

حدیث ولایت

نگرشی نو در معناشناسی



سعید نظـری توکلی

بسم الله الرحمن الرحیم

حدیث ولایت: نگرشی نو در معناشناسی

نویسنده:

سعید نظری توکلی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حدیث ولایت: نگرشی نو در معناشناسی

مشخصات کتاب

سرشناسه : نظری توکلی، سعید، ۱۳۴۸ -

عنوان و نام پدیدآور : حدیث ولایت: نگرشی نو در معناشناسی/ سعید نظری توکلی.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۱۸۲ ص.

شابک : ۲۳۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۲۲۳-۹ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۵۹] - ۱۶۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع : مولی (واژه)

موضوع : احادیث خاص (ولایت)

موضوع : ولایت

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵/ن۶ح۴ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۱

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۲۱۵۲۳

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

ص:۳

پاسخ:.... ۱۰۱

ص:۴

اهدا

این اثر را به روح پرفتوح عالم وارسته، فقیه پارسا و معلّم آراسته به مکارم اخلاقی، حضرت آیه اللّه حاج میرزا علی آقا فلسفی قدس سرهکه توفیق بیش زا یک دهه شاگردی در محضرشان را داشته ام، تقدیم می دارم.

ص:۶

پیشگفتار

کعبه دین یافت رونق، گلشنِ ایمانْ صفا

تا به امر حق، علی شد جانشینِ مصطفی

امر حق آمد به سوی مصطفی: کای جانِ پاک

«قُمْ وَ بَلِّغْ مَا إلَیْکَ انْزَلْتُ یَا نُورَ السَّمَا»

دست حیدر گیر و بنشان بر فرازِ تختِ خویش

ای تو را افسر زِ «یا و سین» و تختْ از «طا وها»

آن چنان که من تو را دادم لوایِ سروری

در کف حیدر بنه امروز، ای سرورْ لِوا

تا بگیرد نام تو، خورشید آسا، شرق و غرب

تا زند شرعت عَلَم بر ذروه عرشِ عَلا

دین تو گیرد رواج از ذوالفقار حیدری

کی پذیرد گلشن شرع تو، بی حیدر صفا؟

گر زِ تبلیغ رسالت خائفی از مشرکین

حق نگهدار است، ایمن باش از قومِ دغا

مصطفی را چون به گوشْ این وحی آمد از سروش

داد فرمان تا منادی خلق را گوید ندا

از جهاز اُشتران برساخت زیبا منبری

شد فرازِ منبر و بگشود لعلِ جان فزا

هر که را صدق ولا نبود، نباشد بهره مند

از لقای مرتضی در حشر، چون اهلِ ولا

چون در این پیمان همه یکدل شدند و متّفق

قال: اللّهمّ والِ مَنْ لَه صِدْقُ الْوَلا

مؤمنان را شد امیر، آن شاه در خُمِّ غدیر

حبّذا روزی که در آن، حق به مرکزْ یافت جا

دینِ حق امروز کامل گشت و اسلام استوار

کان ولیّ پاک یزدان شد، وصیِّ مصطفی

این سخن قول پیمبر هست و وحیِ کردگار

شاهد ار خواهی منا و مشعر و سعی و صفا

کیست دانی بعد احمد، مقتدای جنّ و انس؟

آن شهنشاهی که باشد پیشوای اولیا

لایق تاج خلافت، بعد ختم المرسلین

کیست دانی؟ حیدر مَرْحَبْ کُشِ خیبرْ گشا

آن که از «نصرٌ من الله» هست در دستش عَلَم

آن که از «انّا فتحنا» هست بر فرقش لوا

عطر زلف حور عین، رضوان کند در باغ خلد

هر غباری کآورد از کوی او بادِ صبا

لافتی إلاّ علی، لاسیف إلاّ ذوالفقار

این کلام ایزد است و راوی او مصطفی(۱)

با غروب آفتاب درخشان نبوی در دوشنبه ۲۸ صفر سال یازدهم هجری، مسلمانان شاهد رخدادی بودند که با گذشت زمانی کوتاه، باعث پیدایش دو جریان اصلی میان آن ها شد که از آن به شیعه و سنّی یاد می شود.

گروه بسیار اندکی از مسلمانان در همان دقایق نخست رحلت پیامبر، در صدد برآمدند تا فردی را به عنوان جانشین پیامبر برگزینند.

چانه زنی های سیاسی و تلاش دو جناح انصار و مهاجر برای احراز کرسی ریاست و رهبری مسلمانان سرانجام به انتخاب ابوبکر بن ابی قحافه انجامید. این انتخاب از همان آغاز با چالش های فراوانی هم در میان بزرگان صحابه (خواص) و هم در میان توده مردم (عوام) مواجه شد.

بسیاری از بزرگان اصحاب پیامبر که شمار آنان به دویست و پنجاه نفر می رسد، حاضر به بیعت با ابوبکر نشدند که زبیر بن عوّام، خالد بن سعید اموی، سلمان فارسی، ابوذر غفّاری، مقداد، عمّار بن یاسر، براء بن عازب، ابیّ بن کعب، عباده بن صامت، ابوالهیثم بن تیّهان، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت (ذو الشهادتین)، عثمان بن حنیف، ابو ایّوب انصاری، بریده اسلمی، سعید بن ابی العاص از جمله آنان هستند.

بزرگ ترین شخصیت تاریخ اسلام یعنی امیرالمؤمنین حاضر به بیعت با ابوبکر نشد که این خود ماجرای یورش به منزل ایشان و آتش زدن در آن را (احراق دار فاطمه) به دنبال داشت.(۲)

۱- غدیریه های فارسی، ص۲۲۵-۲۲۷ میرزا محمد علی همای شیرازی، ۱۲۱۲-۱۲۹۰ ق.
۲- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: السقیفه و فدک، ص۵۲-۵۳ و۷۳-۷۴؛ الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف،ص۲۳۸، شماره۳۴۲؛ شرح نهج البلاغه، ۲/۵۶-۵۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/۴۴۳؛ من حیات خلیفه عمر بن الخطاب، ص۱۸۲-۱۸۳.

بلال حبشی در مخالفت با ابوبکر، حاضر به گفتن اذان نشد تا این که مجبور گردید مدینه را به قصد شام ترک کند؛(۱) همچنان که سعد بن عباده، صحابی برجسته، نیز در اثر همین مخالفت مدینه را ترک کرد و سرانجام به دست خالد بن ولید مخفیانه کشته و مرگش به جنّیان نسبت داده شد.

قد قتلنا سیّد الخزرج سعد بن عباده

و رمیناه بسهمین فلم نحط فؤاده(۲)

ما سعد بن عباده، سرور خزرجیان را کشتیم و او را با دو تیر زدیم که در نشانه گرفتن قلبش خطا نکردیم.

در میان عموم مردم نیز مخالفت های متعدّدی شکل گرفت که یکی از معروف ترین آن ها نپرداختن زکات به ابوبکر بود که منجر به شکل گیری جنگ ردّه (مرتدّان) و کشتن مسلمانان مخالف به بهانه ارتداد شد.(۳)

هرچند بعضی انگیزه های شخصی یا قومی در شکل گیری این مخالفت ها

بی تأثیر نبود، اما مهم ترین دلیل آن، تعارض انتخاب ابوبکر با حادثه غدیر خم بود

۱- ر.ک: کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ۱۳/۳۰۵، شماره۳۶۸۷۳؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص۳۶۶-۳۶۷.

۲- برای اطلاع از ماجرای خالد بن ولید با سعد بن عباده و مالک بن نویره، ر.ک: کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ۵/۶۲۸-۶۲۷، شماره۱۴۱۰۷؛ الطبقات الکبری، ۳/۶۱۷-۶۱۶ و ۷/۳۹۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ۳/۲۵۳؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۱/۲۰۶؛ فیض القدیر، ۶/۴۵۵؛ المصنف، ۳/۵۹۷، شماره۶۷۷۸؛ بغیه الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص۳۸، شماره۶۲؛ شرح نهج البلاغه، ۱۰/۱۱۱ و۱۷/۲۲۳؛ اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ۲/۲۸۵-۲۸۴؛ البدایه والنهایه، ۷/۴۰؛ الجامع، ۱۱/۴۳۴، شماره۲۰۹۳۱؛ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۱۰/۲۸۱؛ صفوه الصفوه، ۱/۵۰۵؛ الامامه و السیاسه، ۱/۲۹-۲۶؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص۳۳۴؛ الاستغاثه، ۱/۸-۵؛ بحار الانوار، ۳۰/۴۹۵-۴۹۴.

۳- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ص۳۳۸- ۳۴۰.

که حدود دو ماه و اندی پیش از آن در هیجدهم ذی حجّه سال ۱۰ هجری رخ داده

بود.

با پایان پذیرفتن مراسم حج(۱) و آغاز بازگشت حاجیان، در حالی که پیامبر نیز در میان آن ها آهنگ مدینه کرده بود، جبرئیل امین آیه ۶۷ سوره مائده را بدین مضمون بر حضرتش نازل کرد:

«یَاءَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُ نْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ

یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ»، «ای رسول، آن چه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان، اگر چنین نکنی، رسالت او را نرسانده ای؛ خدا تو را از گزند مردم در امان می دارد، البته خداوند مردمان کافر را هدایت نخواهد کرد».

بدین ترتیب پیامبر مأمور شد تا در یک نشست همگانی، از جانب خداوند پیامی را به مردم برساند؛ پیامی که با نرساندن آن، تمام زحمات بیست و سه ساله پیامبر به هدر می رفت، هرچند رساندن آن خطراتی را هم برای پیامبر به دنبال داشت.

با فرمان پیامبر، کاروان حاجیان در منطقه «جُحفه»(۲) و در کنار آبگیر (غدیر) خُم(۳)

۱- این حج به نام های مختلفی در تاریخ خوانده شده است، حجّه البلاغ: زیرا پیامبر در تمام سخنرانی های خود در این حج، خداوند را شاهد گرفته، می فرمود: اللهم هل بلّغت؟ بارخدایا، آیا رساندم؟؛ حجّه الاسلام: زیرا پیامبر گرامی اسلام، احکام حج را بر اساس دستورات اسلام در این حج برای مردم بیان کرد؛ حجّه الوداع: زیرا پیامبر در طول مراسم حج، خبر از نزدیک بودن رحلت خود می داد؛ حجّه التمام و الکمال: زیرا کامل شدن دین و تمام شدن نعمت در این حجّ اتفاق افتاد؛ ر.ک: امام شناسی، ۶/۳۱-۳۲.

۲- جحفه نام روستایی است در تقاطع مکه، مدینه، مصر و شام. نام اوّلیه آن «مَهْیَعَه» بوده و چون بر اثر سیل گرفتگی ویران شده بود، به آن «جُحْفَه» گفته اند لأنّ السیل أجْحفها؛ مراصد الاطلاع، ۱/۳۱۵.

۳- غدیر: برکه و آب گیر فصلی است که بر اثر ریزش باران های موسمی، آب می گرفت اما با شدّت گرفتن گرما در تابستان، رفته رفته خشک می شد؛ خم: ۱- نام مردی ۲- نام نیزار و درخت زاری است که در مصب رود به وجود می آید ۳- نام چاهی که توسط مُرّه بن کَعْب حفر شده بود؛ مراصد الاطلاع، ۱/۴۸۲.

از حرکت باز ایستاد و با درنگی طولانی تا اذان ظهر، فرصتی فراهم شد تا همگان در محضرش گرد آیند.

برای پیامبر در زیر سایه چند درخت، از جهاز شتران منبری فراهم ساختند، پیامبر بر فراز آن سخن خود را چنین آغاز کرد:(۱)

یـا أیّهـا النّاس، إنّه قـد نبّأنی اللطیف الخبیر أنّه لم یعمّر نبیٌّ إلاّ نصف عمر الّـذی یلیه من قبله(۲) و إنّی لأظنّ یوشک أن أدعی فاجیب و إنّی مسئول و أنتم مسئولون؛ فماذا أنتم قائلون؟

قالوا: نشهد أنّک قد بلّغت و جهدت و نصحت، فجزاک اللّه خیرا.

قال: ألیس تشـهدون أن لا اله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّ جنّته حقٌّ و ناره حقٌّ و أنّ الموت حقٌّ و أنّ البعث حقٌّ بعد الموت و أنّ السّاعه آتیهٌ لاریب

فیها و أنّ اللّه یبعث من فی القبور؟

قالوا: بلی، نشهد بذلک.

قال: اللّهم اشهد.

ثمّ قـال: یـا أیّهـا النّـاس، إنّ اللّه مولای و أنا مولی المؤنین و أنا أولی بهم من أنفسـهم، فمن کنت مولاه فهـذا مولاه - یعنی علیّا رضی اللّه عنه - اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه؛

ثمّ قال: یا أیّها النّاس، إنّی فَرَطٌ و أنتم واردون علیَّ الحوض، حوض ما بین

۱- حذیفه بن أسـید غفارّی این ماجرا را این گونه توضـیح می دهد: «لمّا صدر رسول اللّه صـلی الله علیه و آلهمن حجّه الوداع، نهی أصـحابه عن سـمرات متفرقـات بالبطحـاء أن ینزلوا تحتهنّ، ثمّ بعث إلیهنّ فقم مـا تحتهن من الشوک و عمـد إلیهنّ فصـلّی عندهنّ، ثمّ قام فقال ...»؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۶۴- ۱۶۵.

۲- بر اساس بررسـی های انجام شده، جمله «أنّه لم یعمّر نبیٌّ إلاّ نصف عمر الّذی یلیه من قبله» تنها در منابع اهل سنت نقل شده و شاید منظور از آن، مدت زمان پیامبری باشد، نه سنّ پیامبر؛ برای اطّلاع بیشتر، ر.ک: امام شناسی، ۷/۷۰.

بُصری إلی صنعاء، فیه عدد النجوم قدحان من فضّه و إنّی سائلکم عن الثقلین، فانظروا کیف تخلفونی فیهما؛ الثقل الأکبر، کتاب اللّه عزّوجلّ سبب طرفه بید اللّه عزّوجلّ و طرفه بأیدیکم فاستمسکوا به لاتضلّوا و لاتبدّلوا؛ و عترتی أهل

بیتی فإنّه قد نبّأنی اللطیف الخبیر أنّهما لن یتفرّقا حتّی یردا علیَّ الحوض.(۱)

«ای مردم، خداوند دانای آگاه به من چنین خبر داده که هیچ پیامبری جز به اندازه نصف عمر پیامبر پیش از خود، عمر نمی کند و من چنین می پندارم که من را به مرگ فرا می خوانند و من باید بپذیرم. از من و شما در پیشگاه خداوند پرسش خواهد شد، شما چه خواهید گفت؟

گفتند: گواهی می دهیم که تو پیام الهی را رساندی، تلاش نمودی و خیرخواهی کردی؛ خدا تو را پاداش خیر دهد.

پیامبر فرمود: آیا گواهی نمی دهید که هیچ معبودی جز خداوند نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت و جهنم خداوند و مرگ و برانگیختن پس از مرگ حق است و قیامت بی تردید خواهد آمد و خداوند آنان را که در قبر هستند، بر خواهد انگیخت؟

مردم گفتند: آری به این مطالب گواهی می دهیم.

پیامبر فرمود: بار خدایا، گواه باش.

در ادامه فرمود: ای مردم، خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان و من

۱- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۶۴- ۱۶۵؛ در متون روایی - تاریخی شیعه و سنّی متن سخنان پیامبر با تفاوت هایی که چندان در محتوای اصلی آن تأثیری ندارد نقل شده است. برای اطّلاع از برخی منابع اهل سنّت در این باره، ر.ک: المعجم الکبیر، ۳/۱۸۰-۱۸۱، شماره۳۰۵۲؛ کنز العمّال فی سنن الاقوال و الافعال، ۱/۱۸۸-۱۸۹، شماره۹۵۸ و۵/۲۸۹-۲۹۰، شماره۱۲۹۱۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۱۹-۲۲۰؛ البدایه و النهایه، ۷/۳۸۵-۳۸۶؛ ینابیع المودّه لذوی القربی، ۱/۱۱۷-۱۱۸، شماره۴۱؛ الانوار العلویّه و الاسرار المرتضویّه، ص ۷۰-۷۱.

سزاوار ترم از ایشان به خودشان، پس هر کس من مولای او هستم، این (علی) مولای اوست. بار خدایا ولی باش هرکس او را ولیّ خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته.

سپس فرمود: ای مردم، من پیشایش شما می روم و شما به من در حوض

می رسید، حوضی که به فاصله بصرا (در شام) تا صنعا (در یمن) بزرگی دارد، در آن به تعداد ستارگان ظرف هایی از نقره است و من درباره دو شی ء گرانبها از شما خواهم پرسید، پس بنگرید که چگونه جانشین من در آن دو می شوید؟

شی ء گرانبهای بزرگتر کتاب خداوند بلند مرتبه است که یک سوی آن به دست خداوند و سوی دیگرش در دست شماست، به آن دست آویزید تا گمراه و منحرف نشوید و دیگری عترت و خاندان من است، چرا که خدای دانای آگاه به من خبر داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض به من برسند».

در این هنگام بود که جبرئیل امین بر حضرتش نازل و از سوی حق چنین آورد: «اَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دینًا»؛(۱) «امروز کافران از (آسیب زدن به) دین شما نا امید گردیدند، پس از ایشان نهراسید و تنها از (نافرمانی) من بیم داشته باشید. امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد».

پیامبر که از این بشارت بزرگ شادمان شده بود، خدای را چنین سپاس گفت:

اللّه أکبر و الحمد للّه علی اکمال الدّین و اتمام النّعمه و رضاء الرّب برسالتی و ولایه علیٍّ من بعدی؛(۲) «خداوند بزرگ تر است و ستایش برای خداست به

۱- مائده،۵/۳.

۲- مناقب علیّ بن أبی طالب و ما نزل من القرآن فی علیّ، ص۲۳۳-۲۳۲، شماره۳۳۴؛ النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علیّ، ص۵۸-۵۶، شماره۴؛ همچنین، ر.ک: خوارزمی، المناقب، ص۱۳۶-۱۳۵، شماره۱۵۲؛ کتاب سلیم بن قیس، ص۳۵۵؛ مناقب الامام أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب، ۱/۱۹-۱۱۸؛ خصائص الوحی المبین، ص۹۴-۹۳؛ شواهد التنزیل، ۱/۲۰۱؛ بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص۳۲۸، شماره۱۵؛ کشف الغمّه فی معرفه الائمّه، ۱/۲۹۶؛ نهج الایمان، ص۱۱۵؛ وفیات الائمّه، ص۲۱-۲۰.

خاطر کامل شدن دین، تمام شدن نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و

ولایت برای علی پس از من».

عده ای با وجود آن که در آن روز شاهد و ناظر ماجرای جانشینی امیرالمؤمنین بودند، نمی توانستند به راحتی چنین چرخش و جابجایی را در قدرت تحمّل کنند؛ از این رو، هرچند حکومت ابوبکر در ماه های نخست توانست با تطمیع، فشار، تهدید و ترور، فشار مخالفان خود را به کم ترین میزان ممکن برساند، امّا تناقض این جریان با روش پیامبر در تعیین خلیفه، باعث شد تا جریان حاکم در قرون بعدی برای مشروعیّت بخشیدن به انتقال قدرت از پیامبر به ابوبکر و از او به عمر و سپس عثمان، با طرح پاره ای سؤال ها یا ابهام ها، دلالت ماجرای غدیر را بر خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین مخدوش کنند.

در این کتاب بر آنیم تا به توفیق الهی در خلال چهار گفتار، به طرح مباحث معناشناسی واژه «مولی» و همچنین مباحث کلامی مطرح در متون شیعه و سنّی پیرامون حدیث غدیر پرداخته، نشان دهیم تردید در معنای «مولی» و به دنبال آن، ادّعای صریح نبودن سخن پیامبر در انتصاب امیرالمؤمنین به مقام خلافت و ولایت در روز غدیر خم، بیش از آن که نتیجه کاوش های اعتقادی - کلامی در این باره باشد، با مسائل سیاسی حاکم بر دوران زندگی پیامبر و پس از آن پیوند دارد.

ص:۱۵

گفتار اوّل: تردیدها و واقع نگاری تاریخی

اشاره

ص:۱۷

تردیدها

اشاره

جستجوهای همه جانبه در منابع مختلف تاریخی، تفسیری، روایی و کلامی اهل سنّت، واقعیّتی بس شگرف اما تلخ را فرا روی ما قرار می دهد. اندیشمندان سنّی با برخورداری از هر میزان از انصاف، بر این نکته تأکید می کنند که رسول گرامی اسلام در حالی چشم از جهان فرو بست که جامعه اسلامی را در تعیین زمامدار به حال خود رها کرده، تصمیم گیری در این باره را بر عهده خودشان گذاشت.

شگرف و تلخ بودن این واقعیّت از آن جهت است که سیره عملی دو خلیفه پس از پیامبر درست بر خلاف این بود، چرا که ابوبکر پیش از آن که رخت از این جهان برکشد، امّت اسلامی را بی رهبر رها نکرد و عمر بن خطّاب را با ملاکی که در خوشبینانه ترین حالت باید بگوییم برای ما نامعلوم است، انتخاب کرد.

زبر «صاحب غار» سی ماه راست

خلافت همی راند چونانک خواست

چو دنیا ازو خواست پرداختن

اجل کرد ناگه بذو تاختن

چو شمع امیدش فرو خواست مُرد

خلافت به فرمان عُمَّر سپرد

چو خالی شد از «بکر» روی زمین

بر اسب خلافت عمر کرد زین

از آن پس بر اسبِ خلافت نشست

گرفته «خطِ اختیاری» به دست

مدارا همی کرد «نصّ»(1) همچنان

سپرده بر اسپِ صبوری عنان

بذانسان که اوّل رسول خداینرمی همی داشت دین را به پای

۱- منظور از «نصّ»، امام منصوص است، یعنی امامی که به تصریح و تعیین پیامبر برگزیده شده است.

چو ده سال عُمَّر خلافت براندبرو بر، اجل، نامه عزل خواند(۱)

عُمَر نیز در واپسین روزهای زندگی خود، گروهی مرکّب از شش نفر را برگزید تا با شیوه ای بدیع و البته جهت دار، خلیفه بعد از او را حدّ اکثر تا سه روز پس از مرگش بر اریکه قدرت بنشانند.

چو می رفت عُمَّر ز دنیا برون

خلافت فکند او به شوری درون

چو برداشت عُمَّر ز دنیا قدم

زده بر خلافت ز شوری رقم

ز شور فراوان، سخنها بخاست

چو فتنه سلام و سلامت نخواست

سلام و سلامت نبُد بر یقین

از آن قوم جز «صالح المؤمنین»

نبُد «صالح المؤمنین» جز علی

علی، آنک خواند ایزد او را «ولی»

و لیکن نکردند از کین طلب

رضاء «وصیّ پیامبر» عرب(۲)

ابوبکر در بستر بیماری، عثمان را فرا خوانده، از وی می خواهد که چنین بنویسد:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، هذا ما عهد عبد اللّه بن عثمان إلی المسلمین، أمّا بعد، ثمّ أغمی علیه، و کتب عثمان: قد استخلفت علیکم عمر بن الخطّاب، و أفاق أبو بکر فقال: اقرا فقرأه، فکبّر أبوبکر و سرّ و قال: أراک خفت أن یختلف الناس إن متُّ فی غشیتی! قال: نعم، قال: جزاک اللّه خیرا عن الاسلام وأهله، ثمّ أتمّ العهد و أمر أن یقرأ علی النّاس؛(۳) «به نام خداوند بخشایشگر مهربان، این وصیّت عبد اللّه بن عثمان (نام ابوبکر) است به مسلمین، امّا بعد، در این هنگام ابوبکر بیهوش می شود و عثمان می نویسد: عمر را جانشین خود بر شما کردم؛ ابوبکر به هوش می آید و به عثمان می گوید بخوان، عثمان آن چه را که نوشته است می خواند، ابوبکر با تعجّب به عثمان می گوید: می بینم که ترسیدی مردم

۱- مجلّه دانشکده ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره مسلسل ۱۳۰-۱۳۱، ص۴۲۷.

۲- مجلّه دانشکده ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره مسلسل ۱۳۰-۱۳۱، ص۴۲۸.

۳- شرح نهج البلاغه، ۱/۱۶۵.

دچار اختلاف شوند اگر من در همان بیهوشی می مردم؟ عثمان می گوید: آری؛ ابوبکر می گوید: خداوند تو را از اسلام و مسلمانان پاداش خیر دهد، سپس وصیّت خود را به پایان می برد و فرمان می دهد که عثمان آن را بر مردم بخواند».

عبد اللّه فرزند عمر بن خطّاب خلیفه دوم به پدرش چنین می گوید:

إنّ النّاس یتحدّثون أنّک غیر مستخلف، و لو کان لک راعی إبل أو راعی غنم ثمّ جاء و ترک رعیّته رأیت أن قد فرّط - لرأیت أن قد ضیّع - و رعیّه الناس أشدّ من رعیّه الإبل والغنم ، ماذا تقول للّه عزّ و جلّ إذ لقیته و لم تستخلف علی عباده؟(۱) «مردم می گویند تو نمی خواهی کسی را جانشین خود قرار دهی، اگر تو ساربان یا چوپانی می داشتی و او نزد تو می آمد و شتران یا گوسفندان تو را این گونه رها می کرد، تو می گفتی این چوپان کوتاهی کرده است و حال آن که اداره و سرپرستی مردم از چراندن شتران و گوسفندان مهم تر است. ای پدر، چون به نزد خدای عزوجل رسی، چه پاسخ دهی در حالی که کسی را برای سرپرستی بندگان او به جای خویش تعیین نکرده باشی؟».

عایشه همسر پیامبر و دختر ابوبکر - خلیفه اوّل - از عبد اللّه بن عمر می خواهد پیغام او را به عمر بن خطّاب چنین برساند:

یا بنیّ أبلغ عُمَر سلامی و قل له: لا تدع أمّه محمّد بلا راع، إستخلف علیهم و لا تدعهم بعدک هملاً، فإنّی أخشی علیهم الفتنه؛(۲) «پسرم، سلام مرا به پدرت عمر برسان و بگو: امّت محمّد را بی سرپرست رها مکن، کسی را در میان آنان جانشین خود ساز و ایشان را سرگردان رها مکن چرا که بیم فتنه بر آنان می رود».

معاویه هم در توجیه تعیین یزید به عنوان جانشین خود می گوید:

۱- ر.ک: صحیح مسلم، ۶/۵؛ مسند احمد، ۱/۴۷؛ حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ۱/۴۴؛ شرح نهج البلاغه، ۱۲/۱۹۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۴/۴۳۱.

۲- الامامه و السیاسه، ۱/۲۸.

إنّی أرهب أن أدع أمّه محمّد بعدی کالضأن لا راعی لها؛(۱) «من هراسناکم از این که امّت محمّد را پس از خود چون رمه ای بی شبان رها کنم».

امّا جهان تسنّن در خلال قرن های گذشته از پذیرش این حق و البته واقعیّت، برای پیامبر سرباز زد و با طرح تردیدهایی بسیار تأمّل برانگیز، بزرگ ترین واقعیّت تاریخ اسلام را که بیانگر تصمیم پیامبر برای تعیین جانشین پس از خود بود، در هاله ای از ابهام فرو برد.

غدیر خم که رهاورد آن تعیین امیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام به خلافت و زعامت امّت اسلام پس از پیامبر بود، از دو سو مورد انتقاد ایشان قرار گرفت:

۱- وجود غدیر خم

تعدادی از اندیشمندان سنّی با طرح دو مطلب کوشیده اند وجود ماجرایی به نام غدیر خم را در تاریخ اسلام انکار کرده، آن را حادثه ای غیر واقعی نشان دهند:

اول، تردید در شأن نزول آیات ۳ و ۶۷ سوره مائده و ادّعای نزول آن ها پیش از اتمام مراسم حج در منطقه منا؛

دوم، تردید در همراهی امیرالمؤمنین با پیامبر در حجّه الوداع و طرح ادّعای حضور ایشان در یمن.(۲)

۲- مفهوم غدیر خم

بیشتر بزرگان اهل سنّت به جای انکار واقعیّت غدیر، تلاش وسیعی کردند تا نشان دهند منظور پیامبر از این ماجرا تعیین جانشین برای پس از خود نبوده است، به همین علّت هیچ تعارضی بین کار پیامبر و آن چه در سقیفه رُخ داده است وجود ندارد.

به همین منظور با هدف گرفتن تنها یک جمله از مجموع سخنان طولانی پیامبر

۱- تاریخ الامم والملوک، ۴/۲۲۶.

۲- ر.ک: المواقف، ۳/۶۰۲ و۶۱۷-۶۱۵؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۸-۱۹۷.

که البتّه مهم ترین آن ها نیز هست، یعنی جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» کوشیدند نشان دهند پیامبر از مجموع سخنان خود هیچ نظری به مسئله خلافت و جانشینی پس از خود نداشته، بلکه در صدد بیان نکته ای اخلاقی - عاطفی بوده است.

اندیشمندان سنّی معتقدند که واژه «مولی» به علت گستردگی معنایی آن، الزاما به مفهوم سرپرست و زمامدار نیست تا بتواند بر جانشینی امیرالمؤمنین دلالت داشته باشد.

واقع نگاری

۱- انکار ناپذیری وجود غدیر خم

تردید در وجود غدیر در طول تاریخ پر فراز و نشیب اسلام، عقیم مانده است، زیرا واقعه غدیر و حضور امیرالمؤمنین در آن، متّکی به مصادر و منابع متقنی است که به ادّعای بزرگان اهل سنّت هیچ رخدادی در تاریخ اسلام از این نظر با آن برابری نمی کند.

مرحوم علامه امینی در تلاشی بس ستودنی، گزارشی از راویان و همچنین بخشی از اظهار نظر بزرگان سنی را پیرامون سند حدیث غدیر، در خلال چهارده قرن گذشته، در دو فصل با عنوان طبقات الرواه من العلماء و الکلمات حول سند الحدیث جمع آوری کرده که شایسته مراجعه است.(۱)

طبری (متوفای ۳۱۰ه .ق) مورّخ مشهور جهان اسلام هرچند در کتاب تاریخ خود تاریخ الامم و الملوک به دلایلی که مهم ترین آن ها نگارش کتاب در دوره اقتدار عبّاسیان آن هم در پایتخت اسلام یعنی شهر بغداد است، از شرح بازگشت پیامبر از حج خودداری کرده، امّا کتابی مستقل به نام الولایه فی طرق حدیث الغدیر نوشته است و در آن از بیش از هفتاد تن از صحابه پیامبر ماجرای غدیر را روایت می کند تا

۱- ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۷۳-۱۵۱ و۲۹۴-۳۱۳؛ امام شناسی، ۷/۱۴۵-۲۱۹.

بدین ترتیب تواتر و صدور قطعی آن را اثبات کند.

حافظ ابوالفرج، ابن جوزی حنبلی (متوفّای۵۹۷ه .ق) در باره غدیر می نویسد:

اتّفق علماء السِیَر علی أنّ قصّه الغدیر کانت بعد رجوع النبی صلی الله علیه و آله من حجّه الوداع فی الثامن عشر من ذی الحجّه و کان معه من الصحابه و من الأعراب و ممّن یسکن حوالی مکّه و المدینه مائه و عشرون ألفا و هم الّذین شهدوا معه حجّه الوداع و سمعوا منه هذه المقاله؛(۱) «علمای تاریخ و سیره جملگی بر این نظرند که واقعه غدیر پس از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجّه الوداع در روز هیجدهم ذی حجّه رخ داده است. در آن روز صد و بیست هزار نفر از صحابه، اعراب و ساکنان حومه مکّه و مدینه با پیامبر در حجه الوداع همراه بودند و این سخن را از او شنیدند».

همچنان که حافظ شهاب الدین، ابن حجر هیثمی مکّی (متوفّای۹۷۴ه .ق) درباره ماجرای غدیر این گونه اظهار نظر می کند:

إنّه حدیث صحیح لا مریه فیه و قد أخرجه جماعه کالترمذیّ والنسائیّ و احمد، فطرقه کثیره جدّا و من ثَمَّ رواه ستّه عشر صحابیّا، و فی روایه احمد إنّه سمعه من النبیّ صلی الله علیه و آله ثلاثون صحابیّا و شهدوا به لعلیٍّ لمّا نوزع أیّام خلافته کما مرّ و سیأتی، و کثیرٌ من أسانیدها صحاح و حسان و لا التفات لمن قدح فی صحّته و لا لمن ردّه بأن علیّا کان بالیمن، لثبوت رجوعه منها و ادراکه الحجّ مع النّبی صلی الله علیه و آله؛(۲) «حدیثی است که در صحّت آن تردیدی نیست. گروهی همچون ترمذی، نسائی و احمد آن را نقل کرده اند. راه های نقل آن فراوان است، زیرا شانزده صحابی آن را روایت کرده اند. احمد روایت کرده که سی نفر از صحابه از

۱- تذکره الخواص، ص۳۷.

۲- الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ص۱۰۶-۱۰۷.

پیامبر این سخن را شنیده اند و در روزگاری که علی به خلافت رسید به این امر

گواهی دادند همچنان که پیش از این گذشت و بعد از این نیز خواهد آمد و بیشتر سندهای این روایات صحیح و نیکوست و به سخن کسانی که درستی غدیر را زیر سؤال برده و آن را به این دلیل که علی در یمن بوده رد کرده اند، توجه نمی شود؛ زیرا مسلّم است که علی از یمن بازگشته و با پیامبر حج انجام داده است».

بنابر این، تعجبی ندارد اگر عالمی سنّی، استاد عبد الله علایلی در سخنرانی خود در ۱۸ ذی حجّه سال ۱۳۸۰ قمری، پس از گذشت چهارده قرن از ماجرای غدیر، درباره آن چنین بگوید:

إنّ عید الغدیر جزء من الاسلام، فمن أنکره، فقد أنکر الاسلام بالذّات؛(۱) «عید غدیر جزئی از اسلام است، هر کس منکر آن شود، خود اسلام را انکار کرده است».

۲- ابهام ناپذیری مفهوم غدیر خم

اشاره

هرچند در گفتارهای بعدی می کوشیم تا به تفصیل پیرامون مفهوم حدیث ولایت و معنای جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» سخن بگوییم، اما در این مجال بر آن هستیم تا نشان دهیم ابهام ها و ایرادهای مختلفی که اندیشمندان سنّی مطرح می کنند، بیش از آن که خاستگاه اعتقادی داشته باشد، ناشی از نوعی چاره جویی سیاسی است؛ مطلبی که ابن حجر به صراحت از آن چنین پرده بر می دارد:

لا دلاله لواحد منهما [خبر أنت منّی بمنزله هارون من موسی و خبر من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه] علی خلافه علیٍّ - لا نصّا و لا اشاره - و إلّا لزم نسبه جمیع

ص:۲۵

۱- الشیعه و التشیّع، ص۲۷۸.

الصحابه إلى الخطاء و هو باطل»؛(۱) «برای هیچ یک از دو [خبر: جایگاه تو به من چون جایگاه هارون است به موسی و خبر: هرکس من مولای او هستم، پس

علی مولای اوست] دلالتی بر خلافت علی نه به صراحت و نه به اشاره نیست، زیرا در غیر این صورت، باید تمامی صحابه را متّهم به اشتباه کرد که البتّه چنین کاری نادرست است».

دقّت در همین جملات کافی است تا معلوم شود تردید در مفهوم غدیر نه به این سبب است که واقعا مفهوم آن مشخّص نبوده، بلکه به این علّت است که لازمه پذیرش مفهوم حدیث غدیر، نادرست دانستن کار گروهی اندک از یاران پیامبر در سقیفه و ماجرای خلافت ابوبکر و انتقال آن به عمر بن خطّاب و عثمان است.

برای پی بردن به ابهام ناپذیری مفهوم غدیر و سخنان پیامبر در آن روز، توجّه به این مطالب ضروری است:

۱-۲- آیه تبلیغ و ساختار معنایی آن

اشاره

بنا بر نظر بیشتر مفسران شیعه و سنّی، آیه ۶۷ سوره مائده یا در روز غدیر (هیجدهم ذی حجّه) و یا سه روز پیش از آن و پس از تمام شدن مراسم حج بر پیامبر گرامی اسلام نازل شده است.(۲)

این آیه را از نظر محتوایی می توان به چهار بخش تقسیم کرد که هریک بیانگر نکته ای خاص است؛ این نکات عبارت اند از:

۱-۱-۲- تأکید

خداوند در جمله «يَاءَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُ نْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، «ای رسول، آن چه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان»؛ کلمه «بَلِّغْ» فعل امر است که دلالت بر وجوب دارد؛ بنابر این، از پیامبر انجام عملی واجب خواسته

۱- الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۷۳.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ۲/۲۹۷؛ فتح القدیر، ۲/۶۰؛ التفسیر الکبیر، ۱۲/۴۹؛ تفسیر عیّاشی، ۱/۳۳۲، شماره۱۵۳؛ هم چنین برای اطلاع بیشتر ر.ك: الغدیر فی الکتاب و السنّه و الادب، ۱/۲۱۴-۲۳۸؛ امام شناسی، ۷/۹۲-۱۱۸ و ۵۰-۵۱.

شده است که ترک آن جایز نیست و این خود حکایت از میزان اهمّیت کاری دارد که پیامبر مأمور به انجام آن است.

در این جمله پیامبر با عنوان «یا ایّها الرسول» مورد خطاب الهی قرار گرفته است

تا پیوندی هرچه تمام تر با تبلیغ برقرار شود.

از سوی دیگر، برای این که بـا دقت هرچه بیشـتری به مردم فهمانـده شود که رسول وظیفه ای جز تبلیغ و رسانـدن فرامین الهی نـدارد - «مَـا عَلَی الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ»(۱) «رسول وظیفه ای جز رسانـدن پیـام الهی نـدارد» - و مجـاز نیست در آن ها هیـچ گونه دخالتی داشـته باشـد - «قُلْ مَا یَکُونُ لی اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِی اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا یُوحی اِلَیَّ»،(۲) «بگـو: نمی توانم خود آن را تغییر دهم، پیروی نمی کنم جز از آن چه به من وحی

می شود» - عبارت «ما اُنزل إلیک من ربّک» نیز اضافه شده است.

بر این اساس، آن چه را که رسول پس از این انجام خواهد داد، همان چیزی است که از سوی خداوند به او وحی شده است.

این مطلب همان چیزی است که پیامبر گرامی اسـلام پیش از غدیر در پاسخ به پرسـش بنی عامر بن صعصعه از میزان سهمشان در حکومت (أیکون لنا الأمر من

بعدک؟) بدان اشاره کرده است (الأمر إلی اللّه یضعه حیث یشاء).(۳)

اهمّیت عبـارت «ما اُنزل إلیک من ربّک» آن گاه مشـخص می شود که بـدانیم کار پیامبر از همان لحظات نخستین ابلاغ ولایت علوی در غدیر خم، با تردید جدّی برخی از اعراب مواجه شد به طوری که آنان کوشـیدند دریابند آن چه آن روز پیامبر اعلام کردند، تصمیم الهی است یا نظر شخصی خود ایشان؟

حارث بن نعمان فهری از جمله نخستین افرادی است که این پرسش را مطرح می کند:

ص:۲۷

۱- مائده، ۵/۹۹.

۲- یونس، ۱۰/۱۵.

۳- الثقات، ۱/۸۹-۹۰؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ۱/۵۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/۸۴؛ البـدایه و النهایه، ۳/۱۷۱؛ سیره النبی، ۲/۲۸۹؛ السیره النبویه، ۲/۱۵۷-۱۵۸.

لمّا نصب رسول الله صلی الله علیه و آله علیّا یوم غدیر خمّ، فقال: من کنت مولاه فعلیّ مولاه؛ طار ذلک فی البلاد، فقدم علی رسول اللّه النعمان بن الحرث الفهریّ فقال:

أمرتنا عن اللّه أن نشهد أن لا إله إلا اللّه و أنّک رسول اللّه، و أمرتنا بالجهاد و الحجّ و الصلاه و الزکاه و الصوم فقبلناها منک؛ ثمّ لم ترض حتّی نصبت هذا الغلام فقلت: من کنت مولاه فهذا مولاه؟ فهذا شیء منک أو أمر من عند اللّه؟ قال: أمر من عند اللّه، قال: اللّه الذی لا إله إلا هو، إنّ هذا من اللّه. قال: فولّی

النعمان و هو یقول اللّهم إن کان هذا هو الحقّ من عندک فأمطر علینا حجاره من السماء أو ائتنا بعذاب ألیم؛(۱) «آن هنگام که رسول خدا علی را روز غدیر خم به خلافت منصوب کرد و فرمود: هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست؛ خبر آن در شهرها پراکنده شد، حارث بن نعمان فهری نزد پیامبر آمد و گفت: از سوی خداوند به ما فرمان دادی که گواهی دهیم جز خدا معبودی نیست و تو فرستاده خدا هستی و ما را به جهاد و حج و نماز و زکات و روزه فرمان دادی و ما از تو پذیرفتیم، به این راضی نشدی تا این که این جوان را به خلافت نصب کردی و گفتی هر کس من مولای او هستم، این مولای اوست؟ آیا این سخن از تو است یا از جانب خداوند؟ پیامبر فرمود: به فرمان الهی است، قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، این انتصاب از جانب خداوند است؛ حارث برگشت در حالی که می گفت: بار خدایا، اگر این سخن حقّی است از جانب تو، ببار بر ما از آسمان سنگ و یا بر ما عذابی دردناک فرست».

از آن جا که پذیرش چنین واقعیّتی برای برخی از یاران پیامبر آسان نبود، برای شانه خالی کردن از پذیرش آن، می بایست آن را از دایره وحی الهی خارج کرده،

۱- شواهد التنزیل، ۲/۳۸۱-۳۸۲، شماره ۱۰۳۰؛ همچنین ر.ک: ینابیع المودّه لذوی القربی، ۲/۳۶۹-۳۷۰، شماره۵۵.

نتیجه تصـمیم پیامبر بدانیم که در خوشبینانه ترین حالت، ناشـی از مصلحت اندیشی های او است، همچنان که در بدبینانه ترین حالت می تواند ناشی از وجود پیوندهای نسبی (پسر عمو بودن) و سببی (داماد) میان وی و امیرالمؤمنین باشد.

مصـلحت اندیشـی بدبینانه را می توان در آن چه مورّخان شـیعه و سـنّی از سـخنان پیامبر در واپسـین روزهای زندگی شان نقل کرده اند بدست آورد.

أیّهـا النّـاس سـعّرت النّار و أقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم و إنّی واللّه لاتمسّـکون علیَّ شـیئا، إنّی لم أحل لکم إلاّ ما أحلّ لکم القرآن و لم أحرّم علیکم إلاّـ مـا حرّم علیکم القرآن؛(۱) «ای مردم، آتش زبـانه می کشـد و فتنه هـا چون پـاره ای شب تاریک روی آورده است؛ به خدا قسم شـما علیه من هیچ دسـتاویزی ندارید؛ من حلال نکردم برای شما جز آن چه که قرآن برای شما حلال کرد و حرام نکردم بر شما جز آن چه که قرآن بر شما حرام کرد».

دقّت در این سـخنان به خوبی روشن می سازد که تا چه میزان پیامبر در روزهای آخر عمر خود در معرض اتّهام قرار داشـته که انتخاب امیرالمؤمنین به عنوان جانشین خود، ناشی از وجود روابط خویشاوندی میان آن ها بوده است.

این مطلب را در گزارشی که عیّاشی از امام صادق علیه السلام درباره ماجرای غدیر نقل کرده، به خوبی می توان فهمید:

لمّا نزلت هذه الآیه بالولایه، أمر رسول اللّه صلی الله علیه و آله بالدوحات، دوحات غدیر خمّ فقمت ثمّ نودی الصلاه جامعه، ثمّ قـال: أیّهـا النـاس، أ لست أولی بـالمؤنین من أنفسـهم؟ قالوا: بلی، قال: فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه، ربّ وال من والاه و عاد من عاداه، ثمّ أمر الناس ببیعته و بایعه الناس لا یجیء أحد إلاّ بایعه، و لا یتکلّم

حتّی جاء أبوبکر، فقـال: یا أبابکر، بایع علیّا بالولایه، فقال: من اللّه أو من رسوله؟ فقال: من اللّه و من رسوله؛ ثمّ جاء عمر، فقال: بایع علیّا بالولایه به، فقال: من اللّه أو من

۱- تاریخ الامم و الملوک، ۲/۴۴۰؛ سیره النبیّ، ص۱۰۶۸؛ أضواء علی السنّه المحمّدیّه، ص۴۰۵.

رسوله؟ فقال: من اللّه و من رسوله، ثمّ ثنی عطفیه فالتقیا، فقال لأبی بکر: لشدّ ما یرفع بضبعی ابن عمّه؛[(۱)] «چون این آیه درباره

ولایت فرود آمد، رسول خدا فرمان داد تا زیر دوحات (نوعی درخت) منطقه غدیر را تمیز کنند، سپس مردم را به نماز جماعت فرا خواند، بعد از آن فرمود: ای مردم، آیا من سزاوارتر به مؤمنان از خودشان نیستم؟ گفتند: آری، فرمود: پس هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست؛ بار خدایا ولی باش هرکس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته. سپس به مردم فرمان داد تا با علی بیعت کنند، همه بیعت کردند به گونه ای که کسی نبود که بیعت نکرده باشد و پیامبر هیچ نمی گفت تا این که ابوبکر آمد، فرمود: با علی به ولایت بیعت کن، ابوبکر گفت: به فرمان خدا یا به فرمان رسولش؟ پیامبر فرمود: به فرمان خدا و رسولش؛ سپس عمر آمد، پیامبر فرمود: با علی به ولایت بیعت کن، عمر گفت: به فرمان خدا یا به فرمان رسولش؟ پیامبر فرمود: به فرمان خدا و رسولش؛ سپس عمر از روی ناراحتی و اعتراض خود را در هم کشید و در ملاقات با ابوبکر به او گفت: چه خوب از پسر عمومی خود حمایت می کند».

مصلحت اندیشی خوشبینانه را نیز می توان از سخنان ابوعبیده یکی از سه ضلع مثلّث سقیفه به دست آورد.

ابوعبیده در مقام دفاع از انتخاب ابوبکر و توجیه عدم انتخاب امیرالمؤمنین، در حالی که هیچ یک از سخنان حضرت را در اثبات حقّانیت خود انکار نمی کند، چنین می گوید:

یا بن عم، لسنا ندفع قرابتک و لاسابقتک و لاعلمک و لانصرتک و لکنّک حدث

۱- تفسیر عیّاشی، ۱/۳۲۹، شماره۱۴۳.

السن - و كان لعليٍّ يومئذ ثلاث و ثلاثون سنه - و ابوبكر شيخ من مشايخ قومك و هو أحمل لثقل هذا الأمر و قد مضـى الأمر بما فيه، فسلّم له، فإن عمّرك اللّه يسلّموا هذا الأمر إليك و لايختلف فيك اثنان بعد هذا إلاّ و أنت به خليق و

له حقيق؛(۱) «ای عمو زاده، ما منکر خویشاوندی تو با پیامبر و پیشـی گرفتن تو در اسلام آوردن و دانش تو و یاری رساندن تو به اسـلام نیسـتیم، امـا تو کم سن هسـتی - علی در آن روز سـی و سه سـال داشت - و ابوبکر از پیران قوم تو است و او توانـاتر اسـت برای بـه دوش کشـیدن این بـار سـنگین و کـار از کـار گذشـته است، پس او را بپـذیر. اگر خـدا به تـو عمری داد، مردم حکـومت را به تو واگـذار خواهنـد کرد و بعـد از آن هیـچ کس دربـاره تو اختلاـف نخواهـد داشت و تو شایسـته و سـزاوار به خلافت خواهی بود».

این سـخنان که بـا لحنی آرام بیان شـده است نشان می دهـد که هرچنـد تشـخیص پیامبر در زمان حیات خود درست است، اما جوان بودن امیرالمؤمنین از یک سو و مسن بودن ابوبکر از سوی دیگر، مسئله ای است که گروهی (اهل حل و عقـد) را وادار به انتخاب ابوبکر کرده است؛ هرچنـد این عمل منافاتی هم با برتری های اخلاقی، اجتماعی، علمی و دینی امیرالمؤمنین نخواهد داشت.

از آن چه گـذشت به خـوبی روشن می شود که عبـارت «مـا اُنزل إلیـک من ربّـِک» از چه جایگـاه مهمّی در محتوای آیه تبلیغ برخوردار است و خداونـد با آگاهی از آن چه پس از این رخ می داده است، چگونه پاسـخ سؤال و تردیـدهای آینده برخی از افراد را داده است.

۲-۱-۲- تهدید

پس از آن که پیامبر مأمور می شود پیام الهی را به مردم برساند، باید مطمئن شد که وی از انجام این وظیفه سر باز نمی زند، به همین سبب خداوند

۱- الاحتجاج، ۱/۹۶.

پیامبر خود را چنین تهدید می کند: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»، «اگر چنین نکنی، رسالت او را نرسانده ای».

این عبارت حکایت از اهمّیت موضوعی دارد که پیامبر پیش از این مأمور به ابلاغ

آن شده بود، زیرا خداوند حاضر می شود به واسطه آن، پیامبر خود را تهدید کند. اما چگونگی این تهدید نیز حکایت از درجه بسیار بالای اهمّیت آن دارد؛ زیرا خداوند با هدف قرار دادن وظیفه اصلی پیامبر که همان رسالت الهی باشد، بر این مطلب تأکید می کند که تحقق آن وظیفه منوط به انجام کاری است که در غدیر موظّف به انجام آن شده است.

بنا بر این، تمام تلاش های پیامبر در خلال بیست و سه سال گذشته در یک کفّه ترازو قرار می گیرد و کار امروز او در کفّه دیگر آن؛ حال اگر پیامبر به هر دلیلی نخواهد

یا نتواند وظیفه نهایی خود را انجام دهد، تمام تلاش های گذشته او بی فایده خواهد بود.

۳-۱-۲- تضمین

عجیب ترین سخن، جمله «وَاللّه ُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»، «خدا تو را از گزند مردم در امان می دارد» است.

خداوند در این جمله در صدد بیان یک واقعیت اجتماعی است! یعنی خطر ساز بودن طرح موضوع. این خطر را مردم (ناس) ممکن است به وجود آورند و هدف آن نیز شخص پیامبر است؛ بنابر این، پیامبر نیاز دارد تا مطمئن شود در مقابل این خطر، حمایت می شود. به همین سبب خداوند به صراحت اعلام می دارد که خود مستقیما وظیفه حمایت از پیامبر را بر عهده دارد.

پیوستگی معنایی جمله «وَاللّه ُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» با جمله «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» به خوبی نشان می دهد که دلیل تهدید پیامبر از سوی خداوند، خطری بوده است که پیامبر از رساندن پیام الهی به مردم احساس می کرده است؛ به همین علت از یک سو پیامبر تهدید می شود تا احساس خطر تبدیل به عاملی برای ترک وظیفه

نشود و از سوی دیگر، با اعلام حمایت، پیامبر با اطمینان هرچه بیشتر، وظیفه خود را در ابلاغ پیام الهی به انجام رساند.

امّا سؤال اصلی این است که پیامبر از چه چیز نگران است؟ و از سوی مردم چه

خطری متوجّه ایشان است؟

ساده ترین پاسخ آن است که بگوییم پیامبر از به خطر افتادن جان خود بیمناک بود، یعنی احتمال می داد که با ابلاغ فرمان الهی، گروهی که با محتوای آن هم عقیده نبودند، دست به اقدامی علیه شخص ایشان بزنند، نظیر آن چه در سوء قصد به جان پیامبر در غزوه تبوک پیش از این رخ داده بود.(۱)

این احتمال هرچند واقعی و منطقی است، امّا تاریخ اسلام نشان داده است که پیامبر هیچ گاه به خاطر بیم از جان خود، وظیفه اش را رها نکرده بود؛ بنابر این، نه پیامبر اسلام و نه تمامی سفیران الهی نباید از کسی جز خداوند بهراسند؛ «مَا كَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فیمَا فَرَضَ اللّه ُلَهُ سُنَّةَ اللّه ِفِی الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ اَمْرُ اللّه ِقَدَرًا مَقْدُورًا * اَلَّذینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللّه ِوَیَخْشَوْنَهُ وَ لَا یَخْشَوْنَ اَحَدًا اِلَّا اللّه َوَ كَفی بِاص للّه ِحَسیبًا»،(۲) «بر پیامبر در رساندن آن چه را که خدا بر او واجب کرده، هیچ سختی و مشقّتی نیست. این سنّت خداوند است در مورد همه پیامبرانی که پیش از این آمده و وظیفه خود را انجام داده اند و فرمان الهی معیّن و اندازه گیری شده است. آن کسانی که رسالت های الهی را تبلیغ می کنند و از خدا می ترسند و از هیچ کس جز او ترسی ندارند و خداوند در رسیدگی کافی است».

به نظر می رسد خطری که پیامبر از آن هراسان بود و خداوند نیز تضمین حمایت او را در مقابل آن داده است، خطر عدم باور و پای بندی مردم به موضوعی باشد که پیامبر آن را از جانب خداوند مطرح کرده است؛

۱- برای اطلاع از چگونگی سوء قصد به جان پیامبر و منابع آن اصحاب عقبه، ر.ك: تاریخ پیامبر اسلام، ص۶۳۳-۶۳۵.
۲- احزاب، ۳۳/۳۸-۳۹.

إنّ اللّه أرسلنی برساله ضاق بها صدری و ظننت أنّ النّاس مكذّبی، فأوعدنی لأبلّغها أو یعذّبنی،(1) «خداوند من را به انجام رسالتی مأمور كرده است كه عرصه بر من تنگ شده و بیم آن دارم كه مردم من را باور نكنند، خداوند به من وعده

داده است كه یا آن پیام را برسانم یا عذابم كند».

ابن ابی حاتم این مطلب را از مجاهد چنین نقل می كند:

لمّا نزلت: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ، قال: ربّ، كیف أصنع و أنا وحدی، یجتمعون علیّ، فنزلت: وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ؛(2) «چون آیه: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ فرود آمد، رسول خدا عرض كرد: پروردگارا، من یک تن بیش نیستم، اگر مردم علیه من گرد هم آیند، چه كنم؟ پس این آیه نازل شد: وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ».

۴-۱-۲- مخالفان

بخش پایانی سخن خداوند، این جمله است: «اِنَّ اللّه ـ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْكَافِرِینَ»، «البتّه خداوند مردمان كافر را هدایت نخواهد كرد».

برای مفسّران شیعه و سنّی این پرسش مطرح است كه چه ارتباط منطقی میان این جمله با جملات پیشین وجود دارد؟

این پرسش از آن جهت اهمّیت دارد كه چه این آیه در غدیر خم نازل شده باشد - آن گونه كه بیشتر مفسّران بر آن هستند - یا پیش از غدیر در مراسم حج - آن گونه كه شمار اندكی از مفسّران سنّی احتمال داده اند - به هر حال، نزول آن در زمانی است كه به فاصله دو ماه و اندی پس از آن پیامبر گرامی اسلام از دنیا رفته است و اسلام تمام سرزمین عربستان را فرا گرفته، كافری وجود ندارد كه خداوند نخواهد آن ها را هدایت كند؛ به خصوص كه مخاطب این آیه حاجیانی هستند كه لبّیک گویان، ندای

۱- ینابیع المودّه لذوی القربی، ۱/۳۴۳.
۲- لباب النقول فی اسباب النزول، ص۸۲؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ۲/۳۰۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ۲/۸۰.

توحید سر داده و به فرمان الهی احرام پوشیده، سر تراشیده و قربانی کرده اند.

صرف نظر از مطالبی که در متون تفسیری پیرامون این آیه آمده است، دو احتمال در معنای واژه «کافر» مطرح است:

۱- کافر به معنای لغوی خود، یعنی پنهان (کتمان) کنندگان به کار رفته است؛ در

این صورت، معنای جمله این خواهد شد: خداوند گروهی را که حقانیت پیام جملات گذشته را با وجود آگاهی از آن، کتمان می کنند، هدایت نخواهد کرد.(۱)

۲- کافر به معنای اصطلاحی خود بکار رفته است، یعنی آن کسی که ربوبیت الهی و رسالت حضرت ختمی مرتبت را انکار می کند؛ در این صورت باید مدعی شد کسانی که ولایت علوی یا موضوع تبلیغ رسول گرامی اسلام در روز غدیر را انکار کنند، کافر بوده، خداوند ایشان را هدایت نمی کند، زیرا ایشان با انکار ولایت علوی، تمام رسالت نبوی را که خداوند هم عرض آن قرار داده (و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته)، انکار کرده اند؛ و چنین انکاری به طور منطقی، انکار همان چیزی خواهد بود که خداوند بر پیامبرش نازل کرده است (ما اُنزل إلیك) و این نیست جز کفر.(۲)

این مطلب را می توان از آیه ۴۱ مائده نیز استنباط کرد، «یَاءَیُّهَا الرَّسُولُ لَا یَحْزُنْكَ الَّذینَ یُسَارِعُونَ فِی الْكُفْرِ مِنَ الَّذینَ قَالُوا امَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ»،(۳) «ای رسول، غمگین نسازد تو را کسانی که در کفر ورزیدن بر یکدیگر پیشی می گیرند، آنان که به زبان ایمان می آورند، اما قلب هایشان ایمان نمی آورد»؛ زیرا خداوند کسانی را که به زبان ایمان آورده، اما باور قلبی ندارند، کافر دانسته و روشن است کسانی ولایت علوی را انکار کردند که هرچند به ظاهر به رسول خدا ایمان آورده بودند، امّا مخالفت عملی آن ها با

۱- برای اطلاع بیشتر، ر.ك: امام شناسی، ۷/۱۲۲-۱۲۳.

۲- با توضیحی که پس از این خواهد آمد، منظور از کفر، خروج از اسلام نیست؛ بلکه به معنای عدم باور قلبی است.

۳- مائده، ۵/۴۱.

دستورات پیامبر و عدم متابعت از رأی وی، حکایت از عدم ایمان قلبی آن ها دارد؛ پس می توان عنوان کافر را بر آن ها صادق دانست.

جالب است بدانیم که در دو جای قرآن کریم، خداوند از پیامبر خود با عنوان «یا ایها الرسول» یاد کرده است: آیات ۴۱ و ۶۷ مائده که در آیه ۴۱ برای کفر تعریفی

ارائه می دهد که این تعریف دقیقا بر عنوان کافر در آیه ۶۷ منطبق است.

دقت در این نکات چهارگانه به خوبی روشن می سازد که ادعای فخر رازی مبنی بر این که اگر غرض از آیه تبلیغ تعیین امامت می بود، باید خداوند به صراحت آن را بیان می کرد،(۱) ادعایی نا روا است.

۲-۲- تبریک یاران و همسران پیامبر

مورّخان شیعه و سنّی در گزارش خود از

ماجرای غدیر آورده اند که پس از پایان پذیرفتن سخنرانی پیامبر، برای امیر المؤمنین خیمه ای نصب شد و یاران پیامبر - گروه گروه - نزد ایشان آمده، با حضرتش دست بیعت دادند و نیمه شب، پس از رفتن آن ها، همسران پیامبر نیز چنین کردند.(۲)

روشن است که تبریک و تهنیت از یک سو و بیعت به مفهوم رایج خود در عصر نبوی، حاکی از انتصاب و انتخاب به مقامی است که می بایست در نخستین برخورد، به آن شادباش گفت و سپس آن را پذیرفت.(۳)

هرچند پس از این، توضیح خواهیم داد که عمر بن خطّاب از جمله افرادی است که با عبارتی خاص انتصاب امیرالمؤمنین را به این مقام تبریک و تهنیت می گوید؛ امّا به نقل بسیاری از مورّخان، حسّان بن ثابت شاعر برجسته عرب، نخستین کسی است که پس از پایان پذیرفتن سخنان پیامبر، از ایشان اجازه می گیرد و با سرودن

۱- الاربعین فی اصول الدین، ص ۴۵۰.

۲- ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنّه و الادب، ۱/۲۸۳-۲۷۰.

۳- نهج الایمان، ص۱۲۷-۱۲۶.

اشعاری این رخداد بزرگ را به زیبایی هرچه تمام تر توصیف می کند.

فقال حسّان: ائذن لی یا رسول اللّه أن أقول فی علیٍّ أبیاتا تسمعهنّ، فقال: قل علی برکه الله؛ فقام حسّان فقال: یا معشر مشیخه قریش أتبعها قولی بشهاده من رسول الله فی الولایه ماضیه؛ ثمَّ قال؛ «حسان گفت: ای رسول خدا به من

اجازه دهید که در محضر شما ابیاتی را درباره علی بخوانم؛ پیامبر فرمودند: با استمداد از برکات الهی، بخوان. حسان برخاست و گفت: ای بزرگان قریش، من به دنبال گواهی به درستی سخن رسول خدا درباره ولایت، چنین می گویم».

ینادیهم یوم الغدیر نبیّهم

بخمّ فاسمع بالرسول منادیا۱

و قد جاءه جبریل عن أمر ربّه

بأنّک معصوم فلاتک وانیا۲

و بلّغهم ما أنزل اللّه ربّهم إلیک

و لاتخش هناک الأعادیا۳

فقام به اذ ذاک رافع کفّه

بکفّ علی معلن الصوت عالیا۴

فقال: فمن مولاکم و ولیّکم؟

فقالوا و لم یبدوا هناک تعامیا۵

الهک مولانا و انت ولیّنا

و لن تجدن فینا لک الیوم عاصیا۶

فقال له: قم یا علیّ، فانّنی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا۷

فمن کنت مولاه فهذا ولیّه

فکونوا له انصار صدق موالیا۸

هناک دعا اللّهمّ وال ولیّه

و کن للذی عادی علیّا معادیا۹

فیا ربّ انصر ناصریه لنصرهم

امام هدی کالبدر یجلو الدیاجیا۱۰

۱. «پیامبر ایشان در روز غدیر آن ها را در خم ندا می کند و چقدر ندای این پیامبر منادی،

فهماننده است؛

۲. در حالی که جبرئیل به فرمان پروردگارش نزد او آمده بود که تو مصون هستی، پس در این کار سستی نکن؛

۳. و به ایشان برسان آن چه را که پروردگارشان بر تو نازل کرده است و در آن جا از دشمنان

ترسی به دل نداشته باش؛

۴. پس در آن هنگام پیامبر او را به پا داشت در حالی که با دست خود، دست علی را بلند کرده

بود و با صدای بلند نشان می داد؛

۵. پیامبر فرمود: چه کسی مولا و ولی شماست؟ مردم بدون آن که خود را به نادانی بزنند گفتند؛

۶. خدای تو مولای ماست و تو ولی ما هستی و در میان ما کسی را نمی یابی که از تو نافرمانی کند؛

۷. پیامبر به او گفت: به پا خیز یا علی، زیرا خوش دارم که تو بعد از من امام و هادی باشی؛

۸. پس هر کس من مولای او هستم، این علی ولی اوست و شما مردم نیز از سر راستی یاور او باشید؛

۹. در این هنگام دعا کرد: بار خدایا، ولی بدار هر که او را ولی می دارد و دشمن باش با کسانی که علی را دشمن می دارند؛

۱۰. ای پروردگار من، یاری کن هر کس علی را یاری می کند، او پیشوای هدایت است که چون ماه

تاریکی را می شکافد».

این اشعار تا به آن میزان بیانگر واقعیت آن رخداد بود که پیامبر گرامی اسلام پس از شنیدن آن با کمال شادمانی سراینده آن را چنین می ستایند:

یا حسّان لاتزال مؤیّدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک؛ «ای حسان مادامی که ما را به زبانت یاری می کنی، پیوسته در حمایت روح القدس باشی».

۳-۲- پرسش نکردن حاضران

بسیار روشن است که اگر شنونده نتواند به شکلی مفهوم و منظور کلام گوینده را درک کند، در مقام چاره جویی به پرسش رو خواهد آورد، به خصوص اگر جمعیّت حاضر، بالغ بر ده ها هزار نفر باشد.

اگر واقعا واژه «مولی» در زبان عربی دارای معانی متعدد و رایج باشد، بدیهی است وقتی که پیامبر گرامی اسلام در خلال سخنرانی خود سه یا چهار بار جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» را تکرار می کند، چون نمی دانند که مراد پیامبر چیست،

می باید به پرسش رو آورند، اما سکوت آن ها در مقابل سخن پیامبر و واکنش های بعدی ایشان به خوبی نشان می دهد که مردم به روشنی می فهمیدند که پیامبر چه می گوید، وگرنه باید بپذیریم که پیامبر بیهوده سخن می گفته است. بنابر این، تردیدهای بعدی در واقع چاره جویی برای درست جلوه نشان دادن تصمیم های

گرفته شده در خلال ماجرای سقیفه و نحوه انتخاب خلفای سه گانه است.(۱)

با توجّه به آن چه گذشت به خوبی روشن می شود که اگر ادّعای غزالی و ابن اثیر را درباره حدیث غدیر بپذیریم - «نص صریحی نیست، بلکه خبر واحدی است که چند احتمال در معنای الفاظ آن وجود دارد»،(۲) «بر افراد زیادی اسم مولا اطلاق می شود ... بیشتر این اسامی بر واژه مولی در حدیث من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه، صدق می کند»(۳) - باید مدعی شویم که حاضران در مجلس بدون آن که متوجه شوند که منظور پیامبر از این سخنان چیست، راهی خانه های خود شدند یا هر کدام معنایی خاص از آن فهمیده و پس از پایان پذیرفتن سخنان پیامبر، برای اثبات فهم خود با یکدیگر به گفتگو نشسته اند.

۴-۲- استفاده از واژه «مولی» در سایر جملات

هرچند راویان غدیر با الفاظ گوناگون و با اجمال و تفصیل اصل ماجرا و سخنان پیامبر را نقل کرده اند، اما بر این مطلب اتفاق نظر دارند که پیامبر این جملات را در حضور مردم فرموده است:

أیّها النّاس، إنّ اللّه مولای و أنا مولی المؤمنین و أنا أولی بهم من أنفسهم، فمن کنت مولاه فهذا علیٌّ مولاه؛ «ای مردم، خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان و من سزاوارترم به ایشان از خودشان، پس هرکس من مولای اویم، این علی مولای اوست».

۱- الهدایه فی الاصول و الفروع، ص ۱۵۰.

۲- فضائح الباطنیّه، ص۱۳۶.

۳- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸.

همـان گـونه که در این جملات دیـده می شود، پیـامبر سه بـار از واژه «مولی» اسـتفاده کرده است و اگر بپـذیریم که این واژه دارای معانی متعددی است، می باید همان تردیدها درباره آن ها نیز به وجود آید، اما وقتی به منابع روایی و کلامی اهل سـنت مراجعه می کنیم، در می یابیم که کسی درباره معنای جمله «انا مولی المؤمنین»

سخنی ندارد؛ بلکه تردیدها از آن هنگام آغاز می شود که پیامبر همچون خود، امیرالمؤمنین را مولای مسلمانان می داند.

این نکته نیز به خوبی روشن می سازد که تردیدها در ماجرای غدیر نه به سبب تعدد معانی واژه «مولی» است، بلکه به این علت است که پذیرش معنای متبادر از این واژه با تحلیل رخدادهای بعدی در مسئله خلافت ناسازگار است.

به هر حال، در این جا بر آن هستیم تا ضـمن مرور آن چه پیش از این متکلمان شیعه و سنّی درباره معنای حدیث ولایت مطرح کرده اند، همچنین نقد و بررسی آن ها، به دریافتی نو از آن دست یابیم.

۵-۲- استدلال (احتجاج) به حدیث غدیر

از جمله شواهدی که بیانگر آشکاری مفهوم سخنان پیامبر در انتخاب امیرالمؤمنین به عنوان جانشین و خلیفه پس از خود است، استدلال شخصیت های برجسته دینی، سیاسی اسلام و گاه مردم عادی به حدیث غدیر است.

علامه امینی ضـمن بیان چگونگی اسـتدلال این افراد به حدیث غدیر، منابع آن را از کتاب های تاریخی - روایی اهل سنت نیز گزارش داده است؛ برخی از این استدلال ها از این قرار است:

- استدلال صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیهاالسلام؛

- استدلال امام حسن مجتبی علیه السلام هنگام صلح با معاویه؛

- استدلال مردی به نام بُرد بر عمرو بن العاص؛

- استدلال عبد الله بن جعفر بر معاویه بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام؛

- استدلال عمرو بن عاص بر معاویه؛

- استدلال عمار یاسر بر عمرو بن عاص؛

- استدلال اصبغ بن نباته در مجلس معاویه؛

- استدلال قیس بن سعد بر معاویه؛

- استدلال دارمیه حجونیه بر معاویه؛

- استدلال عمر بن عبد العزیز (خلیفه اموی)؛

- استدلال مأمون عباسی بر فقهای زمان خود.(۱)

۱- ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السّنه و الادب، ۱/۱۹۶ و۱۹۷ و۱۹۹ و۲۰۱ و۲۰۲ و۲۰۷ و۲۰۸ و۲۰۹ و۲۱۰.

گفتار دوم: کاوش های معناشناسی

اشاره

ص:۴۳

فهرست معانی

از بررسی های معناشناسی پیرامون واژه «مولی»، چنین به دست می آید که این واژه در کاربردهای مختلف، معانی گوناگون دارد.

هرچند مرحوم علامه امینی از بیست و هفت معنا برای واژه «مولی» یاد کرده است،(۱) اما از مجموع آن چه در منابع مختلف لغوی، تفسیری و کلامی درباره معنای این واژه گزارش شده، این فهرست به دست می آید: ۱. ابن (پسر) ۲. ابن اخت (پسر خواهر) ۳. ابن عم (پسر عمو) ۴. أولی (سزاوارتر) ۵. تابع (پیرو) ۶. جار (همسایه) ۷. حلیف (هم سوگند) ۸. رب (پروردگار) ۹. سید (آقا) ۱۰. شریک (شریک) ۱۱. صاحب (همراه) ۱۲. صهر (داماد) ۱۳. ضامن جریره ۱۴. ظهر و خلف (پشت) ۱۵. عاقبت (سرانجام) ۱۶. عبد (بنده) ۱۷. عصبه (خویشان پدری) ۱۸. عقید (هم پیمان) ۱۹. عم (عمو) ۲۰. قریب (نزدیک) ۲۱. لوی (برگزیده)(۲) ۲۲. مالک (مالک) ۲۳. مالک رق (صاحب برده) ۲۴. مُحِب (دوستدار) ۲۵. معتق (آزاد کننده برده) ۲۶. معتَق (برده آزاد شده) ۲۷. مکان و مقر (محل استقرار) ۲۸. مملوک (برده)

۱- این معانی عبارتند از: ابن، ابن اخت، ابن عم، أولی بالشی ء، تابع، جار، حلیف، رب، سید غیر مالک و غیر معتق، شریک، صاحب، صهر، عبد، عقید، عم، قریب، مالک، متصرف فی الامر، متولی فی الامر، محب، معتِق، معتَق، منعم، مُنْعَم علیه، ناصر، نزیل، ولی؛ ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنّه و الادب، ۱/۳۶۳-۳۶۲؛ امام شناسی، ۷/۲۴۶.

۲- اللوی، لویته علیه: آثرته علیه.

۲۹. مُنْعِم (نعمت دهنده) ۳۰. مُنْعَمٌ علیه (نعمت داده شده) ۳۱. مُنْعَمٌ علیه معتَق

(کسی که به او نعمت آزادی داده شده)(۱) ۳۲. مُنْعِم معتِق (کسی که نعمت آزادی داده است) ۳۳. ناصر (یاور) ۳۴. نزیل (ساکن در یک مکان) ۳۵. ولی (مولی فی الدین).

لازم به یادآوری است، در تهیه این فهرست فقط به گزارش هایی که از معانی «مولی» در منابع گوناگون ارائه شده اکتفا کردیم و در ادامه نشان خواهیم داد که مفسران در توضیح آیاتی که واژه «مولی» در آن ها به کار رفته است، برای آن معانی دیگری هم بر شمرده اند که در روند معناشناسی این واژه از اهمیت فراوانی برخوردار است.

طبقه بندی معانی

اشاره

اگر قرار باشد معانی واژه «مولی» را در متون مختلف صرف نظر از پاره ای مشابهت ها، فقط از نظر تعداد طبقه بندی کنیم، به دو نکته قابل تأمل بر می خوریم: ۱- در تعداد معانی این واژه هیچ اتفاق نظری وجود نداشته، از دو تا بیست و یک معنا برای واژه «مولی» گزارش شده است ۲- کسانی هم که در تعداد معانی با هم اتفاق نظر دارند، در این که آن معانی چیست، یکسان نمی اندیشند.

دو معنا

ولی، حلیف(۲) - ابن، عم(۳) - مولی فی الدین (ولی)، رب؛(۴)

سه معنا

معتق، حلیف، ولی(۵) - مولی فی الدین (ولی)، عصبه، حلیف؛(۶)

۱- بر همین اساس که خداوند از زید بن حارثه به عنوان «منعم علیه» یاد می کند، زیرا پیامبر به او نعمت آزادی داده است، «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذی اَ نْعَمَ اللّه ُعَلَیْهِ وَ اَ نْعَمْتَ عَلَیْهِ اَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ»، احزاب، ۳۳/۳۷.

۲- غریب الحدیث، ۳/۱۴۲-۱۴۱.

۳- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹ به نقل از ابو الهیثم.

۴- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹ (به نقل از یونس).

۵- العین، ۸/۳۶۵.

۶- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸ به نقل از یونس.

پنج معنا

ابن عم، ابن اخت، جار، شریک، حلیف(۱) - ظهر و خلف، محب، معتق، مکان و مقر، ناصر(۲) - ابن عم، جار، معتِق، معتَق، ناصر(۳) - ابن عم، صهر، ولی و اولی بالشی ء، معتِق، معتَق؛(۴)

شش معنا

ابن عم، جار، حلیف، معتِق، معتَق، ناصر(۵) - ابن عم، أولی بالشی ء، حلیف، سید، صاحب، مملوک(۶) - ابن عم، ابن اخت، جار، حلیف، شریک، ولی (الذی یلی علیک امرک)(۷) - ابن عم، منعِم معتِق، معتَق، ملیک، مولی فی الدین، مولی الیمین (حلیف)؛(۸)

هفت معنا

ابن عم، حلیف، سید، عتیق، عصبه، معتِق، ناصر(۹) - ابن عم، أولی

بالتصرف، جار، حلیف، معتِق، معتَق، ناصر(۱۰) - ابن عم، عاقبت، لما یلی الشی ء، مالک رق، مالک طاعته، معتق، معتق من الرق؛(۱۱)

هشت معنا

ابن عم، أولی بالشی ء، جار، حلیف، سید، صِهر، عبد، ولیّ(۱۲) - ابن عم، أولی بالشی ء، جار، حلیف، صهر، معتِق، معتَق، ولی(۱۳) - ابن عم، أولی بالشی ء، جار، حلیف، صهر، مُنْعَمٌ علیه معتَق، مُنْعِم معتِق، ولی؛(۱۴)

۱- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸ (به نقل از ابن اعرابی).

۲- غایه المرام فی علم الکلام، ص۳۷۸.

۳- فتح القدیر، ۱/۴۰۶.

۴- تحفه الاریب بما فی القرآن من الغریب، ص ۲۹۰.

۵- الصحاح، ۶/۲۵۲۹.

۶- معجم الفروق اللغویه، ص۵۸۷.

۷- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹ به نقل از ابن اعرابی.

۸- صحیح بخاری، ۵/۱۷۸.

۹- شرح شافیه ابن حاجب، ۴/۴۰۳.

۱۰- المواقف، ۳/۶۰۲ و۶۱۵.

۱۱- معانی الاخبار، ص۶۸؛ الهدایه فی الاصول و الفروع، ص۱۵۱؛ مجمع البحرین، ۴/۵۶۳.

۱۲- امام شناسی، ۷/۲۴۰ به نقل از: مشکل القرآن.

۱۳- نزهه القلوب، ص۱۷۵؛ التبیان فی تفسیر غریب القرآن، ۱/۱۴۱.

۱۴- الشافی فی الامامه، ۲/۲۷۲.

نه معنا

جار، حلیف، صهر، عصبه و بنو عم، معتق، معتق ذو النعمه، منعم، مُنْعَمٌ علیه، مولی فی الدین (الولی)؛(۱)

ده معنا

أولی، مالـک رق، معتِق، معتَق، پسـر عم، ضامن جریره، حلیف، همسایه، سـید مطاع(۲) - ابن عم، جار، حلیف، شـریک، لوی، مالـک (هو الله)، محب، معتِق، معتَق، ولی(۳) - ابن عم، أولی، جـار، حلیف، سـید مطاع و امام، ضامن جریره، مالک رق، معتِق، معتَق، ناصر؛(۴)

یازده معنا

ابن عم، جار، حلیف، صـهر، معتَق، معتِق مالک، مکان و قرار، موالی محب، ناصـر(۵) - أولی، پسـر عم، حلیف، خداوند و بنده قبل العتق، سید مطاع، ضمان جریره، مالک رق، معتِق، معتَق، همسایه؛(۶)

شانزده معنا

ابن عم، تابع، جار، حلیف، رب، سید، صهر، عبد، عقید، مالک، محب، معتِق، معتَق، منعم، مُنْعَمٌ علیه، ناصر؛(۷)

بیست و یک معنا

ابن، ابن اخت، ابن عم، تابع، جار، حلیف، رب (لتولیه أمور العالم بتـدبیره و قـدرته)، شـریک، صاحب، صـهر، عبـد، عم، قریب (کـابن العم)، مالـک (ولیه ولا ـیه إذا ملکه)، محب (والاـه إذا أحبّه)، معتِق (مولی النعمه أنعم علیَّ بعتقه)، معتَق (ینزل منزله ابن العم یجب علیک أن تنصره و أن ترثه إن مات و لا وارث له)، منعم، مُنْعَمٌ علیه، مولی فی الدین (الولی)، ناصر، نزیل، ولی

ص:۴۸

۱- اتفاق المبانی و افتراق المعانی، ۱/۱۴۲-۱۳۸.

۲- تذکره الخواص، ص۳۷-۳۸؛ کنز الفوائد، ص۲۲۹-۲۲۸.

۳- تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۳۸.

۴- عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار، ص۱۱۴-۱۱۳؛ العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه، ص۱۸۶.

۵- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۴.

۶- روض الجنان و روح الجنان، ۲/۱۹۸-۱۹۷.

۷- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸.

(الذی یلی علیک أمرک).(۱)

یافتن معنای اصلی

اشاره

با بررسی معانی متفاوت واژه «مولی»، به دو نکته می توان دست یافت: تنوع فراوان معانی، عدم توافق در تعداد.

دقت در این دو نکته، می تواند پرسش های گوناگونی را برای هر پژوهشگر منصفی به وجود آورد:

آیا در زبان و ادبیات عرب، واژه دیگری هم وجود دارد که برای آن این تعداد معنا گزارش شده باشد، بدون آن که میان گزارشگران اتفاق نظری درباره آن وجود داشته باشد؟ بر فرض پذیرش این تنوع، شنونده بر اساس چه معیاری می تواند منظور و مراد گوینده را درک کند؟

اگر بخواهیم این پرسش ها را در راستای واقعیت تاریخی غدیر خم مطرح کنیم، پرسش های دیگری نیز در پی خواهد آمد، زیرا می توان پرسید: آیا آن روز که پیامبر جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» را فرمود، اعراب حاضر، متوجه معنای آن شدند و آیا همه افراد یک چیز فهمیدند یا هر کدام با توجه به تنوع معنایی واژه «مولی» چیزی از آن جمله برداشت کردند؟

به هر حال وجود این پرسش ها و مانند آن، زمینه کاوشی را در خلال قرون گذشته میان اندیشمندان شیعه و سنّی فراهم ساخت که پاسخ های متفاوتی را به دنبال داشته است، به علاوه آن که این فرصت را هم فراهم کرد تا بتوان با نگاهی نو، پاسخی جز پاسخ پیشینیان را نیز مطرح ساخت.

۱- نادرستی تعدد معانی

اشاره

هرچند متفکران بزرگ شیعه و برخی از اهل سنّت در

۱- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹.

خلال سده های گذشته کوشیده اند، ضمن پذیرش فراوانی معانی واژه «مولی»، حد مشترکی میان آن ها بیابند، اما به نظر می رسد اصل وجود این تعداد از معنا برای این واژه مسلّم نباشد.

این مسئله از سه جهت قابل بررسی است:

۱-۱- تفاوت میان حقیقت و مجاز

اشاره

بازنگری در فهرست معانی «مولی» به خوبی نشان می دهد که در تهیه آن تنها به کاربردهای واژه «مولی» بسنده شده، بدون آن که مشخص گردد ملاک این کاربردها چیست و آن واژه با چه ساختاری به کار رفته است.

برای روشن شدن موضوع، توجه به این نکات ضروری است:

۱-۱-۱- کاربردهای ترکیبی

اشاره

تردیدی نیست هر واژه ای با افزوده شدن اجزایی به آن (ترکیبات اضافی)، بار معنایی جدیدی پیدا می کند که بر خلاف صورت نخست، معنای دیگری را به ذهن متبادر می کند، هرچند با معنای اصلی خود هم چنان نوعی خویشاوندی دارد؛ نظیر واژه «پدر» و ترکیبات آن در زبان فارسی: پدر آمرزیده، پدرانه، پدر پیشه، پدر خوانده، پدر دار، پدر سوخته، پدر کشتگی، پدر مادر دار، پدر ریاضی، پدر معنوی.

این مسئله در مورد واژه «مولی» نیز صادق است، هرچند مورد توجه قرار نگرفته است. به عنوان مثال، در برخی از متون لغوی، «حلیف» از جمله معانی واژه «مولی» فرض شده و به چند بیت از اشعار شعرای عرب استشهاد شده است:

نابغه جعدی:

موالی حلف، لا موالی قرابه

و لکن قطینا یسألون الأتاویا(۱)

۱- ر.ک: غریب الحدیث، ۳/۱۴۲؛ صحاح، ۶/۲۵۲۹؛ لسان العرب، ۱۵/۴۰۹: آنان موالی هم پیمان هستند نه موالی نسبی پسر

عمو، اما گاهی اهل یک دیار از غریب درخواست می کنند. اصطلاح «موالی حلف» اشاره به نوعی پیمان در میان اعراب جاهلی است که بر اساس آن هر دو نفری که با یکدیگر هم پیمان می شدند در صورت مرگ طرف دیگر، یک ششم از اموال او را به ارث می برد. قرآن کریم در آیه ۳۳ سوره نساء در باره آن چنین می فرماید: «وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ اَيْمَانُكُمْ فَاٰتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ اِنَّ اللّٰه كَانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا»؛ ر.ک: الجامع لأحكام القرآن، ۵/۱۶۵-۱۶۶؛ انوار التنزيل و اسرار التأويل، ۲/۱۸۳.

حصین بن حمام المری:

موالیکم مولی الولاده منهم

و مولی الیمین حابس قد تقسّما(۱)

دقت در این ابیات به خوبی نشان می دهد که «مولی» به معنای «حلیف» نیست، بلکه منظور از ترکیب اضافی «مولی الیمین»، «حلیف» است.

معمّر با دقت بیشتری این مطلب را چنین توضیح می دهد: «موالی: أولیاء ورثه عاقدت أیمانکم هو مولی الیمین و هو الحلیف»؛(۲) همچنان که ابن حجر نیز با صراحت اعلام می کند: «مولی الیمین: الحلیف».(۳)

این مطلب را درباره برخی دیگر از معانی واژه «مولی» نیز می توان ادعا کرد. به عنوان مثال، عتبه بن شتیر بن خالد در بیتی می گوید:

انبئت حیا علی سقمان أسلمهم

مولی الیمین و مولی الجار و النسب(۴)

به من که زنده بودم خبر دادند راستگوترین سقمان یا هم سوگندند یا همکاران با خویشان.

و از ابن رشیق در کتاب العمده نقل شده است

«الموالی ثلاثه: مولی الیمین: المحالف، مولی الدار: المجاور و مولی النسب: ابن العم و القرابه»؛(۵) همچنان که ابن حجر می نویسد: «المولی المنعم: المعتِق»؛(۶) زبیدی هم با توجه به همین مطلب

۱- دیوان حماسه، ص۱۴۶: همبستگان شما کسانی هستند که از نظر ولادت با شما خویشاوندی دارند؛ اما هم پیمان خود را زندانی کرده و راه جدایی را پیموده است.

۲- صحیح بخاری، ۵/۱۷۸.

۳- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۸/۱۸۶.

۴- معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، ۲/۷۴۲.

۵- معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، ۲/۷۴۲.حاشیه.

۶- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۸/۱۸۶.

می نویسد: «معتِق: مولی النعمه أنعم علی بعتقه، ولی: مولی فی الدین»؛[(۱)] باقلانی نیز

به این نکته توجه دارد که برای رساندن معنای معتِق و معتَق، نیازمند آن هستیم که واژه «مولی» را به دو شکل به کار بریم، معتِق و معتَق: فلان مولی فلان و فلان مولی لفلان.[(۲)]

ابن اثیر بر اساس همین نگرش می نویسد:

قد تکرّر ذکر المولی فی الحدیث و هو اسم یقع علی جماعه کثیره ... فیضاف کلّ واحد إلی ما یقتضیه الحدیث الوارد فیه؛[(۳)] «واژه مولی در احادیث تکرار شده است. مولی نامی است که به افراد زیادی گفته می شود ... پس اضافه می شود هریک به آن چه که حدیثی که در آن به کار رفته اقتضاء دارد».

این عبارت حکایت از آن دارد که گروهی از افراد مولی خوانده می شوند، آن هم با ملاحظه ترکیب اضافه ای که واژه «مولی» ممکن است در هر متنی پیدا کند؛ بنابر این، واژه «مولی» معانی متعدد ندارد، افزون بر این که نامیدن این افراد به نام مولا

ناشی از ترکیب «مولی» با کلمات مختلف است.

پس می توان چنین نتیجه گرفت که «مولی» به معنای: «حلیف»، «جار»، «ابن عم»، «قرابه»، «معتِق» و «ولی» نیست، بلکه این واژه هنگامی که به صورت ترکیبی به کار می رود، معنایی پیدا خواهد کرد که با واژه های حلیف، جار، ابن عم، قرابت و معتق هم معناست.

۲-۱-۱- کاربرد با قراین خارجی

در هر زبانی واژه هایی وجود دارد که با ملاحظه

برخی قراین می توانند به معنایی به کار روند که برای آن وضع نشده اند؛ روشن است که بدون ملاحظه آن قراین، آن معانی نیز به ذهن نمی آیند (عدم تبادر) و می توان

۱- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹.

۲- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۵.

۳- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸.

ادعا کرد که به آن معنا به کار نرفته اند (صحت سلب).

به عنوان مثال، فرزدق در بیتی واژه «مولی» را به معنای «حلیف» به کار برده، چنین سروده است:

فلو کان عبداللّه مولی هجوته

و لکنَّ عبداللّه، مولی مَوالیا(۱)

اگر من عبداللّه ِبرده را هجو کردم، ولی عبداللّه، هم پیمانِ هم پیمانان است.

اما روشن است که پذیرش این معنا متوقف بر اطلاع از قراین حالی و مقامی است، چرا که مراد از عبدالله در مصرع اول، عبدالله بن ابی اسحاق است و جوهری در توصیف او می نویسد: «عبدالله بن ابی اسحاق مولی الحضرمیین و هم حلفاء بنی عبد شمس بن عبد مناف».(۲)

بنابر این، فرزدق هرچند واژه «مولی» را به معنای «حلیف» به کار می برد، اما این معنا تنها و تنها با اطلاع از قراین خارجی قابل فهم است، اما بدون آن ها، نه تنها این

معنا به ذهن نمی آید، بلکه می توان برای آن، معنای دیگری نیز در نظر گرفت.

همچنین، باقلانی برای بیان این مطلب که واژه «مولی»، به معنای «صِهر» به کار می رود، به این بیت یزید بن قیس کلابی که در مقام شکایت به عمر می نویسد، استشهاد می کند:

فلاتنسین النافعین کلیهما

و هذا الذی فی السوق مولی بنی بدر(۳)

هرگز آن دو سودمند را فراموش مکن و این همان است که در بازار، داماد بنی بدر است.

اگر این نقل را بپذیریم، هیچ دلیلی نداریم که «مولی» به معنای «صهر» است و به همین علت، باقلانی برای نشان دادن درستی ادعایش، در ادامه می نویسد: «کان الرجل صهرا لبنی الدار»؛(۴) و به عبارت دیگر، اگر مشخص نمی بود که مراد از آن مرد

ص:۵۳

۱- لسان العرب، ۱۵/۴۰۹.

۲- الصحاح، ۶/۲۵۳۰.

۳- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۵.

۴- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۵.

کیست، نمی توان گفت که منظور از «مولی» در آن بیت، «صهر» است.(۱)

مربع بن دعدعه از همسایگان بنی کلیب بن یربوع است، وی ایشان را چنین توصیف می کند:

هم خلطونی بالنفوس وألجموا

الی نصر مولاهم مسومه جردا(۲)

اما این سؤال مطرح است که اگر کسی از ارتباط شاعر با همسایگانش و همچنین منظور وی از سرودن این شعر آگاه نباشد، آیا راهی دارد که متوجه شود مراد او از «مولی»، «جار» است؟

دقت در مطالب گذشته این نکته را به خوبی روشن می سازد که تعدادی از معانی واژه «مولی»، در واقع کاربردهای این واژه در قالب اشعار شاعرانی است که برای رساندن مقصود خود با عنایت به قرینه های موجود از آن استفاده کرده اند. و نیاز به یادآوری نیست که تنوع کاربردهای مجازی یک واژه را نمی توان دلیلی بر تنوع معنایی آن واژه دانست.

۳-۱-۱- احتمال ها و استشهادهای منحصر به فرد

اشاره

هرچند در متون ادبی، کلامی و تفسیری به مناسبت های گوناگون، برای واژه «مولی» معانی متعددی بیان شده است، اما در بررسی آن ها سه نکته قابل توجه است:

۱- متن این شکوائیه به گونه دیگری نیز نقل شده است که به خوبی این مطلب را تأیید می کند: فارسل الی الحجاج فاعرف حسابه و ارسل الی جزء و ارسل الی بشرولا تنسین النافعین کلاهما و لا بن غلاب من سراه بنی نصرو ما عاصم منهما بصفر عیابه و ذلک الذی فی السوق مولی بنی بدرو ارسل الی النعمان فاعرف حسابه و صهر بنی غزوان انی لذو خبر ر.ک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ۶/۵۵۲؛ فتوح البلدان، ۲/۴۷۳.

۲- اتفاق المبانی و افتراق المعانی، ۱/۱۴۲-۱۴۱؛ روض الجنان و روح الجنان، ۲/۱۹۸-۱۹۷؛ همچنین، ر.ک: امام شناسی، ۷/۲۴۲: ایشان تنها در ظاهر با من معاشرت دارند؛ اما اسب های داغدار و کوتاه موی خود را برای همسایه لگام نهاده اند.

احتمالات نادر

در میان معانی ذکر شده برای این کلمه، به معانی بر می خوریم که

تنها یک نفر، صرف نظر از این که لغوی باشد، مفسر یا متکلم، آن را نقل کرده است، نظیر: مکان و مقر،(۱) ظهر و خلف،(۲) عاقبت،(۳) ضامن جریره،(۴) لوی،(۵) مالک،(۶) معلم قرآن،(۷) موازی،(۸) ندیم،(۹) نزیل.(۱۰)

احتمالات بدون استشهاد

هرچند برای برخی از معانی به کاربردهای قرآنی یا کاربردهای ادبی واژه «مولی» استشهاد شده، اما برای گروهی از این معانی هیچ شاهدی گزارش نشده است؛ به عنوان مثال، زبیدی «نزیل» را به عنوان یکی از معانی نقل می کند، بدون آن که برای اثبات آن به شاهدی تمسک جوید.

استشهادهای منحصر به فرد

به جز چند مورد که شاهدهای متعددی برای یک معنا گزارش شده، در سایر موارد تنها به یک بیت استشهاد شده است.

به عنوان مثال، «جار» یکی از معانی «مولی» است، اما برای اثبات آن تنها به یک بیت از مربع کلابی استشهاد شده است؛(۱۱) همچنان که از «صاحب» به عنوان یکی از معانی یاد شده، اما تنها به این بیت طرفه جذیمی استشهاد شده است:

و لست بمولی سوأه اُدعی لها

فإنّ لسوآت الأمور مواليا(۱۲)

من غلامی نیستم که به بدی شهره باشم، زیرا برای کارهای بد صاحبی هست.

۱- غایه المرام فی علم الکلام، ص۳۷۸.

۲- غایه المرام فی علم الکلام، ص۳۷۸.

۳- مجمع البحرین، ۴/۵۶۳.

۴- روض الجنان و روح الجنان، ۲/۱۹۸-۱۹۷؛ همچنین، ر.ک: امام شناسی، ۷/۲۴۲.

۵- تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۳۸.

۶- تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۳۸.

۷- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۸/۱۸۶: «من علّم عبدا آیه من کتاب الله فهو مولاه».

۸- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۸/۱۸۶.

۹- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۸/۱۸۶.

۱۰- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹.
۱۱- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۵.
۱۲- معجم الفروق اللغویه، ص۵۷۸.

این اتفاق بیانگر این واقعیت است که برخی از این معانی، در واقع معنای واژه

«مولی» نیستند، بلکه کاربردهای عرفی آن محسوب می شوند که همچون سایر

لغات، با توجه به قراین و شواهد گوناگون و با ملاحظه اندک تشابهی که با معنای اصلی دارند، البته با تسامح رایج در باستفاده از کلمات، به معنای خاصی به کار رفته اند.

۴-۱-۱- استشهاد به کاربردهای رایج در قرون متأخر

روشن است که با فرض زنده بودن یک زبان، واژه های رایج در آن نه تنها با توجه به گویشی که در آن به کار می روند تغییر می کند که از نظر معنایی نیز دستخوش دگرگونی می شوند؛ عوامل فراوانی در این دگرگونی مؤثر بوده است که از جمله آن ها می توان به عوامل سیاسی، اجتماعی، دینی و گذشت زمان اشاره کرد.

بنابر این، تنوع معنایی یک واژه در خلال چند قرن هرچند امری طبیعی است، اما برای معناشناسی متنی که در آن این واژه به کار رفته است، توجه به زمان بکار گیری آن بسیار ضروری است؛ مطلبی که متأسفانه در مورد واژه «مولی» مورد توجه قرار نگرفته است.

واژه «مولی» در عصر پیامبر، آن هم در گویش رسمی آن زمان، یعنی قریش، دارای معنایی بوده است، اما بعدها افرادی پیدا شدند که صرف نظر از قبیله یا شهری که به آن وابسته بودند، آن واژه را با قرینه یا بدون قرینه در معنایی مشابه یا

غیر مشابه با معنای رایج در دوران گذشته به کار برده اند؛ اما آیا این مسئله را می توان

دلیلی بر تعدد معنای آن واژه در عصر پیامبر دانست؟

اگر بتوان کاربردهای مختلف «مولی» را در متون ادبی پس از عصر پیامبر، دلیلی بر تنوع معنایی آن دانست، پس می توان استفاده بسیاری از شاعران برجسته عرب زبان - همچون ابو تمام طایی، عبدی کوفی، دعبل خزاعی، امیر ابو فراس، حسین بن حجاج، حمانی کوفی، ابن رومی، صنوبری، مفجّع، صاحب بن عبّاد، ناشی

صغیر، ابن علویّه، ابن حمّاد، ابن طباطبا، ابن عودی نیلی، جوهری، زاهی، تنوخی،

صولی نیلی، ابوالعلا سروی، مهیار، فنجکردی، ابو الفرج رازی(۱) - از آن واژه را در خلال قرون گذشته برای رساندن مفهوم خلافت و ولایت امیرالمؤمنین در ماجرای غدیر، دلیلی بر آن دانست که نه تنها یکی از معانی این کلمه در زبان عربی، ولایت، سرپرستی و نظایر آن است، بلکه پیامبر نیز آن را به همین معنا به کار برده است.

بنا بر توضیحات گذشته، اصل وجود معانی متعدد برای واژه «مولی»، مطلب قابل پذیرشی نیست و چه خوب است به یاد داشته باشیم که کاربردهای عرفی (استعمال) یک واژه همیشه بیانگر وضع لغوی آن نیست؛ از این رو، می باید میان معنای حقیقی و معانی مجازی واژه «مولی» تفاوت گذاشت. از این گذشته، گویش های مختلف زبان عربی و پراکندگی جغرافیایی قبایل عرب سهم بسزایی در به وجود آمدن این معانی مجازی داشته اند.

بهترین شاهد بر این مدعا، استشهادهای ناسازگاری است که به آیات قرآنی یا متون ادبی که این واژه در آن ها به کار رفته شده است، به این معنا که هریک از لغت شناسان یا مفسران برای واژه «مولی» در یک متن، معانی مختلفی بیان کرده اند که با هم قابل جمع نیستند.

واژه «مولی» به صورت مفرد و جمع، معرفه و نکره، مضاف به ضمیر (نا - کم - هم - ه) و غیر مضاف، بیست و یک بار در قرآن کریم تکرار شده است.

این آیات عبارت اند از:

«ذلِکَ بِاَنَّ اللّه َ مَوْلَی الَّذینَ امَنُوا وَ اَنَّ الْکافِرینَ لاَ مَوْلی لَهُمْ»(۲)، «این برای آن است که خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران سرپرستی ندارند»؛

۱- امام شناسی، ۷/۲۵۸.

۲- محمد، ۳۷/۱۱.

«وَارْحَمْنَا اَ نْتَ مَوْلينَا فَاص نْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرينَ»(۱)، «بر ما رحمت آور، سرپرست ما تویی، پس ما را بر کافران پیروز گردان»؛

«قَدْ فَرَضَ اللّه ُ لَکُمْ تَحِلَّهَ اَیْمَانِکُمْ وَ اللّه ُ مَوْلیکُمْ وَ هُوَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ»(۲)، «خداوند راه گشودن سوگندهایتان را روشن ساخته و خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است»؛

«وَ اعْتَصِمُوا بِاص للّه ِ هُوَ مَوْلیکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ»(۳)، «به خدا تمسک جویید که سرپرست شماست، چه سرپرست خوب و چه یاور شایسته ای»؛

«فَاص عْلَمُوا اَنَّ اللّه َ مَوْلیکُمْ نِعْمَ الْمَوْلی وَنِعْمَ النَّصیرُ»(۴)، «بدانید خدا سرپرست شماست، چه سرپرست خوب و چه یاور خوبی»؛

«مَاْویکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلیکُمْ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ»(۵)، «جایگاهتان دوزخ است، دوزخ عهده دار امر شماست و چه بد جایگاهی است»؛

«بَلِ اللّه ُ مَوْلیکُمْ وَهُوَ خَیْرُ النَّاصِرینَ»(۶)، «بلکه خداوند سرپرست شماست و او بهترین یاوران است»؛

«ثُمَّ رُدُّوا اِلَی اللّه ِ مَوْلیهُمُ الْحَقِّ»(۷)، «سپس به سوی خداوند که سرپرست حقیقی آن هاست باز می گردند»؛

«وَلِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ»(۸)، «برای هر کسی وارثانی قرار دادیم که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث برند»؛

«وَ رُدُّوا اِلَی اللّه ِ مَوْلیهُمُ الْحَقِّ»(۹)، «و به سوی خداوند که سرپرست حقیقی آن هاست باز گردانده می شوند»؛

ص:۵۸

۱- بقره، ۲/۲۸۶.

۲- تحریم، ۶۶/۲.

۳- حج، ۲۲/۷۸.

۴- انفال، ۸/۴۰.

۵- حدید، ۵۷/۱۵.

۶- آل عمران، ۳/۱۵۰.

۷- انعام، ۶/۶۲.

۸- نساء، ۴/۳۳.

۹- یونس، ۱۰/۳۰.

«وَ ضَرَبَ اللّه ُمَثَلاً رَجُلَیْنِ اَحَدُهُمَا اَبْکَمُ لاَ یَقْدِرُ عَلی شَیْ ءٍ وَ هُوَ کَلٌّ عَلی مَوْلیهُ»(۱)، «خداوند مثل دو مردی را زده است که یکی از آن ها لال بوده و قادر به انجام دادن کاری نیست و سربار صاحبش می باشد»؛

«وَ اِنّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِنْ وَرَاءِی»(۲)، «و من از بستگانم پس از خودم بیمناک هستم»؛

«یَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ اَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلی وَ لَبِئْسَ الْعَشیرُ»(۳)، «کسی را می خواند که زیانش از سودش نزدیک تر است، چه بد مولا و یاوری و چه بد مونسی»؛

«اُدْعُوهُمْ لِابَائِهِمْ هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّه ِفَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوا ابَاءَهُمْ فَاِخْوَانُکُمْ فِی الدّینِ وَ مَوَالیکُمْ»(۴)، «آن ها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خداوند عادلانه تر است و اگر پدرانشان را

نمی شناسید، آن ها برادران دینی و موالی شما هستند»؛

«یَوْمَ لاَ یُغْنی مَوْلًی عَنْ مَوْلًی شَیْئًا وَ لاَ هُمْ یُنْصَرُونَ»(۵)، «روزی که هیچ زمامداری کم ترین کمکی به زیر دستانش نمی کند و از هیچ سو یاری نمی شوند»؛

«وَ اِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَاِنَّ اللّه َهُوَ مَوْلیهُ»(۶)، «اگر از کار خود توبه کنید (به سود شما است زیرا) دل هایتان از حق منحرف شده و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقت خدا سرپرست اوست»؛

«قُلْ لَنْ یُصیبَنَا اِلاَّ مَا کَتَبَ اللّه ُلَنَا هُوَ مَوْلینَا وَعَلَی اللّه ِفَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»(۷)، «بگو جز آن چه

خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی رسد، او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا

توکل کنند».

در متون تفسیری و گاه لغوی یا کلامی، در مقام بیان مراد این آیات، معانی

مختلفی برای واژه «مولی»، صرف نظر از ساختار صرفی آن، ارائه شده است که در

۱- نحل، ۱۶/۷۶.

۲- مریم، ۱۹/۵.

۳- حج، ۲۲/۱۳.

۴- احزاب،۳۳/۵.

۵- دخان، ۴۴/۴۱.

۶- تحریم، ۶۶/۴.

۷- توبه، ۹/۵۱.

خور تأمل است.

به عنوان مثال، برای واژه «مولاـکم» در آیه «مَأْویکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلیکُمْ»:(1) این معانی بیان شده است: ۱- أولی(2) ۲- مالك امر(3) ۳- صاحب(4) ۴- عاقبت(5) ۵- متولی(6) ۶- مصیر(7) ۷- مکان(8) ۸- محرا(9) ۹- ناصر(10) ۱۰- ولی.(11)

همچنین، واژه «موالی» در آیه «وَ اِنّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِنْ وَرَاءی»(12) که صورت جمعِ کلمه «مولی» است به این معانی آمده است: ۱- عموزادگان ۲- خویشان پدری.

به معنای کلمه «مولی» در اشعار زیر نظری می افکنیم:

فغدت کلا الفرجین تحسب أنّه

مولی المخافه، خلفها و أمامها(13)

ص:۶۰

۱- حدید، ۵۷/۱۵.

۲- التبیان فی اعراب القرآن، ۲/۲۵۶؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۵/۳۰۰؛ الجامع لاحکام القرآن، ۱۷/۲۴۸؛ تفسیر القرآن العظیم، ۴/۳۱۱؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ۲۷/۲۲۸؛ ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم، ۸/۲۰۸؛ الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۲/۱۰۶۸؛ فتح القدیر، ۵/۱۷۱؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ۸/۱۶۷؛ تفسیر الجلالین، ۱/۷۲۱؛ مدارك التنزیل و حقائق التأویل، ۴/۲۱۷؛ مجمع البحرین، ۴/۵۶۰؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۴/۴۷۶.

۳- الجامع لاحکام القرآن، ۱۷/۲۴۸.

۴- معالم التنزیل، ۴/۲۹۷.

۵- مجمع البحرین، ۴/۵۶۰.

۶- انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۵/۳۰۰.

۷- مفاتیح الغیب،۲۹/۲۲۷.

۸- انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۵/۳۰۰؛ فتح القدیر، ۵/۱۷۱؛ تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۲.

۹- ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم، ۸/۲۰۸؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۴/۴۷۶؛ مدارك التنزیل و حقائق التأویل، ۲/۶۴۸..

۱۰- انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۵/۳۰۰؛ ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم، ۸/۲۰۸؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۲۷/۱۷۸.

۱۱- لباب التأویل فی معانی التنزیل، ۴/۲۴۹.

۱۲- مریم، ۱۹/۵.

۱۳- دیوان لبید، ص۱۷۳-۱۷۲: آن گاه صبح کرد در حالی که می پنداشت هریك از دو شکاف سزاوار به ترسیدن هستند،

پشت سرش و پیش رویش.

برای واژه «مولی» در این بیت که متعلق به لبید بن ربیعه است سه معنا بیان شده است: ۱- أولی: مناسب ترین جایگاه نبرد (أولی موضع أن تکون فیه الحرب)(۱)،

سزاوار به ترسیدن (أولی بالمخافه)(۲) ۲- ولی المخافه(۳) ۳- اطراف یک چیز (لما یلی الشی ء مثل خلفه و قدامه).(۴)

هم المولی و ان جنفوا علینا

و إنّا من لقائهم لزور

آن ها هستند که باید از ایشان هراسید اگر چه از ما دوری کنند و ما در جنگ از رویارویی با آن ها کناره می گیریم.

همچنان که «مولی» در این بیت که متعلق به عامر خصفی است، به دو معنا آمده است: ۱- پسر عمو (ابن عم)(۵) ۲- خویشان پدری (عصبه).(۶)

نظیر این مطلب را در این شعر فضل بن عباس لهبی نیز می توان دید:

مهلاً بنی عمّنا، مهلاً موالینا

لاتنبتوا بیننا ما کان مدفونا(۷)

زیرا به واژه «موالینا» برای دو معنای: ۱- پسر عمو (ابن عم) ۲- خویشان پدری (عصبه) استشهاد شده است.(۸)

۲-۱- تفاوت میان مصدرها

صرف نظر از تفاوت میان حقیقت و مجاز در معانی

«مولی»، نکته ای که در کاوش های معناشناسی متأسفانه کمتر مورد توجه قرار گرفته

است، تنوع معانی واژه «مولی» بر اساس نوع مصدر آن است.

۱- الصحاح، ۶/۲۵۲۹.

۲- شرح معلقات سبع، ص۷۸؛ روض الجنان و روح الجنان، ۲/۱۹۷؛ کنز الفوائد، ص۲۲۹؛ همچنین، ر.ک: امام شناسی، ۷/۲۴۰ و ۲۶۱.

۳- اتفاق المبانی و افتراق المعانی، ۱/۱۳۹.

۴- مجمع البحرین، ۴/۵۶۳.

۵- الصحاح، ۴/۱۳۳۹ و ۶/۲۵۲۹.

۶- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸.

۷- آرام باشید ای عموزادگان ما، آرام باشید ای موالی ما؛ دشمنی های گذشته را ظاهر مسازید.

۸- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸؛ تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۴.

ابن اثیر پس از آن که گزارشی از معانی متعدد «مولی» ارائه می دهد، به این نکته مهم اشاره می کند که این معانی متفاوت از آن جا ناشی شده است که برای «مولی» دو مصدر می توان فرض کرد، وِلایت و وَلایت.(۱)

اگر «مولی» را از مصدر «وَلایت» بدانیم، در این صورت در نَسَب (پیوندهای خویشاوندی) و نصرت (یاری) و معتق به کار می رود؛ اما اگر آن را از مصدر «وِلایت» بدانیم، در آن صورت به معنای «امارت» خواهد بود.(۲)

لازم به یادآوری است که ابن منظور همین مطلب را با اندکی تفاوت از ابن سکیت و زجاج نقل می کند.(۳) و بر همین اساس است که طریحی در تعریف وَلایت می نویسد:

الوَلایه: محبه اهل البیت و اتباعهم فی الدین و امتثال أوامرهم و نواهیهم و التأسّی بهم فی الأعمال و الأخلاق؛(۴) «وَلایت: دوستی خاندان پیامبر و پیروی از ایشان در امور دینی و فرمان برداری از امر و نهی ایشان و اقتدا به ایشان در رفتار و اخلاقشان».

۳-۱- گریز از اشتراک لفظی

در متون ادبی به دو نوع اشتراک اشاره شده است:

لفظی و معنوی. در اشتراک لفظی یک لفظ دارای چندین معناست؛ اما در اشتراک معنوی، برای یک لفظ تنها یک معنا وجود دارد، ولی این معنا می تواند مصادیق متعددی داشته باشد، نظیر رابطه کلی و جزئی در منطق.

ص:۶۲

۱- لازم به یادآوری است سیبویه مدعی است «وَلایت» مصدر و «وِلایت» اسم مصدر است، ر.ک: الصحاح، ۶/۲۵۳۰؛ لسان العرب، ۱۵/۴۰۷.

۲- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸؛ همچنین، ر.ک: الجامع لاحکام القرآن، ۱۰/۴۱۱؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ۱۵/۲۵۱.

۳- لسان العرب، ۱۵/۴۰۷؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹.

۴- مجمع البحرین، ۴/۵۶۱.

از آن جا که پذیرش معانی متعدد برای واژه «مولی» مستلزم آن است که نسبت میان آن با معانی متعددش، اشتراک لفظی باشد و چون اشتراک لفظی به واسطه آن که مستلزم وضع های متعدد است، بر خلاف اصل است، می باید نسبت میان آن ها را از نوع اشتراک معنوی بدانیم که لفظ برای قدر جامع میان تمام معانی وضع شده است؛ بنابر این، واژه «مولی» یک معنا بیشتر ندارد.(۱)

۲- تعیین معنای ماده

اشاره

از آن جا که معنای ماده در تمام مشتقات آن جاری است، ضروری به نظر می رسد برای رسیدن به معنای اصلی واژه «مولی» ابتدا معنای ماده آن را بشناسیم.

۱-۲- نزدیکی

بر اساس گزارش لغت شناسان برجسته عرب، واژه «مولی» از ماده و ریشه «وَلْی» بوده، معنای آن قُرب و نزدیکی است.(۲)

برای این منظور به سروده های برخی از شاعران عرب زبان می توان استشهاد کرد:

ساعده بن جؤیه الهذلی:

هَجَرَتْ غَضُوب و حُبّ من یُتجنّب

وعدَتْ عواد دون وَلْیِك تَشْعَبُ(۳)

غضوب از کسی که باید از او کناره گرفت دور شد و تجاوز کردند سواران و در برابر تو گروه گروه

شدند.

ابوعبید:

وَشطّ وَلْیُ النوی إنّ النوی قُذُف

تیّاحه غَرْبَهٌ بالدار أحیانا(۴)

نزدیکیِ خانه ای که آهنگ آن کرده ایم دور شد و این خانه دور است که برای ما گاهی در دسترس

۱- نهج الایمان، ص۱۲۵؛ الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۶.

۲- الصحاح، ۶/۲۵۲۸؛ لسان العرب، ۱۵/۴۱۱؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۸؛ مجمع البحرین، ۴/۵۶۱.

۳- الصحاح، ۶/۲۵۲۸.

۴- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۸.

است گاهی دور از دسترس.

از آن جا که معنای ماده در تمام مشتقات آن جاری است، می بایست مفهوم «قُرب» در واژه «مولی» نیز لحاظ شود.

نزدیکی حقیقی به حکم آیه «وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ»(۱)، «و ما به او نزدیک تریم از رگ گردن»؛ از آنِ خداوند متعال است که با مخلوقات خود معیّت قیّومیه دارد، «هُوَ مَعَکُمْ اَیْنَ مَا کُنْتُمْ »(۲)، «او با شماست هر کجا که باشید»؛ بنابر این، مولای حقیقی اوست، پس می توان بر «رب» عنوان مولا را منطبق کرد.

بر این اساس، به کسی که همراه انسان است (صاحب)، این عنوان صادق خواهد بود؛ همچنان که همسایه (جار) را نیز می توان مولا دانست.

بر نزدیکان و خویشاوندان انسان (قریب) نیز این عنوان صادق خواهد بود، اما خویشان انسان چه کسانی هستند؟ پسران عمو قطعا از جمله خویشان انسان هستند، هرچند بجز ایشان، کسان دیگری هم هستند که این عنوان بر آن ها صادق است و به همین سبب، ابن منظور می نویسد: «المولی: ... القریب کابن العم و شبهه»؛(۳) پس ابو الهیثم می تواند ادعا کند که بر برادر (اخ) نیز عنوان «مولی» صادق است(۴)، همچنان که ابن اعرابی نیز می تواند فرزند خواهر (ابن الاخت) را از جمله افرادی بداند که این عنوان بر آن صادق است؛(۵) و به همین قیاس، می توان خویشان پدری (عصبه) و وارثان فرد (وارث) را نیز مولای او دانست.(۶)

اگر چنین باشد، دیگر تردیدی نخواهد بود که سرپرستِ انسان های نیازمند به سرپرست (افراد نابالغ، سبک مغزان، دیوانگان) که از او به «ولی» یا «مولی فی

الدین» یاد می شود نیز به آن علت که با فرد نوعی همبستگی و قرابت دارد، مولای

۱- ق، ۵۰/۱۶.

۲- حدید، ۵۷/۴.

۳- لسان العرب، ۱۵/۴۱۱.

۴- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۴۰۱.

۵- لسان العرب، ۱۵/۴۱۱.

۶- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸.

وی به حساب می آید و روشن است که لازمه ولایت، داشتن اولویت نسبت به دیگران در اداره امور مولّی علیه است؛ پس نمی توان «أولی»، «أولی بالتصرف»، «أولی بالشی ء»، «متصرف فی الامر»، «متولی فی الامر» را از جمله معانی واژه «مولی» دانست، بلکه این معانی که همه به یک چیز دلالت می کنند از جمله لوازم معنای واژه «ولی» به حساب می آیند.

از سوی دیگر، چون نزدیکی، تنها از راه پیوندهای نَسَبی به وجود نمی آید، بلکه شامل پیوندهای سَبَبی نیز می شود، می توان داماد خانواده (صهر) را نیز مولای آن ها دانست.

طبیعی است که این نزدیکی میان افراد گاه می تواند در خارج از چارچوب روابط خویشاوندی شکل بگیرد، پس ابن اعرابی حق دارد هم پیمان های افراد (حلیف و عقید) را هم مولای آن ها بداند؛ طبیعی است که این نزدیکی می تواند به شکل اعتباری میان مالک و مملوک نیز برقرار باشد که البته در صورت انسان بودن مملوک، از وضوح بیشتری برخوردار است، پس می توان «مالک» و «مملوک» را به شکل عام، مولا دانست، همچنان که بر مالکِ برده و برده (عبد) نیز این عنوان صادق است، حتی اگر پیوند مالکیت از میان آن ها برداشته شده باشد؛ پس «معتِق» و «معتَق» نیز مولا خواهند بود، زیرا برده آزاد شده (معتَق) همچنان با آزاد کننده خود (معتِق) رابطه حقوقی دارد (ینزل منزله ابن العم یجب علیک أن تنصره و أن ترثه إن مات و لا وارث له)(1) و بر همین اساس بر خویشاوند مجازی (ضامن جریره) هم عنوان مولی صادق خواهد بود.

از آن جا که آزاد کننده برده (معتِق) با آزاد کردن برده خود (معتَق)، او را از نعمت آزادی برخوردار می کند، می توان یکی را نعمت دهنده (مُنْعِم) و دیگری را نعمت

ص:۶۵

۱- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹.

داده شده (مُنْعَمٌ علیه) دانست؛ از این رو، بر «مُنْعِم» و «مُنْعَمٌ علیه» نیز «مولی»

اطلاق شـده است، اما با ملاحظه جهت آزاد کننـدگی و آزاد شدگی؛ معتق (مولی النعمه أنعم علیه بعتقه)(۱)، مُنْعِم معتِق، مُنْعَمٌ علیه معتَق.(۲) همچنین، اگر این نزدیکی نتیجه پیونـدهای اقتصـادی باشـد، شـریک را نیز می توان مولای شـریکش به حساب آورد.(۳)

بنابر این، بر اساس تنوع «قُرب»، معانی ذکر شده برای واژه «مولی» را می توان به ترتیب زیر طبقه بندی کرد:

۱- مکـانی (جـار، صـاحب، نزیل) ۲- خویشاونـدی: نسـبی (ابـن، ابـن اخـت، اخ، عم، ابن عم، عصـبه، وارث)؛ سـببی (صـهر)؛ اعتبـاری (مالک، عبـد، معتِق، معتَق و عتیق، ضامن جریره)؛ ۳- اجتماعی - سیاسـی (حلیف، عقید، سـید غیر مالک و غیر معتق) ۴- اقتصادی (شریک) ۵- عاطفی (محب، حمیم، ناصر).

به این ترتیب، اگر «قریب» را معنای واژه «مولی» بـدانیم، واژه های: صاحب، جار، ابن عم، ابن اخت، اخ، وارث، عصـبه، صـهر، حلیف، عقید، شریک، ... دیگر معنای مستقلی برای «مولی» نخواهند بود، بلکه مصادیق آن خواهند بود.

۲-۲- پیوستگی

راغب اصفهانی در توضیح معنای ماده «ولی» می نویسد:

الولاـء و التوالی أن یحصل شـیئان فصاعـدا حصولاً لیس بینهما ما لیس منهما؛(۴) «این مـاده هنگامی به کار می رود که نسبت میان دو چیز یا بیشتر، به گونه ای باشد که میان آن ها چیزی غیر از خودشان قرار نداشته باشد».

روشن است که با نبود حجاب میان دو یا چند شـی ء، نوعی یگانگی و اتحاد میان آن ها به وجود می آید که لازمه آن، تحقق نزدیکی و قرب است. این نزدیکی هرچند

۱- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹.

۲- ر.ک: الشافی فی الامامه، ۲/۲۷۲.

۳- لسان العرب، ۱۵/۴۱۱.

۴- المفردات فی غریب القرآن، ص۵۳۳؛ همچنین، ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن،۳/۱۸۶.

در گام نخست، حسی (مکانی) است، اما می تواند شامل قرب و نزدیکی غیر حسی (معنوی) نیز باشد، همچون نزدیکی حاصل از خویشاوندی، دوستی، هم کیشی و مانند آن.(۱)

به همین سبب است که واژه «مولی» به هریک از دو طرف این نسبت، یعنی قُرب حاصل میان دو یا چند شی ء (شخص) اطلاق می شود، نظیر مالک و برده، مُنْعِم و مُنْعَمٌ علیه، مُعتِق و مُعتَق، دو حلیف، دو عقید، حبیب و محبوب، ناصر و منصور، دو پسر عمو، دو همسایه.(۲)

۳-۲- به دنبال در آمدن

ابو الهلال عسکری بر این باور است که ماده «وَلْی» به معنای دنبال آمدن است (جعل الثانی بعد الاول من غیر فصل).(۳)

بر اساس این نظریه هم، نوعی قُرب و نزدیکی در ماده «ولی» لحاظ می شود و معلوم می گردد که چرا در برخی از متون لغوی واژه «مولی» را به «تابع» معنا کرده اند.

نحاس با توجه به این مطلب، دلیل اطلاق «مولی» بر «عصبه» را چنین توضیح می دهد: «یقال للعصبه موال، أی من یلیه فی النسب کما أنّ الأقرباء من یقرب إلیه فی النسب و بنو عم داخلون فی هذا».(۴)

با بررسی سه نظریه بالا می توان چنین نتیجه گرفت که مفهوم نزدیکی (قُرب) در

ماده «وَلْی» لحاظ می گردد چه معنای آن باشد یا لازمه آن.

۳- تعیین معنای واژه مولی

اشاره

با این فرض که واژه «مولی» نمی تواند معانی متعدد و

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص۵۳۳: «و یستعار ذلک للقرب من حیث المکان و من حیث النسبه و من حیث الدین و من حیث الصداقه و النصره و الاعتقاد»؛ همچنین، ر.ک: امام شناسی، ۷/۲۳۸-۲۳۷ و۵/۳۳-۱۸.

۲- امام شناسی، ۷/۲۳۸.

۳- معجم الفروق اللغویه، ص۵۷۸.

۴- معانی القرآن، ۴/۳۰۹-۳۰۸؛ همچنین، ر.ک: الجامع لاحکام القرآن، ۱۱/۷۸؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ۷/۱۰۵-۱۰۴.

یکسان داشته باشد، می باید در جستجوی معنای اصلی آن باشیم.

در این که معنای اصلی این واژه چیست، احتمالات مختلفی مطرح شده است:

۱-۳- اولویت

اشاره

بر اساس این احتمال که مشهور میان متکلمان شیعی است و ابن بطریق را از جمله مبتکران آن می توان به حساب آورد، واژه «مولی» به معنای «أولی» به کار می رود، هرچند که این اولویت در کاربردهای مختلف خود، مصادیق گوناگون پیدا می کند.(۱)

ابوالفتوح رازی در این باره چنین توضیح می دهد: «بدان که مولی در لغت منقسم بود بر یازده قسمت: مولی آید به معنای أولی و او اصل است و مرجع دیگر اقسام مولی به اوست چنان که گفته شود ...این جمله اقسام چون تأمل کنند همه را معنی راجع به أولی بود برای آن که خداوند به بنده و بنده به خداوند، و آزاد کننده به آزاد

کرده و آزاد کرده به آزاد کننده، و همسایه به همسایه، و هم سوگند به هم سوگند، و ناصر به منصور، و پسر عم به پسر عم، و ضامن جریره و جمله اقسام، اینان اولی تر باشند به اصحابشان از دیگران که آن ولایت نباشد؛ پس درست شد که معنی جمله راجع است به اولی و معنای اولی لائق است در این جا».(۲)

مرحوم علامه امینی نیز ضمن پذیرش این مطلب که «اولی بالشیء» حقیقت و اصل معنی واژه «مولی» است، می کوشد بین تمام معانی ذکر شده برای آن با اولویت نوعی پیوند برقرار کند.(۳)

شاهد بر این مدعا که میان اولویت و معانی واژه «مولی» نوعی پیوند برقرار است، روایتی است که اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام به این مضمون نقل

ص:۶۸

۱- عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار، ص۱۱۲؛ کنز الفوائد، ص۲۲۸؛ نهج الایمان، ص۱۲۴-۱۲۳.

۲- روض الجنان و روح الجنان، ۲/۱۹۷.

۳- ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۶۸-۳۷۰.

کرده اند:(۱) «لایقل العبد لسیده مولای»(۲)، «لایقل العبد لسیده مولای فان مولاکم الله».(۳)

نقد و بررسی

گرچه «اولی بالشی ء» را به عنوان اصل و حقیقت معنای «مولی» دانستن و برگرداندن سایر معانی به آن، طرفداران زیادی دارد، اما قابل مناقشه به نظر می رسد؛ زیرا اتحاد مصداقی «مولی» و «أولی» که از آن به «حمل شایع صناعی» یاد می کنیم دلیل بر اتحاد مفهومی این دو واژه یعنی «حمل اولی ذاتی» نخواهد بود، چرا که از نظر ساختاری، واژه «أولی» بر وزن «أفْعَلْ» و «مولی» بر وزن «مَفْعَلْ» است و بی تردید این دو وزن نمی توانند متضمن یک معنا باشند.(۴)

۲-۳- مکان نزدیکی

اشاره

این نظریه که مشهور میان متکلمان سنّی است و فخر رازی را می توان مبتکر آن دانست، مبتنی بر معنای ماده و هیأت «مولی» است.

بر این اساس، چون «مولی» از نظر ساختاری بر وزن «مَفْعَل» است و این وزن بر اسم مکان یا زمان دلالت دارد و از سوی دیگر چون این واژه از ماده «وَلْی» مشتق شده و این ماده به معنای قُرب و نزدیکی است، مولی نیز به معنای مکان وَلْی یا مکان نزدیکی خواهد بود.

با توجه به همین مطلب است که برخی از مفسران واژه «مولاکم» در آیه «مَأْوِیکُمُ

النَّارُ هِیَ مَوْلیکُمْ» را با تعبیرهای مختلف به مکان نزدیکی معنا کرده اند.(۵)

نقد و بررسی

این احتمال هرچند از نظر ساختاری درست به نظر می رسد، چرا که هم معنای ماده در آن لحاظ شده و هم تأثیر هیأت بر معنا، اما دچار نوعی مغالطه

۱- ر.ک: امام شناسی، ۷/۲۵۳-۲۵۴.

۲- صحیح مسلم، ۷/۴۷.

۳- صحیح مسلم، ۷/۴۷.

۴- امام شناسی، ۷/۲۷۳.

۵- مفاتیح الغیب، ۲۹/۲۲۷: «المولی موضع الوَلْی و هو القرب، فالمعنی: إن النار هی موضعکم الذی تقربون منه و تصلون الیه»؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۵/۳۰۰؛ ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم، ۸/۲۰۸؛ فتح القدیر، ۵/۱۷۱: «مکانکم عمّا قریب من الولی و هو القرب».

است، زیرا – همان گونه که پس از این به تفصیل درباره آن سخن می گوییم – این که وزن «مَفْعَل» دلالت بر زمان و مکان می کند، به این معنا نیست که این وزن حاکی از هیچ معنای دیگری نیست.

به عنوان مثال طبری در تفسیر آیه «اَ نْتَ مَوْلینَا فَاص نْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ» می نویسد:

المولی فی هذا الموضع المفعل من ولی فلان امر فلان فهو یلیه ولایه و هو ولیه و مولاه.(۱)

از سوی دیگر، برای این برداشت هیچ شاهدی در ادبیات عرب وجود ندارد، جز احتمالی که برخی از مفسران درباره معنای آیه «مَأْوِیکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلیکُمْ» بیان کرده اند و این احتمال نیز از آن جا مطرح شده که متکلمان شیعه اصرار داشته اند به استناد همین آیه اثبات کنند که «مولی» به معنای «أولی» است.(۲)

اما به نظر می رسد – آن گونه که ثعالبی احتمال داده است – اطلاق مولی بر دوزخ، اطلاقی مجازی باشد، یعنی قرآن با نوعی استعاره، جهنم را مولای کافران دانسته است، زیرا زمام امور آن ها را به دست دارد.(۳)

۳–۳– عهده دار کارها (متولی امور)

اشاره

آن گونه که قرطبی بیان می دارد، واژه «مولی»

در زبان عربی به فردی اطلاق می شود که عهده دار مصالح فرد دیگری است و بر

۱– جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ۳/۱۵۹.
۲– به عنوان مثال، ابهری این مطلب را چنین بیان می کند: گفته «مولی» به معنی «أولی» در عربیت نیامده است؛ در جواب می گوییم: «مولی» در کلام الله تعالی: «مَأْوِیکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلیکُمْ»، به معنی «أولی» است، یعنی: جای شما آتش است و آن به شما اولی است؛ ر.ک: المواقف، ۳/۶۰۲ و۶۱۴؛ منهج الفاضلین فی معرفه الائمه الکاملین، ص۱۶۱.
۳– جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ۴/۲۶۶: «هی استعاره لأنّها من حیث تضمهم و تباشرهم هی توالیهم و تکون لهم مکان المولی».

همین اساس، در سایر مواردی که فرد نوعی ملازمت و همراهی با چیزی دارد نیز به کار می رود.(۱)

دقت در این معنا، دو نکته را به خوبی نشان می دهد: ۱- مولا کسی است که عهده دار کارهای دیگران است ۲- مولا عهده دار انجام کارهایی است که به مصلحت فرد دیگر است.

هرچند جصّاص از قید «مصالح» سخنی به میان نمی آورد، اما می توان او را از جمله طرفداران این نظریه دانست، زیرا وی نیز بر این باور است که واژه «مولی» در جایی به کار می رود که شخص عهده دار انجام کار دیگران است.

وی در توضیح چگونگی انطباق مفهوم «ولایت در تصرف» بر معنای واژه «مولی» می نویسد:

المولی لفظ مشترک ینصرف علی وجوه: فالمولی: المعتِق، لأنّه ولیّ نعمه فی عتقه و لذلک سمّی مولی النعمه و المولی: العبد المعتَق، لاتصال ولایه مولاه به فی انعامه علیه ... و المولی: العصبه و المولی: الحلیف، لأن المحالف یلی أمره بعقد الیمین و المولی: ابن العم، لأنّه یلیه بالنصره للقرابه التی بینهما و المولی:

الولیّ، لأنّه یلی بالنصره و قال تعالی «ذَلک بأنّ اللّه مولی الذین آمنوا» ... و المولی: مالك العبد، لأنّه یلیه الملك و التصرف و الولایه و النصر و الحمایه؛ فاسم المولی ینصرف علی هذه الوجوه و هو اسم مشترک لایصح اعتبار عمومه؛(۲) «مولی» لفظی است مشترک که به صورت های مختلف به کار می رود:

«مولی» آزاد کننده برده است، زیرا او از آن جهت که برده خود را آزاد کرده، ولیّ نعمت اوست و به همین علت به او «مولی النعمه» گفته می شود و «مولی» برده

۱- «المولی من یتولی مصالح الانسان ثمّ استعمل فیمن کان ملازما للشی ء»، ر.ک: الجامع لاحکام القرآن، ۱۷/۲۴۸؛ فتح القدیر، ۵/۱۷۱.

۲- احکام القرآن، ۳/۱۴۳.

آزاد شـده است، زیرا ولاـیت صـاحبش بر او به آن سـبب که به او نعمت آزادی داده همچنـان باقی است ... و «مولی» خویشان پـدری است و «مولی» هم سوگنـد است، زیرا هم سوگند با بسـتن قسم، عهده دار کارهای او می شود و «مولی» پسـر عموست، زیرا به علت وجود نسـبت خویشاونـدی، عهـده دار یـاری اوست و «مولی» سـرپرست (ولی) است، زیرا عهـده دار یاری اوست، همچنان که خداونـد تعالی فرموده: خداوند یاور مؤمنان است ... «مولی» مالک برده است، چرا که عهده دار یاری و حمایت از او و مجـاز در تصـرف در اوست؛ پس واژه «مولی» بر این معـانی قابـل انطباق بوده، کلمه ای مشترک است که نمی توانـد همه معانی را با هم برساند.

نتیجه

به نظر مـا - آن گـونه که پس از این توضـیح داده خواهـد شـد - واژه «مولی» معنـایی جز «متولی امور» نـدارد و سـایر آنچه به عنوان معنا برای آن بیان شده، فقط کاربردهای مجازی آن است که با قراین و شواهد لفظی و غیر لفظی مشخص می شود.

گفتار سوم: کاوش های کلامی

اشاره

ص:۷۳

مفهوم شناسی حدیث در کلام شیعی

اشاره

متکلمان شیعه از مجموع سخنان پیامبر در ماجرای غدیر خم و اتفاقات جانبی آن چنین استفاده کرده اند که پیام غدیر، اعلان عمومی خلافت و جانشینی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

دلایل

اشاره

محور اصلی سخن پیامبر گرامی اسلام در غدیر خم، جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» است. هرچند در متون لغوی برای واژه «مولی» معانی متعددی بیان شده است، اما با توجه به پاره ای ملاحظات، مراد از آن، «أولی» است.

بر اساس مطالعات متن شناسی، این ملاحظات را به دو بخش می توان تقسیم کرد:

۱- کاربرد «مولی» به معنای «اولی» در لغت

تردیدی نیست که واژه «مولی» در کاربردهای متفاوت (لغوی، عرفی، ادبی، قرآنی) به معنای «أولی» به کار رفته است.

برای اثبات این مطلب، به نظر برخی از مفسران درباره آیه «مَأْوِیکُمُ النَّارُ هِیَ

مَوْلِیکُمْ» که «مولاکم» را به «أولی بکم» معنا کرده انـد، همچنین اشـعار برخی از ادیبان بزرگ عرب که واژه «مولی» را مترادف با «أولی» به کار برده اند، می توان استناد کرد؛

زیرا کسانی هم که برای این واژه معنای دیگری بیان کرده اند، برای اثبات درستی

ص:۷۵

ادعای خود، به کاربردهای عرفی و متون ادبی عرب استناد کرده اند.(۱)

مرحوم علامه امینی در کتاب گران سنگ الغدیر، فهرستی از بزرگان اهل سنت ارائه می دهد که یا معتقدند واژه «مولاکم» در آیه «مَأْویکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلیکُمْ» تنها به معنای «أولی بکم» به کار رفته است یا دست کم، یکی از معانی آن را «أولی بکم» دانسته اند.(۲)

۲- کاربرد «مولی» به معنای «اولی» در حدیث

اشاره

با پذیرش این مطلب که واژه «مولی» در زبان عربی به معنا و مترادف با «أولی» به کار می رود، باید به این مطلب توجه کرد که در جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه»، این واژه حتما به همین معنا به کار رفته و معنای آن چنین خواهد بود «من کنت أولی به من نفسه فعلیٌّ أولی به»؛ زیرا:

۱-۲- نادرستی کاربرد دیگر معانی

دیگر معانی این واژه نمی توانند مراد باشند، زیرا مستلزم کفر، دروغ یا بی مفهوم بودن معنای جمله است.

به عنوان مثال: واژه یاد شده در بالا ـ به معنای «رب» نیست، زیرا اعتقاد به چنین مطلبی موجب کفر خواهد بود؛ به معنای «حلیف» نیست، چون هیچ ملازمه ای میان هم پیمانی پیامبر با قبیله و عشیره ای و هم پیمانی امیرالمؤمنین علیه السلام با آن ها نیست؛ به معنای «مالک»، «جار» (همسایه)، «صهر» (داماد)، «مُعتِق» (آزاد کننده برده) هم نیست، زیرا در این فرض، سخن پیامبر نادرست و بی معنا خواهد بود؛ به معنای «ابن عم» (پسر عمو) نیست، زیرا بر این سخن فایده ای مترتب نیست؛ به معنای مُحب (دوستدار) و ناصر (یاور) نیست، زیرا مطلب مجهولی نبوده است تا

۱- عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار، ص۱۱۲؛ الشافی فی الامامه، ۲/۲۶۹؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص۳۶۹.

۲- الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۴۷-۳۴۵ و۳۴۸-۳۴۷؛ امام شناسی، ۷/۲۵۹ و ۲۶۱؛ همچنین ر.ک: اتفاق المبانی و افتراق المعانی، ۱/۱۳۸.

نیاز باشد به اطلاع عموم مردم رسانده شود، چرا که هر مسلمانی می داند باید دیگر مسلمانان را دوست بدارد و به یاری آن ها بشتابد.(۱)

۲-۲- پیوستگی معنایی با سایر جملات

جمله «فمن کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» در میان سخن پیامبر قرار گرفته است. پیامبر ابتدا مطالبی را بیان می کند و پس از آن که

مردم را بر درستی آن گواه می گیرد، بحث مولا ـ بودن خود و امیرالمؤمنین و پیوستگی آن ها را مطرح می کند و سپس در قالب دعا، بحث موالات، معادات، محبت و نصرت ایشان را بیان می کند.

محوری ترین سخن پیامبر، جمله «ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم» است. این جمله که با تأیید مردم نیز مواجه شد، بیانگر اولویت بدون قید و شرط پیامبر بر مؤمنان است، اولویتی که نتیجه پذیرش آن، مولا ـ بودن پیامبر و به دنبال آن، مولا بودن امیرالمؤمنین است.(۲)

بنابر این، پیوستگی معنایی جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» با جملات پیش از خود (اتحاد معنا در مقدمه و ذی المقدمه)، به خوبی بر این مطلب دلالت دارد که واژه «مولی» به معنای «أولی» به کار رفته است.(۳)

۱- الهدایه فی الاصول و الفروع، ص۱۵۲-۱۵۱؛ عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار، ص۱۱۷-۱۱۶؛ الشافی فی الامامه، ۲/۲۸۰؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص۳۶۹؛ جرجانی، شرح المواقف، ص۳۶۱؛ تذکره الخواص، ص۳۸؛ الغدیر فی الکتاب و السنّه و الادب، ۱/۳۶۸-۳۶۲ و ۳۷۲-۳۷۱؛ امام شناسی، ۷/۲۴۲ و ۲۴۶؛ الالهیات علی هدی الکتاب و السنّه و العقل، ۲/۵۹۷-۵۹۶.

۲- ابن بطریق این مطلب را چنین توضیح می دهد: «مقدمه الکلام التی بدأ بذکرها و اخذ اقرار الامه بها ... ثم عطف علیها بلفظ یحتملها و یحتمل غیرها، دلیل علی انه لم یرد بها غیر المعنی الـذی قررهم علیه من دون احدی محتملاتها و انه قصد بالمعطوف ما هو معطوف علیه»؛ عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار، ص۱۱۶-۱۱۵.

۳- الشافی فی الامامه، ۲/۲۸۴؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص۳۶۹؛ المواقف، ۳/۶۰۲ و۶۱۵؛ جرجانی، شرح المواقف، ص۳۶۰؛ نهج الایمان، ص۱۲۸-۱۲۷؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۷۱-۳۷۰؛ امام شناسی، ۷/۲۷۶؛ الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۸.

شاهد بر این مطلب، روایتی است که از امام صادق علیه السلام در این باره نقل شده

است:

انّه سئل عن معنی هذا الخبر، فقال: سئل عنها - و اللّه - رسول اللّه فقال: اللّه مولای، أولی بی من نفسی، لا أمر لی معه و أنا أولی المؤمنین بهم من أنفسهم، لاـ أمر لهم معی و من کنت مولاه، أولی به من نفسه، لاـ أمر له معی، فعلیٌّ مولاه، أولی به من نفسه، لا أمر له معه؛(۱) «از معنای این خبر پرسیده شد، فرمود: به خدا قسم، از پیامبر هم همین سؤال شد، فرمود: خداوند مولای من است، او سزاوارتر است به من از خودم، با وجود او برای من انتخابی نیست و من سزاوارترین مؤمنان هستم به ایشان از خودشان، با وجود من برای ایشان انتخابی نیست و هرکس که من مولای او باشم، سزاوارترم به او از خودش، برای او با وجود من انتخابی نیست، پس علی مولای اوست، سزاوارتر است به او از خودش، انتخابی برای او با وجود علی نیست».

افزون بر این، پیامبر پس از بیان سخن اصلی خود درباره مولی بودن امیرالمؤمنین، در قالب چند دعا، بحث موالات موالیان حضرت و معادات با دشمنان ایشان را مطرح می سازد و سرانجام از حاضران می خواهد تا این ماجرا را به اطلاع آن ها که حاضر نیستند، برسانند.

بیان دعا از یک سو و امر به ابلاغ ماجرای غدیر از سوی دیگر، نشانگر آن است که امیرالمؤمنین در خلال این رخداد به مقام شامخی منصوب شده است و به همین

۱- العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین، ص۴۸-۴۷؛ بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص۹۲، شماره۲۴؛ همچنین ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۸۶؛ خلاصه عبقات الانوار، ۷/۳۸۰، شماره ۱۳.

دلیل یاران پیامبر، پس از پایان پذیرفتن ماجرا، به امیرالمؤمنین برای رسیدن به چنین مقامی تبریک و تهنیت می گویند.(۱)

همچنان که خبر دادن پیامبر از فرا رسیدن زمان مرگ خود و گفتن جمله: «اللّه أکبر علی اکمال الدین و اتمام النّعمه و رضی الرّب برسالتی و الولایه لعلیٍّ من بعدی» پس از نزول آیه «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلاَمَ دینًا»(۲) و پایان پذیرفتن مراسم، بر بزرگی و اهمیت ماجرای غدیر می افزاید.(۳)

انتقادها

اشاره

متکلمان و مفسران سنّی ضمن نقد این برداشت از حادثه غدیر، سه اشکال بر آن دارند:

۱- ناهمسانی معنایی «مولی» و «اولی»

اشاره

مهم ترین ایرادی که از نظر معناشناسی بر

دلالت حدیث ولایت شده است آن که این حدیث، هنگامی بیانگر جانشینی و خلافت امیرالمؤمنین است که واژه «مولی» به معنای «أولی» باشد، در حالی که چنین نیست؛ زیرا هیچ گاه در زبان عربی، این دو واژه به یک معنا به کار نرفته اند و تنها ابو زید لغوی در آیه کریمه «مَأْویکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلیکُمْ» مدعی است که واژه «مولاکم» به معنای «اولاکم» است.(۴)

فخر رازی و پیروان او برای اثبات این ادعا، چنین استدلال می کنند:

۱- الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۹-۵۹۸.

۲- مائده، ۵/۳.

۳- الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۹.

۴- غایه المرام فی علم الکلام، ۱/۳۷۸؛ الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۰۸؛ المواقف، ۳/۶۰۲ و۶۱۶؛ تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۱؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۵؛؛ همچنین برای اطلاع از سایر منابع، ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۶؛ امام شناسی، ۷/۲۶۶.

۱-۱- جایگزین ناپذیری متقابل

اشاره

اگر واژه «مولی» مترادف و هم معنای واژه «أولی» باشـد، باید بتوان هریک را جای دیگری به کار بُرد؛ زیرا عقل حکم می کند که هرگاه واضع لغت دو کلمه را به یک معنا وضع کرده باشد، باید بتوان هریک از آن ها

را بـا پسونـدها یا پیشونـدهای دیگری در جملات به کار برد، در حالی که در مورد این دو واژه چنین چیزی صـحیح نیست؛ به عنوان مثال: «مولی زیـد» صـحیح است، اما «اولی زیـد» صـحیح نیست، همچنان که «اولی من زید» صـحیح است، اما «مولی من زید» درست نخواهد بود.(۱)

پاسخ حلّی

ترادف و اتحاد معنایی الفاظ، در ماده (جوهر) الفاظ است و نه در ساختارهای متفاوت ناشی از ترکیب آن ها با سایر حروف یا کلمـات، به همین دلیل، جمله «فلان اولی بفلان» را می توان هم معنی «فلان مولی فلان» دانست، با این که در اسـتفاده از کلمه «باء» یکسان نیستند.(۲)

پاسخ نقضی

اگر ملاک ترادف الفاظ، کاربرد یکسان آن ها به جای یکدیگر باشد، نباید واژه «مولی» را مترادف با سایر معانی آن، همچون «ناصـر» دانست، زیرا نمی توان «ناصر» و «مولی» را در همه موارد، به جای یکدیگر به کار برد، به عنوان مثال نمی توان به جای جمله «من أنصاری إلی اللّه» یا «نحن أنصار اللّه»، چنین گفت: «من موالی إلی اللّه» یا «نحن موالی اللّه».(۳)

افزون بر این، استعمال «من کان أولی بالشی ء» به جای «مولاه» و بالعکس صحیح خواهد بود.(۴)

۱- التفسیر الکبیر، ۲۹/۲۲۷؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۵؛ همچنین، ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۱ (به نقل از: نهایه العقول فی درایه الاصول).

۲- الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۲-۳۵۱؛ امام شناسی، ۷/۲۶۷.

۳- الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۲؛ الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۲.

۴- الشافی فی الامامه، ۲/۲۶۹-۲۶۸.

۲-۱- تفاوت ساختاری

اشاره

واژه «مولی» از نظر ساختـار لغوی، اسم است بر وزن «مَفْعَـِلْ»، امـا واژه «أولی» اسم است بر وزن «أفْعَـِلْ» و روشن است که وزن «مَفْعَلْ» بر زمان و مکان دلالت دارد، حال آن که وزن «أفْعَلْ» بیان گر تفضـیل است؛ پس هیـچ گاه نمی تواننـد از نظر معنایی، مترادف هم باشند.(۱)

پاسخ حلّی

وزن «مفعل» تنها بر زمان و مکان دلالت ندارد، بلکه به معنای «فاعل»، «مفعول» و «فعیل» نیز به کار می رود.(۲)

همچنین، تردیدی نیست که دو واژه «مولی» و «أولی» از نظر ساختاری یکسان نیسـتند و قرار هم نیست «أولی» را صـفت «مولی» بـدانیم تـا ادعـا شـود که معنـای تفضـیل خـارج از مفـاد «مـولی» است، بلکه منظـور آن است که واژه «مـولی» اسـمی برای این معناست.(۳)

پاسخ نقضی

وضع لغوی وزن «مَفْعَل» برای حَـِدَث (مکان یا زمان) دلیلی بر عـدم دلالت آن بر سایر معانی نمی کند، زیرا اگر چنین می بود، نباید واژه «مولی» بر هیچ یک از معانی خود همچون «مُعتق» اطلاق می شد.(۴)

همچنین، وضع لغوی وزن «مَفْعَـِل» برای حَـِدَث (مکـان یـا زمـان) مـانع از کاربرد عرفی آن در معنای تفضـیل نیست و به همین دلیل، گروهی از اهل لغت و تفسیر تصریح کرده اند که واژه «مولی» به معنای «أولی» نیز به کار می رود؛(۵) همچنان که

۱- المواقف، ۳/۶۰۲ و۶۱۷-۶۱۵؛ الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۰۸؛ روحالمعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۵.

۲- خلاصه عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ۸/۱۲۹.

۳- الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۸.

۴- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ۱/۳۰۸.

۵- البیان فی غریب اعراب القرآن، ۲/۴۲۲؛ تحفه الاریب بما فی القرآن من الغریب، ص۲۹۰؛ تذکره الخواص، ص۳۸؛ همچنین برای اطلاع از سایر منابع ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۵-۳۵۴.

شاعران برجسته نیز در آثار خود آن را به همان معنا به کار برده اند.

بنابر این، واژه «مولی» در حدیث غدیر - از روی حقیقت و نه مجاز(۱) - به معنای «أولی» به کار رفته است، چه «أولی» تنها معنای آن باشد یا یکی از معانی آن(۲) و انکار

چنین مطلبی تا آن جا نارواست که نیشابوری ضمن بیان سه احتمال در معنای جمله «هی مولاکم»، یعنی: تتولی امورکم، أولی بکم و مکانکم الذی یقال فیه هو أولی بکم، سخن فخر رازی را در معنای حدیث «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» نقل کرده و با عبارت «و فی هذا الاسقاط بحث لایخفی»، آن را مورد انتقاد قرار می دهد.(۳)

۲- محدودیت دامنه اولویت

اشاره

اگر بپذیریم معنای جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ

مولاه» عبارت است از «من کنت اولی من نفسه فعلیٌّ أولی من نفسه»، این پرسش مطرح است که آیا این اولویت در همه امور و در تمامی موارد است یا تنها به کار یا مورد خاصی اختصاص دارد؟

متکلمان سنّی در پاسخ به این سؤال و به منظور اثبات مطلق نبودن اولویت و در نتیجه عدم دلالت بر خلافت امیرالمؤمنین، از دو روش استدلالی (نقضی و حلی) بهره جسته اند:(۴)

۱- الشافی فی الامامه، ۲/۲۷۴-۲۷۳.
۲- الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۰.
۳- غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ۲۷/۹۷؛ همچنین، ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۳؛ خلاصه عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ۸/۱۸۲؛ نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الانوار، ۸/۱۷۴.
۴- فخر رازی ابتدا مدعی است این که بزرگان اهل لغت گفته اند مولی به معنای اولی آمده، سخنی بدون دلیل و از روی سهل انگاری است، زیرا افرادی همچون خلیل و نظایر او، آن را نقل نکرده اند؛ افزون بر این، هرکس هم که بگوید واژه «مولی» می تواند به معنای «أولی» باشد، معتقد به دلالت حدیث بر امامت امیرالمؤمنین نیست، زیرا اباعبیده و ابن انباری گرچه حکم کرده اند که لفظ «مولی» به معنای «أولی» است، ولی ابوبکر را خلیفه و امام می دانند؛ ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۹ به نقل از نهایه العقول فی درایه الاصول.

۱–۲– پذیرش عملی محدودیت

اشاره

اگر سخن پیامبر صراحت در امامت و خلافت می داشت، امیرالمؤمنین اولین کسی می بود که با استناد به آن، در صدد به دست آوردن حکومت بر می آمد؛ سکوت بزرگان خاندان بنی هاشم همچون عباس بن عبدالمطلب و همچنین امیرالمؤمنین نسبت به عملکرد صحابه تا زمانی که خود عهده دار خلافت شد، بهترین گواه است بر این که جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ

مولاه» دلالت بر اولویت مطلق و در نتیجه خلافت وی ندارد.(۱)

پاسخ

درست به همین دلیل که پیامبر گرامی اسلام در ماجرای غدیر در صدد بیان و تثبیت خلافت و امامت امیرالمؤمنین بود، پس از رحلت ایشان، اولین چالش میان مهاجر و انصار در سقیفه بنی ساعده شکل گرفت و از آن جا به توده مردم نیز سرایت کرد تا حدی که بستر جنگ ردّه را فراهم کرد.

مخالفت بزرگان صحابه همچون سلمان، ابوذر، مقداد، ... با انتخاب ابوبکر و ماجرای تأسف برانگیز به آتش کشیدن خانه امیرالمؤمنین (احراق دار فاطمه) بهترین گواه بر عدم رضایت امیرالمؤمنین با روند انتخاب خلیفه است.(۲)

امیرالمؤمنین بارها و بارها به حقّ از دست رفته خود اشاره می کرد و از سکوت خود با تعبیر خاری در چشم و استخوانی در گلو یاد می کرد:

أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّى مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى

۱- الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۲-۱۱۱؛ گوهر مراد ص۴۹۱-۴۹۰؛ الاربعین فی اصول الدین، ص۴۳۰-۴۳۱ و ۴۴۲؛ الاعتقاد و الهدایه الی سبیل الرشاد، ص۳۵۶-۳۵۵.

۲- ر.ک: کتاب سلیم بن قیس، ۱۶۳-۱۴۶؛ الاحتجاج، ۱/۱۱۴-۱۰۷؛ المسترشد فی امامه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ص۳۷۸-۳۷۷؛ تفسیر أبی حمزه ثمالی، ص۱۷۶-۱۷۵، شماره۱۰۶؛ بحار الانوار، ۲۸/۲۸۲-۲۶۴ و ۸۹/۴۱-۴۰؛ الانوار العلویه و الاسرار المرتضویه، ص۲۸۵.

يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لايَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحا وَ طَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذًى وَ فِي الْحَلْقِ شَجا أَرَى تُرَاثِي نَهْبا؛(۱) «آگاه باشید، به خدا سوگند، ابابکر جامه خلافت را بر تن کرد در حالی که می دانست جایگاه من در حکومت اسلامی چون محور سنگ آسیاب است. او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز

اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت را رها کرده و دامن جمع نموده، از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حقّ خود به پا خیزم یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد؟ پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خاشاک در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود نگریستم که میراث مرا به غارت می برند».

همچنان که بنا به گزارش مورخان و محدثان شیعه و سنی، آن حضرت هرجا فرصتی پیدا می کرد، یاران پیامبر را به یاد غدیر می انداخت(۲) و گاه آنان را قسم

ص:۸۴

۱- نهج البلاغه،۱/۳۲-۳۱.

۲- ر.ك: نسائی، السنن الکبری، ۵/۱۳۲-۱۳۱، شماره۸۴۷۳-۸۴۷۰؛ مسند احمد، ۱/۱۱۹ و۵/۳۷؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۰۴ و۱۰۷؛ المصنف فی الاحادیث و الآثار، ۷/۴۹۹، شماره۲۸؛ السنه، ص۵۹۳، شماره۱۳۷۳؛ مسند أبی یعلی، ۱/۴۲۹-۴۲۸، شماره۵۶۷؛ المعجم الاوسط، ۲/۲۷۵ و۳۲۴؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ۱۳/۱۳۱، شماره۳۶۴۱۷؛ شرح نهج البلاغه، ۴/۷۴؛ کنز الفوائد، ص۲۳۳.

می داد (مناشده) تا آن چه را که در آن روز دیده و شنیده بودند، بازگو کنند.

به عنوان مثال، آن حضرت به افرادی که عمر بن خطاب برای تعیین خلیفه پس از خود انتخاب کرده بود (اصحاب شورا) چنین می فرماید:

عامر بن واثله قال: کنت علی الباب یوم الشوری مع علی علیه السلام فی البیت و سمعته یقول لهم ... فأنشدکم باللّه، هل فیکم أحد قال له رسول اللّه صلی الله علیه و آله: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره، لیبلغ الشّاهد الغایب، غیری؟[(۱)] «عامر بن واثله می گوید: روز شورا با علی علیه السلامدر

خانه بودم و شنیدم که به آن ها می گفت: ... شما را به خدا قسم، آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا به او گفته باشد: هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای اوست. بار خدایا ولی باش هرکس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته و یاری کن هر کس که او را یاری کند؛ حاضران به غایبان این مطلب را برسانند».

به اصحاب پیامبر در روزگار خلافت عثمان می فرماید:

سلیم بن قیس الهلالی، قال: رأیت علیّا صلوات اللّه علیه فی مسجد رسول اللّه فی خلافه عثمان و جماعه یتحدّثون و یتذاکرون العلم و العقّه فذاکروا قریشا و فضلها و سوابقها و هجرتها و ما قال فیها رسول اللّه صلی الله علیه و آله من الفضل ... علی بن أبی طالب ساکت لاینطق و لا أحد من أهل بیته، فأقبل القوم علیه، فقالوا: یا أبا الحسن ما یمنعک أن تتکلم؟ فقال: ... ینصبنی للنّاس بعد غدیر خم، ثمّ خطب و قال: ... أیّها النّاس، أتعلمون أنّ اللّه عزّوجلّ مولای و أنا مولی المؤمنین و أنا

أولی بهم من أنفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول اللّه؛ قال: قم یا علی، فقمت؛ فقال:

۱- الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۱۵۹-۱۶۰؛ بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص۳۶۳، شماره۵۳؛ خوارزمی، المناقب، ص۳۱۳-۳۱۵، شماره۳۱۴.

من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه ... ؛(۱) «سلیم بن قیس هلالی می گوید: علی علیه السلام را در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول خدا دیدم در حالی که گروهی درباره دانش و عفت با یکدیگر سخن می گفتند، پس به یاد آوردند فضایل قریش و سابقه هجرت آن ها و آن چه پیامبر درباره فضیلت ایشان گفته است ... علی بن ابی طالب ساکت بود، او و نه هیچ یک از خاندانش سخن نمی گفتند، مردم به ایشان روی کرده، گفتند: ای ابا الحسن چه چیز باعث شده که سخن نمی گویی؟ فرمود: ... رسول خدا مرا در غدیر خم بر مردم منصوب کرد، سپس ایراد سخن کرد و گفت: ... ای مردم، آیا می دانید که خداوند عزوجل مولای من است و من مولای مؤمنان و من سزاوار ترم از ایشان به

خودشان؟ گفتند: بلی ای رسول خدا، فرمود: بلند شو ای علی، من برپا خاستم، پس فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. بار خدایا ولی باش هرکس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته ....».

امیرالمؤمنین در روز رحبه(۲) به مردم کوفه می فرماید:

عبدالرحمن بن أبی لیلی، قال: شهدت علیّا فی الرحبه یناشد النّاس: أنشد اللّه مع من سمع رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه؟ لمّا قام، قال عبد الرحمن: فقام اثنا عشر بدریّا ... فقالوا: نشهد أنّا سمعنا رسول اللّه یقول یوم غدیر خم: ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم و أزواجی أمهاتهم؟ قلنا: بلی یا رسول اللّه، فقال: من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه؛(۳) «عبدالرحمان ابی لیلی می گوید: روز رحبه شاهد

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص۱۹۳-۱۹۸؛ الانوار العلویه و الاسرار المرتضویه، ص۳۳۴-۳۳۸.

۲- منظور از روز رحبه یوم الرحبه، روزی است که امیرالمؤمنین درسال ۳۵ هجری با مردم کوفه در میدان (رحبه) شهر درباره حادثه غدیر، سخن گفت.

۳- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۰۵؛ مسند ابی یعلی، ۱/۴۲۸-۴۲۹، شماره۵۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۰۶؛ اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ۴/۲۸؛ البدایه والنهایه، ۷/۲۸۳-۲۸۴.

بودم که علی مردم را چنین قسم می داد: شما را به خدا قسم، چه کسی از پیامبر شنید که در روز غدیر فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؟ عبد الرحمان می گوید: چون امیرالمؤمنین از جای خود بلند شد، دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر حاضر بودند بر پا خاستند .. و گفتند: ما گواهی می دهیم که از پیامبر در روز غدیر شنیدیم که فرمود: آیا من سزاوارتر نیستم به مؤمنان از خودشان و همسران من مادران ایشان نیستند؟ گفتند: بلی ای رسول خدا، پس فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. بار خدایا ولی باش هرکس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته».

در روز جمل، طلحه را مخاطب قرار داده می فرماید:

کنّا مع علی یوم الجمل، فبعث الی طلحه بن عبید الله أن القنی، فأتاه طلحه،

فقال: نشدتک الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ قال: نعم؛ قال: فلم تقاتلنی؟ قال: لم اذکر. قال: فانصرف طلحه؛(۱) «ما روز جمل با علی بودیم. کسی را به دنبال طلحه فرستاد که به دیدارش بیاید، طلحه نزد او آمد، امیر المؤمنین فرمود: تو را به خدا قسم می دهم، آیا از رسول خدا نشنیده ای که فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست، بار خدایا ولی باش هرکس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته؟ طلحه گفت: بلی، امیرالمؤمنین فرمود: پس چرا با من می جنگی؟ گفت: یادم نبود و راوی می گوید که برگشت».

در روز صفین نیز به یاران خود فرمود:

صعد علی علیه السلام المنبر (فی صفین) فی عسکره و جمع النّاس و مَنْ بحضرته مِنَ

۱- المستدرک علی الصحیحین، ۳/۳۷۱؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ۱۱/۳۳۲-۳۳۳، شماره۳۱۶۶۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ۲۵/۱۰۸؛ خوارزمی، المناقب، ص۱۸۲-۱۸۳، شماره۲۲۱.

النواحی و المهاجرین و الأنصار، ثمّ حمـد اللّه و أثنی علیه ثمّ قال: ... فنصـبنی بغدیر خم و قال: إنّ اللّه أرسـلنی برساله ضاق بها صدری و ظننت أنّ النّاس مکذّبی، فأوعدنی لأبلّغها أو یعذّبنی ... أیّها النّاس، إنّ اللّه مولای و أنا مولی

المؤمنین و أولی بهم من أنفسـهم، من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه، اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصـر من نصره و اخذل من خذله ...؛(۱) «علی علیه السلامدر روز

صفین در میان لشکریان خود بر فراز منبر رفت در حالی که مردم گرد او جمع شده، مهاجران و انصار نیز حاضر بودند، خدا را حمـد و سـتایش کرد و فرمود: ... پیـامبر من را در غـدیر خم (به مقـام خلافـت) منصوب کرد و گفت: خداونـد من را به انجام رسالتی مأمور کرده است که عرصه بر من تنگ شـده و بیم آن دارم که مردم من را باور نکنند، خداوند من را تهدید کرده که یا آن پیام را برسانم یا

مجـازاتم کنـد ... ای مردم، خداونـد عزوجـل مولاـی من است و من مولاـی مؤمنان و من سـزاوار ترم به ایشان از خودشان، هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. بار خدایا ولی باش هرکس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته و یاری کن هرکس او را یاری کند و خوار کن هرکس او را خوار کرده است ...».

۲-۲- تنگناها برای عدم محدودیت

اشاره

در متون کلامی اهل سنت به سه دلیل برای اثبات محدود بودن دایره اولویت و عدم دلالت بر خلافت بر می خوریم:

۱-۲-۲- جمع ناپذیری دو ولیّ

اگر این اولویت فراگیر بوده، به معنای ولایت و سرپرستی باشد، می باید پیامبر قید «من بعدی» را به سخن خود می افزود، زیرا ممکن نیست در یک زمان، دو نفر - پیامبر و امیرالمؤمنین - بر مردم ولایت و اولویت

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص۲۹۵-۲۹۶.

مطلق داشته باشند؛(۱) پس امیرالمؤمنین در روز غدیر مولای مردان و زنان مؤمن شد با این که در آن روز متولی و زمام دار آنان نبود.(۲)

به عبارت دیگر، هرچند واژه «مولی» از نظر لغوی می تواند به معنای «أولی» باشد، اما چون امت اسلامی اتفاق نظر (اجماع) دارند که امیرالمؤمنین نمی تواند در زمان حیات پیامبر، بر مردم ولایت داشته و فرمان (امر و نهی) براند، این واژه در جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» به معنای اولویت نیست.(۳)

ابن تیمیه این مطلب را چنین توضیح می دهد: اگر مولا بودن امیرالمؤمنین به معنای اولویت مطلق و خلافت او باشد، جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» به معنای «من کنت أولی به من نفسه فعلیٌّ أولی به من نفسه» خواهد بود و این معنا هرچند همیشه در حق پیامبر صادق است، اما در حق امیرالمؤمنین تنها پس از

رحلت پیامبر صادق خواهد بود، زیرا خلافت امیرالمؤمنین در این دوره آغاز خواهد شد؛ پس مولا بودن امیرالمؤمنین به مفهوم اولی بودن وی در حیات پیامبر منتفی است، ناگزیر واژه «مولا» در حدیث غدیر می باید به معنایی به کار رود که در زمان حیات پیامبر نیز صادق باشد.(۴)

۲-۲-۲- درستی پرسشگری

درستی پرسشگری (استفسار) و تقسیم نیز دلیل بر

۱- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۶.

۲- منهاج السنه النبویه، ۷/۳۲۵.

۳- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۳.

۴- منهاج السنه النبویه، ۷/۳۲۴: «أمّا کونه أولی بهم من أنفسهم، فلایثبت إلّا من طرفه صلی الله علیه و آله و کونه أولی بکلّ مؤمن من نفسه، من خصائص نبوته و لو قدر أنّه نصَّ علی خلیفه من بعده، لم یکن ذلک موجبا أن یکون أولی بکلّ مؤمن من نفسه، کما أنّه لایکون أزواجه أمّهاتهم؛ و لو أرید هذا المعنی لقال: من کنت أولی به من نفسه، فعلیٌّ أولی به من نفسه و هذا لم یقله و لم ینقله أحد و معناه باطل قطعا، لأنّ کون النّبی صلی الله علیه و آله أولی بکلّ مؤمن من نفسه أمرٌ ثابتٌ فی حیاته و مماته و خلافه علیٍّ لو قدر وجودها، لم تکن إلّا بعد موته لم تکن فی حیاته، فلایجوز أن یکون علیٍّ خلیفه فی زمنه، فلایکون حینئذ أولی بکلّ مؤمن من نفسه بل و لایکون مولی أحد من المؤمنین إذا أرید به الخلافه».

مطلق نبودن اولویت است[1]، زیرا می توان اولویت را به انواع مختلف تقسیم کرد، سپس پرسید که کدام نوع از اولویت مراد است.

فاضل الدین ابهری این مطلب را چنین توضیح می دهد:

اگر مسلّم داریم که «مولی» به معنی «أولی» است، از چه معلوم که مراد از «أولی»، «اولی بالتّصرف» است؟ بلکه می تواند بود که مراد اولویت باشد در امری از امور باشد، چنان که الله تعالی فرموده: «اِنَّ اَوْلَی

النَّاسِ بِاِبْرهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ»، یعنی: به درستی که سزاوارترین مردمان به ابراهیم آن کسانند که متابعت او کرده اند؛ این اولویت به ابراهیم علیه السلام می تواند بود که از جهت اتباع یا از جهت قُرب یا از جهت اختصاص به او باشد، و «اولی بالتصرف» این جا مراد نیست؛ و صحت استفسار و صحت تقسیم دلیل است بر آن که مراد از «أولی» اولویت است در امری از امور، اما استفسار مثل آن که گویند: «علی در چه کار اولی

است به محمد، در نصرت یا محبت یا در تصرف در او؟» و اما تقسیم مثل آن که گویند: «علی در چه کار اولی است به محمد و این اولویت یا از جهت نصرت اوست یا از برای ضبط اموال او یا از حیثیت تصرف در او».[2]

۳-۲-۲- بی ارتباطی با خلافت

اشاره

جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» در ادامه جمله

«ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم» آمده و این جمله ناظر است به آیه کریمه «اَلنَّبِیُّ اَوْلی بِاص لْمُؤْمِنینَ مِنْ اَ نْفُسِهِمْ وَ اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتَابِ اللّه ِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُهَاجِرینَ اِلاَّ اَنْ تَفْعَلُوا اِلی اَوْلِیَائِکُمْ مَعْرُوفًا کَانَ ذلِکَ فِی الْکِتَابِ

ص:۹۰

۱- المواقف، ۳/۶۰۲ و۶۱۷-۶۱۵.

۲- منهج الفاضلین فی معرفه الائمه الکاملین، ص۱۹۴.

مَسْطُورًا»،(۱) «پیامبر سزاوارتر است به مؤمنان از خودشان و همسران او مادران ایشان هستند و خویشان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته، اولی هستند، مگر این که بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید، این حکم در کتاب خدا نوشته شده است».

این آیه در مقام بیان نفی نَسَب فرزند خوانده بوده، بر این نکته تأکید می ورزد که خویشاوندان نَسَبی بر سایر افراد مقدم هستند، هرچند ممکن است که غیر خویشاوندان مهربان تر هم باشند. روشن است که این مطلب هیچ ارتباطی با مسئله اولویت در تصرف ندارد تا قرینه ای باشد بر اولویت در تصرف در جملات حدیث ولایت.(۲)

از آن چه گذشت می توان نتیجه گرفت که اگر «مولی» به معنای «أولی» هم باشد، نمی تواند به معنای «اولی به امامت» باشد، بلکه منظور از آن عبارت است از:

اولی به متابعت و قُرب

بر این اساس، معنای جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» نظیر مفاد آیه کریمه «اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بِاِبْرٰهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ وَهـٰذَا النَّبِیُّ وَالَّذینَ اٰمَنُوا وَاللّٰه ٔ

وَلِیُّ الْمُؤْمِنینَ»(۳) بوده، معنای آن این می شود که امیرالمؤمنین اولی است به پیروی و نزدیکی از سایر افراد.(۴)

اولی به محبت

در این صورت، معنای حدیث این می شود: «یا معشر المؤمنین، إنّکم تحبونی أکثر من أنفسکم؛ فمن یحبّنی، یحب علیّا، اللّهم أحب من أحبّه و عاد من عاداه».(۵)

۱- احزاب،۳۳/۶.

۲- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۶.

۳- آل عمران، ۳/۶۸: «سزاوارترین مردمان به ابراهیم پیروان او هستند و این پیامبر و مؤمنان، و خداوند سرپرست مؤمنان است».

۴- الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۰.

۵- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۶-۱۹۵.

اولی به تعظیم

بر این اساس، معنای حدیث این می شود که امیرالمؤمنین اولی و سزاوارتر است به احترام و بزرگداشت؛(۱) شاهد بر این مدعا، سخنی است که از عمر در مقام دفاع از رفتار با احترام خود نسبت به امیرالمؤمنین در جوامع اهل سنت نقل کرده اند؛ «قیل لعمر: إنّک تصنع بعلی شیئا لاتصنعه بأحد من أصحاب النّبی، فقال: إنّه مولای».(۲)

شاید بتوان اسکافی را از جمله طرفداران این نظریه دانست، زیرا او برای مولا بودن سه راه مطرح می کند: ۱- طریق الولایه ۲- طریق الولاء فی العتق ۳- طریق السؤدد و الابانه فی الفضل؛ سپس با رد احتمال اول و دوم، مدعی است که حدیث غدیر ناظر به معنای سوم است، یعنی امیرالمؤمنین به واسطه فضایل و مناقب تقدم و سیادت بر همه دارد.(۳)

پاسخ: در این که می توان اولویت را به نوعی خاص محدود دانست، تردیدی وجود ندارد، اما واضح است که محدود و مقید بودن، نیازمند قرینه لفظی یا غیر لفظی است.

در حدیث غدیر هیچ قرینه لفظی بر محدودیت اولویت وجود نداشته، بلکه عدم ذکر قرینه، حاکی از اطلاق اولویت است.

قرینه غیر لفظی نیز بر تقیید اولویت وجود ندارد، زیرا تطابق میان جمله شرط (من کنت مولاه) با جمله جزا (فعلیٌّ مولاه) از برابری دامنه اولویت در هر دو جمله

۱- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۶-۱۹۵.

۲- فیض القدیر، ۶/۲۸۲؛ شواهد التنزیل، ۱/۳۴۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۳۵؛ بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص۳۶۱، شماره۴۵؛ لازم به یادآوری است ابن حجر همین سخن عمر و همچنین سخن وی را در مقام تبریک و تهنیت به امیرالمؤمنین، شاهدی می داند بر این که مراد از اولویت، «اولی به محبت» است؛ الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۰.

۳- المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمؤمنین، ص۲۱۸.

حکایت دارد و تردیدی نیست که اولویت پیامبر به خصوص با ملاحظه جمله «ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم» اولویتی مطلق و غیر مقید به نوعی خاص است، طبیعی است که اولویت امیرالمؤمنین نیز بر مردم، اولویتی تام و مطلق خواهد بود.(۱)

فاضل الدین ابهری این مطلب را چنین توضیح می دهد:

در جواب می گوییم: دلیل بر آن که مراد از «أولی» در حدیث: ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم، «اولی بالتصرف» است، ضمیمه «من أنفسهم» است؛ و به قرینه «من أنفسهم» محقق شده که مراد از «أولی» در حدیثِ مذکور، «اولی بالتصرف» است، نه آن که مراد اولویت است در امری از امور، جهت آن که به نفس مردم از مردم اولی بودن، به غیر از اولی بالتصرف بودن، هیچ معنی ندارد. اما اگر قید «من أنفسهم» نبودی، استشهاد نمودن به آیه: «اِنَّ اَوْلَی النّاسِ بِاِبْرهیمَ»، و استدلال به صحت استفسار و صحت تقسیم درست بودی، و اگر نظم آیه چنین بودی: «إنّ أولی الناس بابراهیم من نفسه للذین اتبعوه»، مراد از

«أولی»، اولی بالتصرف بودی؛ و همچنین اگر گویند - مثلاً - محمد اولی به علی [است]من نفس علی، استفسار و تقسیم را صحت می نماید و مراد، اولی بالتصرف، می شود لاغیر.(۲)

توجه به این نکته نیز ضروری است که اولویت مطلق امیرالمؤمنین بر سایر افراد با وجود پیامبر نیز قابل جمع است، زیرا اولویت امیرالمؤمنین در طول اولویت پیامبر قرار دارد و نه در عرض آن؛ پس اولویت امیرالمؤمنین بر همه مردان و زنان

۱- الشافی فی الامامه، ۲/۲۷۸-۲۷۷.

۲- منهج الفاضلین فی معرفه الائمه الکاملین، ص۱۹۵-۱۹۴.

مؤمن، مستلزم اولویت ایشان بر پیامبر گرامی اسلام نخواهد بود، همچنان که مستلزم اولویت هم زمان دو نفر بر مردم نیز نخواهد بود.(۱)

همچنین سکوت حاضران و عدم پرسش آن ها از دامنه اولویت، خود نشان دهنده این واقعیت است که برای ایشان حدود این اولویت مشخص بوده است و به همین علت، نه تنها صحت استفسار و تقسیم - آن گونه که ایجی ادعا می کند - دلیل بر معین نبودن دامنه اولویت نیست، بلکه عدم استفسار حاضران از مقصود پیامبر، از مشخص بودن دامنه این اولویت نزد ایشان حکایت دارد.

۳- ناهمبستگی اولویت با پیوستگی خلافت

اشاره

بر فرض که واژه «مولی» در حدیث ولایت به معنای «أولی» به کار رفته باشد و بر فرض که متعلق اولویت، امامت باشد، یعنی «علی أولی بالامامه»، باز نمی توان از جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» این طور استنباط کرد که امیرالمؤمنین اولین خلیفه و جانشین پیامبر است، زیرا مفاد حدیث این خواهد بود که امیرالمؤمنین خلیفه پس از من است، اما از زمان آن سخنی به میان نیاورده است؛ در نتیجه، معنای حدیث این خواهد شد که امیرالمؤمنین خلیفه پس از من است، هرگاه مردم با وی بیعت کنند و روشن است که این مطلب منافاتی با خلافت ابوبکر، عمر و عثمان پیش از امیرالمؤمنین ندارد، چرا

که اجماع و اتفاق اصحاب از یک سو و پاره ای از روایات دلالت بر خلافت ابوبکر دارد.(۲)

تنها یک نکته باقی می ماند که اگر فرض کنیم امیرالمؤمنین افضل از سایر افراد باشد، این برتری علمی یا معنوی باعث نمی شود که خلافت سه خلیفه پیش از او باطل باشد، زیرا اهل سنت بر این مطلب اتفاق نظر دارند که امامت غیر برتر

۱- ر.ک: کنز الفوائد، ص۲۳۳.

۲- الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۰.

(مفضول) با وجود فرد برتر (افضل) صحیح است.(۱)

پاسخ

جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» مشتمل بر لفظ «مَنْ» است و این لفظ - به وضع لغوی - دلالت بر عموم دارد؛ بنابر این، حاکی از این مطلب است که هر کس رسول خدا مولای اوست، علی بن ابی طالب نیز مولای اوست(۲) و روشن است که اولویت بالقوه با این عمومیت قابل جمع نخواهد بود، زیرا لازمه آن این می شود که امیرالمؤمنین مولای سه خلیفه اول و همچنین مسلمانانی که در زمان آن ها از دنیا رفته اند نباشد و این خلاف سخن پیامبر است که بدون استثناء امیرالمؤمنین را مولای تمامی کسانی می داند که خود مولای آن هاست.

شاهد بر این مدعا، سخنی است که عمر در مقام تبریک به امیرالمؤمنین می گوید، زیرا از عبارت «کل مؤمن و مؤمنه» استفاده می کند و واژه «کُل» دلالت بر شمول و استغراق دارد.(۳)

افزون بر این، از نگاه اهل سنت، هر کس مردم با او بیعت کنند، بر دیگران اولویت پیدا خواهد کرد؛ پس میان امیرالمؤمنین و سایر افراد از این نظر هیچ تفاوتی وجود ندارد.(۴)

۱- الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۱-۱۱۰.

۲- مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، ص۱۷-۱۶.

۳- المراجعات، ص۲۰۸-۲۰۷.

۴- المراجعات، ص۲۰۸.

مفهوم شناسی حدیث در کلام اهل سنت

اشاره

انکار ناپـذیری حادثه غدیر از یک سو و تعارض آن با ماجرای سـقیفه که منجر به خلافت ابوبکر شد از سوی دیگر، متکلمان، مفسـران و محـدثان سنّی را بر آن داشـت در پی معنـایی برای سـخنان پیـامبر باشـند تـا ضـمن پـذیرش یـک واقعیت تـاریخی، مشروعیت حکومت سه خلیفه پس از پیامبر نیز آسیبی نبیند.

بر این اسـاس، چنـد تفسـیر از مـاجرای غـدیر و معنـای حـدیث ولایت مطرح شـده است که محور تمامی آن ها عـدم دلالت بر اولویت و ولایت امیرالمؤمنین است.

تفسیر اول، تأکید بر دوستی امیرالمؤمنین

اشاره

از آن جا که یکی از معانی واژه «مولی» محبت و دوستی است، محـدثان و متکلمان سـنّی بر این باورنـد که پیام ماجرای غـدیر اعلان دوستی است.

اگر بخواهیم با توجه به این مطلب، جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» را معنا کنیم، دو احتمال قابل تصور است: هر کس من او را دوست دارم، علی نیز او را دوست دارد (من کنت أتولاـه فعلیٌّ یتولاـه)؛ هر کس من را دوست دارد، علی را نیز دوست دارد (من کان یتولانی، تولاه)

هرچند نحاس این دو احتمال را در ذیل آیه کریمه «یَوْمَ لاَ یُغْنی مَوْلًی عَنْ مَوْلًی

شَيْئاً وَ لاَ هُمْ يُنْصَرُونَ»؛(۱) مطرح کرده است(۲)، اما تنها احتمال دوم مورد توجه متکلمان سنّی قرار گرفته است و آن ها کوشیده اند بر اساس آن، حدیث غدیر را معنا کنند.

از نظر بزرگان سنّی، پیامبر گرامی اسلام با گفتن جمله «من کنت مولاه فعليٌّ مولاه»، در صدد بیان این مطلب بوده است که مردم همان گونه که به پیامبر محبت می ورزند، می باید به امیرالمؤمنین نیز محبت ورزیده، او را دوست بدارند (من أحبّني و تولاني فليحبه و ليتوله).(۳)

۱- دلایل

اشاره

برای اثبات درستی این برداشت به سه نکته اشاره شده است:

۱-۱- لزوم گزینش معنای مورد اتفاق

ابن حجر در نقد استدلال به آیه «اِنَّمـا وَلِیُّکُمُ اللّه ُوَرَسُولُهُ وَالَّذینَ امَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَهُمْ رَاکِعُونَ»(۴) برای اثبات

خلافت و امامت امیرالمؤمنین، درباره واژه «ولی» سخنی دارد که بی کم و کاست درباره «مولی» نیز صادق است.

او مدعی است که واژه «ولی» دارای چند معنای حقیقی است که نه امکان دارد در یک استعمال همه آن ها مراد باشد، چه به نحو اشتراک لفظی و چه به نحو اشتراک معنوی، و نه می توان یکی از آن معانی را بدون دلیل انتخاب کرد؛ به همین سبب باید از میان آن ها، معنایی را برگزید که یقین به درستی آن در جمله داشته باشیم و آن جز دوستی (حُب) معنای دیگری نیست، زیرا شیعه و سنّی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که می توان این معنا را اراده کرد، اما در صحت به کار گیری

۱- دخان، ۴۴/۴۱.

۲- معانی القرآن، ۶/۴۱۰.

۳- ر.ک: لسان العرب، ۵/۴۰۷ به نقل از ابوالعباس؛ مجمع البحرین، ۴/۵۶۲.

۴- مائده، /۵۵: «تنها خدا و رسولش و مؤمنان ولی شما هستند، آنان که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند».

سایر معانی میان آن ها اختلاف نظر است.(۱)

۲-۱- نیاز به صراحت گفتار در تعیین خلیفه

اگر هدف پیامبر گرامی اسلام از ماجرای غدیر چیزی غیر از محبت و دوستی، همچون ولایت و خلافت می بود، بایستی آن را با استفاده از الفاظ صریح، به روشنی بیان می کرد.(۲)

۳-۱- شواهد متنی

اشاره

شواهد متنی موجود در سخنان پیامبر به خوبی این مطلب را مورد تأکید قرار می دهند که مقصود حضرت از موالات امیرالمؤمنین، پرهیز از بُغض و دشمنی با ایشان است، این شواهد عبارت اند از:

۱-۳-۱- موضوعات مطرح در آغاز حدیث

پیامبر پیش از آن که موضوع «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» را بیان کند، ابتدا باطرح موضوع مرگ خود، سخن را آغاز می کند و در ادامه از اعتقاد و باور مردم نسبت به یگانگی خدا، رسالت خود، واقعیت داشتن بهشت و جهنم، حق بودن مرگ، تحقق قیامت و برانگیخته شدن مردگان سؤال می کند و پس از آن که اعلام می دارند که به همه این مسائل باور دارند، مسئله مولا بودن خدا و رسول را مطرح و سپس مولا بودن امیرالمؤمنین را مطرح می کند.

۲-۳-۱- دعاهای پیامبر

پیامبر پس از طرح مسئله مولا بودن امیرالمؤمنین، چند دعا بر زبان می آورد که هرچند مضمون آن ها بنا بر نقل های مختلف، گوناگون است، اما در یک مورد اتفاق نظر است که فرمود: «اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه».

واژه «وال» فعل امر است که از همان ریشه «ولی» بوده، به قرینه مقابله با فعل «عاد» به معنای دوستی و محبت است، زیرا نقطه مقابل دشمنی و عداوت، دوستی و محبت است.(۳)

۳-۳-۱- توجه به خاندان (اهل بیت)

اشاره

بنا بر آن چه طبرانی و دیگران به سند

۱- الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۰۷.

۲- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۵.

۳- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۵.

صحیح نقل کرده اند، پیامبر گرامی اسلام، پس از طرح موضوع «من کنت مولاه فعلیٌّ

مولاه»، به بیان حوض کوثر و نسبت میان قرآن و خاندان خود (اهل بیت) می پردازد.

أیّها النّاس، إنّه قد نبّأنی اللطیف الخبیر أنّه لم یعمّر نبی إلاّ نصف عمر الّذی یلیه مِن قبله و إنّی لأظنّ أنّی یوشک أن أدعی فأجیب و إنّی مسئولٌ و إنّکم مسئولون، فما ذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنّک قد بلّغت و جهدت و نصحت فجزاک اللّه خیرا؛ فقال: أ لیس تشهدون أن لا إله إلاّ اللّه و أن محمّدا عبده و رسوله و أن جنّته حقٌّ و أنّ ناره حقٌّ و أن الموت حقٌّ و أن البعث حقٌّ بعد الموت و أنّ الساعه آتیهٌ لا ریب فیها و أن اللّه یبعث من فی القبور؟ قالوا: بلی نشهد بذلک؛ قال: اللّهم اشهد، ثمّ قال: یا أیّها النّاس، إنّ اللّه مولای و أنا مولی المؤنین و أنا أولی بهم من أنفسهم، فمن کنت مولاه فهذا مولاه - یعنی علیّا - اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، ثمّ قال: یا أیّها النّاس إنّی فرطکم و إنّکم واردون علیَ الحوض، حوض أعرض ممّا بین بُصری إلی صنعاء، فیه عدد النجوم قدحان من فضّه و إنّی سائلکم حین تردون علیَ عن الثقلین، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، الثقل الأکبر کتاب اللّه عزّوجلّ سبب طرفه بید اللّه و طرفه بأیدیکم فاستمسکوا به، لاتضلّوا و لاتبدّلوا، و عترتی أهل بیتی فإنّه قد نبّأنی اللطیف الخبیر أنّهما لن ینقضیا حتّی یردا علیَ الحوض؛(۱) «ای مردم، خداوند دانای آگاه به من چنین خبر داده که هیچ پیامبری جز به اندازه نصف عمر پیامبر پیش از خود، عمر نمی کند و من چنین می پندارم که من را به مرگ فرا می خوانند و من باید بپذیرم. از من و شما در پیشگاه خداوند پرسش خواهد شد، شما چه خواهید گفت؟ گفتند: گواهی می دهیم که تو پیام الهی را رساندی،

۱- المعجم الکبیر، ۳/۱۸۰، شماره۳۰۵۲.

تلاش نمودی و خیرخواهی کردی؛ خدا تو را پاداش خیر دهد. پیامبر فرمود: آیا

گواهی نمی دهید که هیچ معبودی جز خداوند نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت و جهنم خداوند و مرگ و برانگیختن پس از مرگ حق است و قیامت بی تردید خواهد آمد و خداوند آنان را که در قبر هستند، بر خواهد انگیخت؟ مردم گفتند: آری به این مطالب گواهی می دهیم؛ پیامبر فرمود: بار خدایا، گواه باش. در ادامه فرمود: ای مردم، خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان و من سزاوارترم به ایشان از خودشان، پس هر کس من مولای او هستم، این (علی) مولای اوست. بار خدایا ولی باش هرکس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته. سپس فرمود: ای مردم، من پیشایش شما می روم و شما به من در حوض می رسید، حوضی که به فاصله بصرا (در شام) تا صنعا (در یمن) بزرگی دارد، در آن به تعداد ستارگان ظرف هایی از نقره است و من درباره دو شی ء گران بها از شما خواهم پرسید، پس بنگرید که چگونه جانشین من در آن دو می شوید؟ شی ء گران بهای بزرگ تر کتاب خداوند بلند مرتبه است که یک سوی آن به دست خداوند و سوی دیگرش در دست شماست، به آن دست آویزید تا گمراه و منحرف نشوید و دیگری عترت و خاندان من است، چرا که خدای دانای آگاه به من خبر داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض به من برسند».

از مجموع این سه نکته که در حدیث طبرانی به آن ها اشاره رفته است، چنین بر می آید که منظور پیامبر گرامی اسلام، نوعی پاسخ عملی به بدخواهان و منتقدان امیرالمؤمنین بوده، یادآور می شود که مسلمانان همچنان که خدا و پیامبر او را دوست دارند، می باید خاندان پیامبر و به خصوص امیرالمؤمنین را نیز دوست

داشته باشند.(۱)

اشکال

لزوم دوستی و ابراز محبت به دیگران امری است که در متون دینی بر آن تأکید شده، صرف نظر از احادیث نبوی، برخی از آیات قرآنی نیز همچون «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»،(۲) «مردان و زنان مؤمن یار و یاور یکدیگرند»، بر آن دلالت دارد؛ بنابر این، دیگر نیازی نیست تا پیامبر همین مطلب را در خلال یک رخداد مستقل بیان کند.

پاسخ

صاحب نظران سنّی به این ایراد چنین پاسخ گفته اند که هرچند چنین است، اما نمی توان بیان لزوم محبت فردی خاص را به صورت ویژه با بیان یک قانون کلی که همه افراد را در بر می گیرد یکسان دانست.(۳)

و به عبارت دیگر، هرچند مؤمنان باید یکدیگر را دوست بدارند، اما این نوع خاص از دوستی را که بنا به دستور پیامبر نسبت به امیرالمؤمنین ابراز می کنیم، هیچ گاه نسبت به هر کس که بهره ای از ایمان دارد، روا نمی داریم.(۴)

۲- انگیزه ها

اشاره

اگر مقصود پیامبر از ماجرای غدیر و به خصوص جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» این باشد که مردم باید امیرالمؤمنین را همچون خود او دوست داشته باشند، این پرسش به وجود می آید که پیامبر چه انگیزه ای برای طرح این مسئله داشته است؟

متکلمان و مفسران سنّی در توضیح انگیزه پیامبر از وجوب محبت امیرالمؤمنین، به سه نکته اشاره کرده اند:

۲-۱- ویژگی های شخصیتی امیرالمؤمنین

تردیدی نیست که امیرالمؤمنین از

۱- الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۰۸.

۲- توبه، ۹/۷۱.

۳- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۶.
۴- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۶.

صفات و ویژگی های برجسته و ممتاز اخلاقی و رفتاری برخوردار بوده است که نمی توان در هیچ یک از صحابه پیامبر همه آن ها را در آن سطح پیدا کرد؛ همچنان که

خدمات تأثیر گذار آن حضرت به اسلام و پیامبر از همان آغازین روز نبوت، مطلبی است که موقعیت اجتماعی وی را از سایر صحابه برجسته تر می سازد.

طبیعی است برخورداری از چنین جایگاه فردی و اجتماعی، پیامبر را در واپسین روزهای زندگی خود وادار می سازد که ضمن توجه دادن مسلمانان به این نکته، به آنان گوشزد کند که باید امیرالمؤمنین را همچون خود او دوست بدارند.(۱)

۲-۲- رفتار امیرالمؤمنین در یمن

بنابر آن چه مورخان و محدثان شیعه و سنی نقل کرده اند، یکی از اقدامات پیامبر در گسترش اسلام، دعوت اهالی سرزمین یمن بوده است.

این ماجرا که با فرستادن معاذ بن جبل و خالد بن ولید به سرزمین یمن آغاز شده بود، در رمضان سال دهم هجری با اعزام امیرالمؤمنین به آن منطقه و پذیرش اسلام توسط قبیله حمدان به نتیجه رسید.(۲)

بُریده و خالد که به اعتراف خودشان از امیرالمؤمنین کینه به دل داشتند، چگونگی تقسیم غنایم را بهانه کرده، پس از بازگشت، اعتراض خود را به پیامبر منتقل کردند که با پاسخ قاطع پیامبر مواجه شدند.

وجود این ماجرا که اندکی پیش از غدیر خم اتفاق افتاده، باعث شده است که برخی از متکلمان سنّی ضمن برقراری ارتباط میان این دو ماجرا، چنین ادعا کنند که چون پیامبر با اعتراض تنی چند از اصحاب خود نسبت به عملکرد امیرالمؤمنین

۱- فیض القدیر، ۶/۲۸۲، شماره ۹۰۰۰: «خصه لمزید علمه و دقائق مستنبطاته و فهمه و حسن صیرته و صفاء سریرته و کرم شیمته و رسوخ قدمه»؛ همچنین ر.ک: الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۲/۴۴۳-۴۴۲؛ شرح المواهب، ۷/۱۳؛ نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار، ۲/۲۸۲-۲۸۳.

۲- فروغ ابدیت، ۲/۸۲۶-۸۲۴.

مواجه شد، تصمیم گرفت در همایش عمومی و در پایان مراسم حج، ضمن تأیید عمل امیرالمؤمنین، به مردم یادآور شود همان گونه که به ایشان ابراز محبت

می کنند، باید به امیرالمؤمنین نیز محبت خود را نشان داده، از هر کار یا سخنی که نشانگر کینه و تنفر است، پرهیز کنند.(۱)

۳-۲- رفتار امیرالمؤمنین با خوارج

از جمله رخدادهای پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام و دوران خلافت امیرالمؤمنین، دو نبرد صفین و نهروان است.

در ماجرای صفین، برخی از لشکریان امیرالمؤمنین هنگامی که با قرآن های به سر نیزه رفته مواجه شدند، ضمن جلوگیری از آخرین اقدامات مالک اشتر برای پیروزی، امیرالمؤمنین را به پذیرش حَکَمیت ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص درباره سرانجام نبرد وادار کردند. اینان پس از آن که با نیرنگ عمرو بن عاص مواجه شدند، ضمن ابراز پشیمانی از رفتار خود، مدعی شدند که پذیرش حَکَمیت یک انسان معمولی همچون ابوموسی اشعری، کاری نادرست بوده که باید همه از جمله امیرالمؤمنین برای آن توبه کنند و چون امیرالمؤمنین حاضر به این کار نشد، با گناه کار و مرتد خواندن ایشان، جریانی را ایجاد کردند که در تاریخ به خوارج شهرت یافت.

برخی از نظریه پردازان سنی، مدعی شده اند که پیامبر چون می دانست در آینده گروهی از مسلمانان با بی مهری نسبت به امیرالمؤمنین رفتار خواهند کرد، پیش از آن، به ایشان یادآور می شود همچنان که من را دوست دارید، می باید امیرالمؤمنین را نیز دوست داشته باشید که در واقع نوعی تأیید ایمان باطنی و ظاهری ایشان است.(۲)

۱- الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۰۹؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۵.

۲- منهاج السنه النبویه، ۷/۳۲۴؛ تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۶.

به نظر نیاز به توضیح نیست که بیان این مطلب با استفاده از کلمات و جملات خاص، بستگی به نظر پیامبر دارد، هرچند بعید نیست بگوییم بیان این مطالب نزد

همگان و اشاره به لزوم اطاعت پیامبر، لطفی الهی است برای امیرالمؤمنین تا همگان متوجه ارزش محبت و موالات وی باشند.(۱)

۳- انتقادها

اشاره

این نظریه از جهات گوناگون قابل بررسی است:

۳-۱- ناهماهنگی با ساختار جمله

اگر بخواهیم یکی از معانی واژه «مولی» را در این جمله جایگزین کنیم، می باید این جایگزینی با حفظ ساختار جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» باشد؛ یعنی ضمن استفاده از کلمات «من»، «کنت» و «فعلیٌّ»، واژه جایگزین «مولی» را همچون جمله اصلی، با اضافه به ضمیر «ها» به کار ببریم.

بنابر این، با پذیرش این مطلب که یکی از معانی مترادف با واژه «مولی»، «مُحب» است، در صورت جایگزینی، جمله پیشین به این گونه تغییر شکل می یابد: «من کنت مُحبه، فعلیٌّ محبه»، هرکس من دوستدار او هستم، علی نیز دوستدار اوست.

روشن است که چنین معنایی برای حدیث غدیر، با آن چه متکلمان سنّی در صدد اثبات آن هستند، فاصله زیادی دارد، زیرا از نظر آنان، پیامبر می خواهد مردم را متوجه این نکته سازد که نباید به حرف های بدخواهان گوش دهند، بلکه باید همان گونه که پیامبر را دوست دارند، امیرالمؤمنین را نیز دوست داشته باشند. بنابر این، همان گونه که خود تصریح می کنند، معادل جمله پیامبر این است که بگوییم: «من کنت محبوبه، فعلیٌّ محبوبه»(۲) و حال آن که در هیچ یک از متون لغوی، تفسیری و ادبی، واژه «مولی» به معنای «محبوب» به کار نرفته و کسی هم احتمال آن را مطرح

ص:۱۰۴

۱- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۷.

۲- باقلانی در همین راستا، ابتدا حدیث غدیر را چنین معنا می کند: «من کنت محبوبا عنده و ولیّا له علی ظاهری و باطنی، فعلیٌّ مولاه»، سپس در توضیح آن می نویسد: «أی: أنّ ولاؤه و محبته - من ظاهره و باطنه - واجبٌ، کما أن ولائی و محبتی علی هذا السبیل واجبٌ»، تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۶.

نکرده است.

بنابر این: تمام تلاش متکلمان سنّی برای خارج کردن حدیث غدیر از بحث

ولایت و استناد به شواهد تاریخی تنها هنگامی صحیح است که به جای واژه «مولی» از کلمه «محبوب» استفاده کنیم، با آن که واژه «مولی» با کلمه «مُحب» هم معنی است.

۲-۳- ناپیوستگی غدیر با ماجرای یمن

اشاره

اگر ماجرای اعتراض برخی از همراهان امیرالمؤمنین به نحوه تقسیم غنایم در یمن و انتقال خبر آن را به پیامبر بپذیریم، این

ماجرا نمی تواند دلیلی برای این ادعا باشد که منظور پیامبر از حدیث ولایت در ماجرای غدیر، لزوم محبت امیرالمؤمنین است.

در بررسی های انجام شده پیرامون ماجرای یمن چند پرسش اساسی مطرح است که یافتن پاسخ برای آنها، در ارزیابی کل ماجرا مؤثر خواهد بود.(۱)

این پرسش ها عبارت اند از:

دفعات اعزام سپاه

فرستادن نیرو به یمن چند بار اتفاق افتاده و در کدام دفعه امیرالمؤمنین ضمن حضور، سمت فرماندهی را داشته است؟(۲)

زمان اعزام و بازگشت سپاه

آیا این ماجرا به طور قطع در رمضان سال دهم هجری

اتفاق افتاده است یا احتمال دیگری هم مطرح است؟ سپاه در چه زمانی باز گشته

۱- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: تاریخ سیاسی اسلام، ص۶۲۹-۶۳۲.

۲- از برخی متون تاریخی چنین به دست می آید که پیامبر گرامی اسلام، دو بار امیرالمؤمنین را به سرزمین یمن فرستاده است: یکی در سال هشتم هجری که پیامبر با شدت به اعتراض تعداد اندکی از سپاهیان در نحوه تقسیم غنایم، پاسخ داد؛ دیگری در سال دهم هجری که پیامبر با دست خود پرچم و عمامه برای امیرالمؤمنین بست و ایشان نیز پس از پایان مأموریت، در مراسم حج به پیامبر ملحق شدند بدون آن که هیچ اعتراضی وجود داشته باشد؛ ر.ک: المراجعات، ص۲۰۴.

است؟ سپاه به مدینه بازگشته است یا به مکه؟(۱)

چگونگی ماجرا

آیا امیرالمؤمنین فرمانده سپاه بوده یا پس از نبرد به عنوان

نماینده پیامبر برای تقسیم غنایم عازم یمن شده است؟ آیا اختلاف در نحوه تقسیم غنائم بوده یا در سهم خمس؟ آیا نیروهای اسلام همان جا اعتراض کردند یا خالد بن ولید در نامه ای به پیامبر، ضمن گزارش عملکرد امیرالمؤمنین، کوشید تا با نوعی بدگویی، شخصیت ایشان را به گمان خود زیر سؤال ببرد؟(۲)

تعداد معترضان

آیا اصلاً اعتراضی شده یا تنها خالد بن ولید نامه ای نوشته است؟ خالد به نمایندگی از چند نفر چنین نامه ای را نوشته است؟ اگر سپاه اعتراض داشتند، هنگام رسیدن به مدینه چگونه اعتراض خود را نشان دادند؟ آیا دلیلی وجود دارد که تعداد اعتراض کنندگان از چهار نفری که بُریده گزارش کرده، بیشتر بوده است؟(۳)

صرف نظر از این پرسش ها، نقل کننده اصلی ماجرا، شخصی به نام بریده است که یا خود از جمله معترضان بوده است یا انتقال دهنده اعتراض دیگران به پیامبر است.

بریده در تمام روایاتی که به سندهای مختلف از او نقل شده است، جمله ای را با اندک اختلاف از پیامبر نقل می کند. بنا بر نقل بریده، پیامبر ضمن رد اعتراض برخی

۱- ابن سعد ضمن بیان این مطلب که سریه علی بن ابی طالب به یمن دو بار رُخ داده که آخرین آن در رمضان سال دهم هجری بوده است، تصریح می کند که امیرالمؤمنین پس از تقسیم غنایم، به منظور شرکت در مراسم حج به مکه آمد؛ الطبقات الکبری، ۲/۱۷۰-۱۶۹.

۲- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: تاریخ سیاسی اسلام، ص۶۲۹-۶۳۲.

۳- عمران بن حصین تصریح می کند تنها چهار نفر از سپاهیان به عملکرد امیرالمؤمنین اعتراض داشتند، اما بقیه افراد پس از ملاقات با پیامبر و عرض سلام به ایشان به دنبال کار خود رفتند؛ ر.ک: نسائی، السنن الکبری، ۵/۱۳۲، شماره۸۴۷۴؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص۹۸-۹۷.

از افراد،خطاب به او می فرمایند:

- «ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟ قلت: بلی یا رسول اللّه، قال: من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه»(1)

این عبارت که در روایات معتبر و با سند صحیح نقل شده است،(2) دقیقا همان عبارت حدیث غدیر است. بنابر این، چه پیامبر این جمله را دو بار فرموده باشد و چه یک بار، این جمله یک معنا بیشتر ندارد. اما معنای آن چیست؟

معنای این جمله هرچه باشد، باید یک نکته در آن لحاظ شود که پیامبر گرامی اسلام مولا بودن امیرالمؤمنین را بر هر کس که پیامبر مولای اوست، با اولویت خود بر مؤمنان پیوند زده است.

مهم ترین پرسش آن است که اگر میان این دو مطلب هیچ ارتباطی نبوده است، چرا پیامبر آن ها را به هم پیوند زده، لازمه قبول اولویت خود بر مسلمانان را، مولا بودن امیرالمؤمنین می داند؟ و اگر میان این دو جمله نوعی پیوند برقرار است، آیا می توان میان اولویت رسول گرامی اسلام بر مؤمنان و مولا- بودن پیامبر و امیر المؤمنین به معنای لزوم محبت آنها ارتباطی پیدا کرد؟

- «من کنت مولاه فعلیٌّ (فإنّ علیّا) مولاه»(3)

این عبارت، همان عبارت حدیث غدیر است با این تفاوت که مسئله اولویت

1- احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ص14؛ مسند احمد، 5/347؛ نسائی، السنن الکبری، 5/45، شماره8145 و 5/130، شماره8467؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص95-94؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، 13/134، شماره36422؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، 5/182؛ فتح القدیر، 4/263-262؛ تاریخ مدینه دمشق، 42/187؛ البدایه و النهایه، 7/379؛ خوارزمی، المناقب، ص134، شماره150.

2- ر.ک: المستدرک علی الصحیحین، 3/110؛ البدایه و النهایه، 5/228.

3- نسائی، السنن الکبری، 5/130، شماره8466؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص94؛ المصنف، 11/225، شماره20388.

پیامبر بر مؤمنان در آن مطرح نشده است؛ بنابر این، اگر به فرض محال معنای آن لزوم دوستی امیرالمؤمنین باشد، نمی تواند در حدیث غدیر هم همین معنا را داشته باشد، زیرا در حدیث غدیر ابتدا بحث اولویت پیامبر بر مؤمنان مطرح شده است.

افزون بر این، در همین ماجرا هم معنای جمله «من کنت مولاه فعليٌّ مولاه»، لزوم دوستی امیر المؤمنین نیست، زیرا این جمله در روایاتی آمده که فقط موضوع اعتراض برخی از اصحاب را نقل کرده اند، اما در روایاتی که راوی (بریده) بحث

بغض و دشمنی خود را نسبت به امیرالمؤمنین بیان می کند، پیامبر به گونه دیگری پاسخ می دهد بدون آن که به مسئله مولی بودن امیرالمؤمنین اشاره کند.

به عنوان مثال در یک روایت آمده است: «قال: و کنت أبغض عليا، فقال: يا بريده، أتبغض عليا؟ فقلت: نعم، قال: لاتبغضه و أحبّه، فإن له في الخمس أكثر من ذلك»(۱) و در روایتی دیگر ماجرا از زبان بُریده چنین نقل شده است: «قال: أبغضت عليا بغضا لم أبغضه أحدا، قال: و أحببت رجلًا من قريش لم أحبه إلا على بغضه عليا، قال: ... قال: أتبغض عليا؟ قال: قلت نعم، قال: فلاتبغضه و إن كنت تحبه فازدد له حبا».(۲)

این تفاوت در پاسخ به خوبی گویای این مطلب است که پیامبر آن جا که می خواهد لزوم محبت امیرالمؤمنین را یادآور شود از کلماتی استفاده می کند که آن ها را هنگام بیان جایگاه اجتماعی امیرالمؤمنین به کار نمی برد.

به عبارت دیگر، مخالفت با تصمیم امیرالمؤمنین در نحوه تقسیم غنایم در دو حوزه قابل بررسی است:

حوزه فردی

عده ای از مسلمانان که تعداد آن ها بنا بر گزارش مورخان سنی به

۱- مسند احمد، ۵/۳۵۹؛ صحیح بخاری، ۵/۱۱۰؛ بیهقی، السنن الکبری، ۶/۳۴۲.

۲- البدایه و النهایه، ۷/۳۸۰.

چهار نفر می رسد، به واسطه کینه توزی و غرض های شخصی، با بهانه کردن نحوه تقسیم غنایم که بر اساس اعتراف خودشان بـا معیـاری خـاص انجام شـده است، قصـد توهین و انتقام جویی داشـتند که پیامبر با ناراحتی به آن ها یادآور می شود که باید امیرالمؤمنین را دوست بدارند.

حوزه اجتماعی

مسئله مخالفت با تقسیم غنایم از نظر اجتماعی نیز قابل بررسی است، زیرا بنا بر روایات موجود، امیرالمؤمنین در ماجرای یمن یا فرمانده سپاه اسلام است یا نماینده پیامبر برای تقسیم غنایم. در هر دو صورت، اگر قرار باشد

سربازان عملکرد فرمانده خود را زیر سؤال ببرند و به تصـمیم های او پای بند نباشند، نه تنها باعث تزلزل سپاه خواهد شد، بلکه نوعی اعتراض به انتخـاب پیـامبر هم خواهـد بود؛ به همین سـبب، پیامبر دیگر مسـئله لزوم دوستی امیرالمؤمنین را مطرح نکرده، ضمن دفاع از انتخاب خود، بیان می دارد همان نسـبتی که پیامبر با مردم دارد، امیرالمؤمنین نیز به واسـطه آن که جانشین پیامبر است، همـان نسـبت را بـا مردم دارد. بنـابر این، همـان گونه که تصـمیم هـای پیـامبر به عنوان زمـام دار جامعه، برای مردم لازم الاـجراء است، تصـمیم هـای امیرالمؤمنین نیز چنین است و مردم بایـد روحیه فرمـان برداری را در هر دو حالت از فرمانـده خود حفظ کنند.

دقت در تفـاوت میان دو علت فردی و اجتماعی به خوبی روشن می سازد که برای طرح مسـئله نخست، تنها تـذکر فردی کافی است و نیازی هم به بیان عمومی آن نیست، چون اعتراض چند نفر از یک سپاه چند صد نفری، آن هم از افرادی همچون خالد بن ولید، مسـئله همه مردم نیست و به همین سـبب، هیچ مورخ یا محدث سنّی نقل نکرده که پیامبر مسئله محبت امیرالمؤمنین را در یک نشـست عمومی مطرح کرده است؛ اما مسأله دوم به لحاظ ماهیت سیاسـی و اجتماعی آن، می توانـد در یک جمع چند هزار نفری مطرح شود، چه مدعی شویم پیامبر به فاصله چند روز جمله «من کنت مولاه فعليٌّ مولاه» را دوبار فرموده باشد، یک بار برای

ص:۱۰۹

بُریـده و یک بار در جمع مسـلمانان پس از بازگشت از حج و چه یک بار فرموده باشد و نقل بُریده تنها گزارشـی کوتاه از آن ماجرا باشد.

- «لاتقع فی علیٍّ فإنّه منّی و أنا منه و هو ولیّکم بعدی»(۱)

گواه بر آن چه گـذشت، جمله دیگری است که محدثان سـنّی از زبان بُریده در ماجرای یمن نقل کرده اند. بر اساس این نقل، پیامبر گرامی اسـلام ضـمن ابرازمخالفت خود با بدگویی از امیرالمؤمنین، ابتدا با بیان این که «او از من است و من از او هسـتم» جایگاه و نسبت امیرالمؤمنین را به خود بیان کرده، سپس بر این نکته تأکید می کند که او ولیّ شما پس از من است.

این جمله به خوبی نشـان می دهـد که پیـامبر ضـمن تفـاوت گذاشـتن میـان دو حوزه فردی و اجتماعی، آن گاه که اعتراض به امیرالمـؤمنین از حـد بغض و کینه شخصـی خـارج و به حریم اجتمـاعی وارد می شـود، دیگر به موضوع محبت به امیرالمؤمنین اکتفا نمی کنند و مسئله ولایت ایشان را نیز مطرح سازند.

محـدثان سـنّی هرچند این نقل را در متون خود آورده اند و اعتراف می کنند که از نظر سـندی هم معتبر است، اما چون وجود قیـد «من بعدی» در این نقل، کار را برای آن ها مشـکل می سازد، با طرح یک تردید جالب، می کوشـند اعتبار این نقل را زیر سؤال ببرند.(۲)

در سند این روایات، اجلح کندی قرار دارد. اجلح کندی که نام وی یحیی بن عبد الله، ابو حجَیّه الکندی الکوفی است، در سال ۱۴۰ یا ۱۴۵ از دنیا رفته است.(۳)

۱- مسند احمد، ۵/۳۵۶؛ نهج الایمان، ص۴۸۳-۴۸۲؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۲۸-۱۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۱۹۰.

۲- البدایه و النهایه، ۷/۳۸۰؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۲۸.

۳- التاریخ الکبیر، ۲/۶۸، شماره۱۷۱۱؛ الکامل فی ضـعفاء الرجال، ۷/۱۹۵؛ تاریخ اسـماء الثقات ممن نقل عنهم العلم، ص۲۶۲، شماره۱۶۱۰؛ ابن خلیفه، الطبقات، ص۲۸۲؛ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۲/۲۷۹.

در متون رجالی – حدیثیِ اهل سنت، درباره اجلح کندی چنین اظهار نظر شده است: «اسوأ حالاً منه (من مجالد)»، «تابعیٌّ ثقه»، «ثقهٌ»، «جائز الحدیث و لیس بالقوی فی عداد الشّیوخ»، «روی عن الشعبی أحادیث مضطربه لایتابع علیها»، «روی غیر حدیث منکر»، «روی له الأربعه»، «صالح»، «صدوقٌ»، «صدوقٌ شیعیٌّ»، «صدوقٌ شیعیٌّ جلد»، «ضعیفٌ لیس بذاک و کان له رأیٌّ سوء»، «ضعیفٌ و هو صدوقٌ»، «فی نفسی منه»، «کان لایدری ما یقول، یجعل أبا سفیان، أبا الزبیر و یقلّب

الأسامی»، «لایحتجّ بحدیثه»، «له أحادیث صالحه، یروی عنه الکوفیّون و غیرهم و لم أجد له حدیثا منکرا مجاوزا للحدّ، لا اسنادا و لا متنا إلّا أنّه یعدّ فی شیعه الکوفه،

و هو عندی مستقیم الحدیث، صدوقٌ»، «لیس بالقوی و کان مسرفا فی التشیّع»، «لیس بقویٍّ»، «لیس بقویٍّ، کان کثیر الخطاء، مضطرب الحدیث، صدوقٌ»، «لیس به بأس»، «لین لیس بالقویٌّ، یکتب حدیثه و لایحتجّ به»، «مفترٍ»، «منکر الحدیث، وحبه واه فی الحدیث، غالٍ فی التشیّع».(۱)

همچنان که برخی از محققان سنّی یادآور شده اند، منشأ اعتراض به این راوی و روایاتش، مذهب او بوده است. آن ها ضمن اعتراف به قابل اعتماد و راستگو بودن

ص:۱۱۱

۱- المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین، ۱/۱۷۵؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ۱/۴۲۷-۴۲۶؛ ارواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل، ۸/۷؛ القول المسدد فی الذب عن المسند للامام احمد، ص۶۴؛ تاریخ ابن معین بروایه الدوری، ۱/۱۹۸، شماره۱۲۷۶؛ تقریب التهذیب، ۱/۴۷۷؛ تهذیب التهذیب، ۱/۱۶۶-۱۶۵؛ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۲/۲۷۸-۲۷۶؛ الجرح و التعدیل، ۹/۱۶۴، شماره۶۷۷ و۲/۳۴۷، شماره۱۳۱۷؛ الانساب، ۵/۱۰۵؛ معرفه الثقات، ۱/۲۱۲، شماره۴۸؛ عون المعبود شرح سنن ابی داود، ۱۴/۸۲ و۶/۲۵۷ و۱۱/۹؛ فیض القدیر، ۴/۴۷۱ و۵/۶۳۸؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ۱۳/۱۶۵، شماره۳۶۵۰۰ و۱۳/۱۱۴، شماره۳۶۳۷۲؛ میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ۱/۷۹-۷۸، شماره۲۷۴ و۴/۳۸۹-۳۸۸، شماره۹۵۵۸؛ نسائی، السنن الکبری، ۶/۱۵۸.

وی، شیعه بودنش را مانعی از قبول روایاتش دانسته اند(۱) و روشن است که ملاک در پذیرش یک روایت راستگو بودن راوی آن است، بدون آن که مذهب وی در این مسئله نقشی داشته باشد.(۲)

شایان ذکر است که ابن حجر در بررسی ماجرای غدیر خم، مدعی است هدف پیامبر از گفتن آن جملات بیان لزوم محبت امیرالمؤمنین است و شاهد آن ماجرای یمن به روایت بُریده است. وی سپس این عبارت را نقل می کند : «لاتقع یا بریده فی علیٍّ، فإن علیا منّی و أنا منه و هو ولیّکم بعدی»، اما مدعی می شود که چون در سند

آن فردی بنام اجلح که شیعه است قرار دارد، روایتش اعتبار ندارد.

اما از آن جا که انکار صحت روایت به این روش با مبانی رجالی سازگار نیست، مدعی می شود که بر فرض صحت روایت، بُریده سخن پیامبر را به سلیقه و نظر خود نقل به معنا کرده، از عبارت «ولیکم بعدی» استفاده کرده است.

اما چون چنین ادعایی هم راه به جایی نمی برد، مدعی می شود که بر فرض بُریده کلمات و عبارت پیامبر را هم بدون هر گونه اعمال نظر نقل کرده باشد، باید آن را توجیه کنیم و بگوییم که منظور پیامبر نوعی خاص از ولایت بوده است نه ولایت به معنای حکومت. روشن است که چنین توجیهی نیز فاقد دلیل است. از این رو، سخن نهایی خود را چنین بیان می کند: چون اجماع و اتفاق داریم بر حق و درست بودن ولایت ابوبکر و مفاد و مدلول اجماع یقین آور، اما مفاد خبر واحد، ظنی و گمان آور است و بین قطعی و ظنی هیچ گاه تعارض واقع نمی شود، دست از سخن پیامبر بر می داریم.(۳)

همچنان که پس از این نیز به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت، واقعیت

۱- ر.ک: تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۲/۲۷۹.

۲- القول المسدد فی الذب عن المسند للامام احمد، ص۶۴؛ تناقضات الالبانی الواضحات، ۲/۲۴۸.

۳- الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۰-۱۰۹.

همین است که ابن حجر بدان اشاره کرده است، زیرا متکلمان و محدثان سنّی با دو واقعیت مواجه هستند: ماجرای غدیر خم و تعیین امیرالمؤمنین به عنوان جانشین پیامبر از یک سو و انتخاب ابوبکر در سقیفه بنی ساعده توسط گروه اندکی از مردم، از سوی دیگر.

از آن جا که این دو ماجرا در تناقض با هم هستند و تردید در خلافت ابوبکر یعنی زیر سؤال بردن همه چیز، بنابر این، می کوشند غدیر را به گونه ای توجیه و تأویل کنند تا خدشه ای به انتخاب ابوبکر وارد نشود. پس می توان چنین نتیجه گرفت که تلاش این عده برای فهم تاریخ نیست، بلکه قصدشان آن است تا عمل انجام

شده ای را درست جلوه دهند، هرچند قرار باشد از مسلم ترین رخدادهای تاریخی چشم پوشی کنیم.

- «من کنت مولاه فعلیٌّ ولیّه»(۱)

بر فرض که اشکال گروهی از عالمان سنّی در سند روایت گذشته وارد باشد و بپذیریم که قید «من بعدی» در متن حدیث وجود ندارد، جایگزینی واژه «ولی» به جای «مولی» در ماجرای یمن به نقل بُریده در برخی از روایات مسلّم است و همین جایگزینی، گواه درستی مطلب گذشته خواهد بود که منظور پیامبر در پاسخ خود به بُریده، مسئله لزوم محبت امیرالمؤمنین نبوده است.

جای تردید نیست که اگر قید «من بعدی» وجود داشته باشد، دلالت آن بر ولایت امیرالمؤمنین روشن تر است، اما نبود آن هم نمی تواند خللی به این استدلال وارد سازد، زیرا مهم برای ما مفهوم واژه «مولی» است. بنابر این، این ادعا که ماجرای یمن به طریق های متعدد نقل شده است و در آن ها کلمه «بعدی» وجود ندارد، پس استدلال شیعه مبنی بر خلافت امیرالمؤمنین بعد از رسول خدا، باطل

۱- البدایه و النهایه، ۷/۳۸۰.

خواهد بود،(۱) ادعایی نادرست است، زیرا بود یا نبود قید «من بعدی» آسیبی به این استدلال نمی زند، افزون بر این که استدلال متکلمان شیعه مبتنی بر ماجرای غدیر خم است نه پاسخ پیامبر در ماجرای یمن، هرچند که این سخنان نیز بخصوص با نقل های متفاوتی که دارد، مؤید همان فهم است.

از مجموع آن چه گذشت به خوبی روشن می شود که اعتراض تعداد انگشت شماری از افراد در چگونگی تقسیم غنایم که به تصریح راوی آن ناشی از غرض ورزی و کینه توزی های شخصی آن ها بود، نمی تواند توجیه گر ستایش پیامبر از امیرالمؤمنین با چنان الفاظی بر فراز منبر و در مقابل ده ها هزار نفر مسلمان آن هم در

بازگشت از مراسم حج باشد.(۲)

۳-۳- ناپیوستگی غدیر با ماجرای خوارج

به نظر می رسد طرح این احتمال که پیامبر به دلیل اطلاع از جریان حَکَمیت در جنگ صفین و شکل گیری خوارج و تبدیل آن به گروه نواصب، کوشیده است با اقدامی پیشگیرانه موضوع محبت و دوستی امیرالمؤمنین را مطرح کند، چندان جدی نباشد. و به همین سبب این موضوع در میان متفکران سنّی نیز طرفدار فراوانی پیدا نکرد.

به گواهی تاریخ، امیرالمؤمنین در نبرد با معاویه تا آستانه پیروزی پیش می روند که با نیرنگ عمرو بن عاص و به نیزه رفتن پاره های قرآن مواجه می شوند. برخی از سپاهیان حضرت با دیدن این صحنه دست از نبرد کشیده، جلوی پیروزی قطعی خود را گرفتند.

با توقف جنگ، قرار به مذاکره شد که همان افراد با اصرار فراوان، ابوموسی اشعری را برگزیدند، هرچند که پیشنهاد امیرالمؤمنین، مالک اشتر بود. به هر حال،

۱- تحفه الاحوذی بشرح جامع الترمذی، ۱۰/۱۴۷.

۲- المراجعات، ص۲۰۵.

در مذاکره میان ابوموسی و عمرو بن عاص، ابوموسی فریب خورد و امیرالمؤمنین را از خلافت عزل کرد، موضوعی که اساسا هیچ ارتباطی با مسئله جنگ نداشت؛ اما در مقابل، عمرو عاص با زیرکی، ضمن تأیید کار ابوموسی، معاویه را به عنوان خلیفه تعیین کرد.

سپاهیان امیرالمؤمنین، هنگامی که دریافتند فریب خورده اند، ضمن ابراز پشیمانی و توبه، از امیرالمؤمنین نیز خواستند که به علت انتخاب ابوموسی و راضی شدن به حَکَمیت، توبه کند که حضرت نپذیرفت و اعلام داشت که رضایت به حَکَمیت و انتخاب ابوموسی، را خود آنان بر ایشان تحمیل کرده اند.

این گروه که از جواب حضرت راضی نبودند، بهانه می آوردند که امیرالمؤمنین

مرتکب گناه کبیره شده است و چون توبه نمی کند، باید کشته شود؛ از این جا بود که خوارج شکل گرفتند و در ماجرای نهروان با حضرت به جنگ برخاسته، با تحمل شکستی سنگین تا سال ها از صحنه تاریخ اسلام محو شدند.

حال سؤال این جاست که آیا امیرالمؤمنین در ماجرای صفین و نهروان بر حق بوده است یا نه؟ اگر امیرالمؤمنین بر حق بوده است، پس معاویه و وابستگان آن ها همچون عمرو بن عاص راه باطل را پیموده اند، زیرا بر خلیفه رسول خدا شوریده و با پاره پاره کردن قرآن، شانه از قبول حق خالی کرده اند؛ در این صورت، پیامبر با اطلاع از آینده، باید مردم را بر اطاعت از حضرت ملزم کند تا مردم به بی راهه نرفته،

به ستیز با حق برنخیزند نه آن که فقط او را دوست بدارند.

اما اگر امیرالمؤمنین راه باطل پیموده و در آن ماجرا مقصر است، دیگر چرا باید مردم ایشان را دوست بدارند، زیرا یقین دارند گناهکار است؟

۴-۳- پیوستگی ولایت با محبت خاندان

طرح بحث خاندان پیامبر (اهل البیت) نه تنها ماجرای غدیر را از مسیر ولایت و خلافت خارج نمی سازد، بلکه بر درستی آن تأکید می ورزد؛

يا أيّها النّاس إنّي فرطكم و إنّكم واردون علىَ الحوض، حوض أعرض ممّا بين بُصرى إلى صنعاء، فيه عدد النجوم قدحان من فضّه و إنّي سائلكم حين تردون علىَ عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، الثقل الأكبر كتاب اللّه عزّوجلّ سبب طرفه بيد اللّه و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به، لاتضلّوا و لاتبدّلوا، و عترتي أهل بيتي فإنّه قد نبّأني اللطيف الخبير أنّهما لن ينقضيا حتّى يردا علىَ الحوض،(۱) «اى مردم، من پيشايش شما می روم و شما به من در حوض می رسيد، حوضی که وسيع تر است از فاصله بصرا (در شام) تا صنعا (در يمن)،

در آن به تعداد ستارگان، ظرف هايی از نقره است و هنگامی که به من رسيد، درباره دو شی ء گران بها از شما خواهم پرسيد، پس بنگريد که چگونه جانشين من در آن دو می شويد؟ شی ء گران بهای بزرگتر کتاب خداوند بلند مرتبه است که يک سوی آن به دست خداوند و سوی ديگرش در دست شماست، به آن دست آويزيد تا گمراه و منحرف نشويد و ديگری عترت و خاندان من است، زيرا خدای دانای آگاه به من خبر داده است که اين دو از يکديگر جدا نمی شوند تا در حوض به من برسند».

اين حديث به خوبی بر اين مطلب دلالت دارد که قرآن و خاندان پيامبر دو رکن اسلام نيز به شمار می آيند که هميشه همراه هم هستند و جدا ناپذيری آن ها از يکديگر تا قيامت بيانگر اين واقعيت است که زمين هيچ گاه خالی از امام که همتای قرآن است نخواهد شد.(۲)

۵-۳- پيوستگی معنايی ولايت با موالات

به نظر نمی رسد دعای «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» نيز نشانی بر عدم دلالت

۱- المعجم الکبير، ۳/۱۸۰، شماره۳۰۵۲.

۲- المراجعات، ص۲۰۵.

حدیث غدیر بر ولایت و خلافت امیرالمؤمنین باشد، زیرا:

کلمه «وال» فعل امر از مصدر «موالات» است و در متون لغوی برای «موالات» این معانی ذکر شده است: ۱- مولی گزیدن (اتخاذ المولی)(۱) ۲- کسی که زمام داری

گروهی را بر عهده دارد (من والی القوم)(۲) ۳- دشمن نبودن (ضد المعاداه)(۳) ۴-

دونفر با یکدیگر اختلاف داشته باشند و نفر سومی برای سازش دادن آن ها وارد شود در حالی که به یکی از آن دو نفر تمایل داشته باشد، پس به او ابراز محبت

می کند (أن یتشاجر اثنان فیدخل ثالث بینهما للصلح و یکون له فی احدهما هوی، فیوالیه او یحابیه)(۴) ۵- به او مهر ورزید (والی فلان فلانا، إذا أحبّه)(۵) ۶- او را از دیگران جدا کرده، مشخص نمود (عزلها عن بعض و میّزها).(۶)

دقت در این معانی این نکته را روشن می سازد که «موالات» در اصل به معنای «پی در پی آمدن اشیاء یا افعال است(۷) و به همین سبب به جدا سازی کودک از مادر در حیوانات (عزلها عن بعض و میزها) موالات می گویند، زیرا کودک با ناله فراوان به دنبال مادرش می گردد؛(۸) همچنان که به دوست داشتن نیز «موالات» می گویند، چرا که انسان در پی کسی است که او را دوست دارد. روشن است که هرگاه انسان کسی را سرپرست، ولی و زمام دار خود قرار داد، با اطاعت و فرمان برداری از او، نسبت به وی موالات دارد (به نوعی لازم و ملزوم، غایت و سبب تعریف می شود).

۱- العین، ۸/۳۶۵.

۲- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸.

۳- الصحاح، ۶/۲۵۳۰؛ لسان العرب، ۱۵/۴۱۱.

۴- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۴۰۱.

۵- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸.

۶- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸.

۷- لسان العرب، ۱۵/۴۱۲: «والی بین الأمر موالاه و ولاء: تابع»؛ العین، ۸/۳۶۵: «أن یوالی بین رمیتین أو فعلین فی الأشیاء کلّها».

۸- لسان العرب، ۸/۱۰۶: «والینا الفصلان عن امهاتها فتوالت، أی فصلناها عنها عند تمام الحول و یشتد علیها الموالاه و یکثر حنینها فی إثر امهاتها».

جالب است که واژه «معادات» در زبان عربی نیز به «موالات» و «متابعت» معنا شده است، زیرا لازمه دشمنی، تعقیب و در پی دشمن رفتن است.(۱)

نتیجه آن که به هر دوستی و دشمنی در زبان عربی موالات و معادات گفته نمی شود و به همین سبب در حدیث غدیر بحث موالات، معادات، محبت و بغض به طور مستقل ذکر شده است.(۲)

از سوی دیگر، اگر «مولی برگزیدن» نیز از جمله معانی موالات است، در این صورت، معنای جمله «اللهم وال من والاه» این خواهد بود: «بار خدایا، ولی بدار هر که او را ولی می دارد»، «مولی باش برای هر که او را مولی می دارد» و روشن است که خدای تعالی تنها مولی و ولی مؤمنان است، «ذلِکَ بِاَنَّ اللّه َ مَوْلَی الَّذینَ امَنُوا وَ اَنَّ الْکَافِرینَ لاَ مَوْلی لَهُمْ»،(۳) «این برای آن است که خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران سرپرستی ندارند»؛ «اَللّه ُوَلِیُّ الَّذینَ امَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّورِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا اَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُمَاتِ اُولئِکَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فیهَا خَالِدُونَ»،(۴) «خداوند ولی مؤمنان است، ایشان را از تاریکی ها به سوی نور خارج می کند، طاغوت ها، سرپرستان کافران هستند که ایشان را از نور به سوی تاریکی می کشانند،

ایشان دوزخیانی هستند که در آن جا جاودانه خواهند بود».

بنابر این، مراد از موالات در دعای پیامبر نیز ولایت است نه محبت، چرا که افزون بر قابلیت معنایی واژه «موالات»، استفاده از واژه «مَنْ» که متضمن عمومیت است، حاکی از نوعی فراخوان همگانی در موالات و مساعدت امیرالمؤمنین بوده

۱- لسان العرب، ۸/۱۰۶: «عادی الناس بین صیدین و بین رجلین، إذا طعنهما طعنتین متوالیتین، و العداء بالکسر و المعاداه: الموالاه و المتابعه بین الاثنین یصرع احدهما علی إثر الآخر فی طلق واحد»؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۲۳۸: «المعاداه: الموالاه و المتابعه».

۲- رازی، لوامع البینات، ص۳۶۳: «الموالاه عباره عن اراده الکرامه و المعاداه عباره عن اراده الاهانه».

۳- محمد، ۳۷/۱۱.

۴- بقره، ۲/۲۵۷.

که بـدین ترتیب معنا را از دوستی فراتر برده و بر ولایت دلالت می کنـد که چون محـدود به هیـچ حـد و مقیـد به هیـچ قیـدی نیست، می تواند بیان گر عصمت آن حضرت نیز باشد.(۱)

در نـتیجه، ترجمه جمله «اللّهم وال من والاـه» به «أحبب من أحبّه و انصـر من نصـره»(۲) نمی توانـد درست باشـد و دیگر نیازی نیست که بگوییم: بر فرض که وال به معنای محبت باشد، مولی به معنای ولایت است؛(۳) همچنان که اختصاص دادن

معنای «موالات» به «ضد المعاداه» و برابر دانستن آن با «محاربه» و «مخادعه» نیز سخنی بدون دلیل است.(۴)

از آن چه گـذشت به خوبی روشن می شود که پاسـخ فاضل الـدین ابهری به اشـکال قاضـی عضد ایجی درست نیست؛ وی در این باره می نویسد:

قاضـی عضد در مواقف گفته: «مولی» در این حدیث به معنی «ناصـر» است به دلیل آخرِ حدیث: اللّهم وال من والاه؛ در جواب می گوییم: اولِ حـدیث که «ألست اولی بـالمؤمنین» و مقـدمه و تمهیـدِ کلاـم است، دلاـلت می کنـد بر آن که «مولی» به معنی «اولی بالتصرف» است، و در آخر حدیث «اللهم وال من والاه» به معنی «أحبّ من أحبّه» است، به قرینه

۱- امام شناسی، ۷/۲۷۸.

۲- لسان العرب،۱۵/۴۰۸.

۳- امام شناسی، ۷/۲۷۹.

۴- منهاج السـنه النبویه، ۷/۳۲۲: «الموالاـه ضـد المعـاداه و هی تثبت من الطرفین و إن کان أحـد المتوالیین أعظم قـدرا و ولایته احسان و تفضل و ولایه الآخر طاعه و عباده کما أن اللّه یحب المؤمنین و المؤمنون یحبونه، فإنّ الموالاه ضد المعاداه و المحاربه و المخادعه و الکفار لایحبون الله و رسوله و یحادّون اللّه و رسوله و یعادون و قد قال تعالی: «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُمْ اَوْلِیَآءَ» و هـو یجـازیهم علی ذلـک کمـا قـال تعـالی: «فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّه ِ وَرَسُولِهِ» و هو ولیّ المؤمنین و هو مولاـهم یخرجهم من الظلمـات إلی النور و إذا کـان کـذلک، فمعنی کون اللّه ولیّ المؤمنین و مولاهم و کون الرسول ولیّهم و مولاهم و کون علیٍّ مولاهم، هی الموالاه الّتی هی ضد المعاداه».

«عاد من عاداه».(۱)

روشنی دلالت مجموع دعاهای پیامبر در پایان ماجرای غدیر بر تأیید ولایت و خلافت امیرالمؤمنین به حدی است که برخی از عالمان سنّی را وادار کرده است نه تنها وجود آن را انکار کنند بلکه نادرست نیز بدانند.

به عنوان مثال، ابن تیمیه معتقد است عبارت «اللهم انصر من نصره و اخذل من خذله» نادرست است، زیرا عده ای در ماجرای صفین امیرالمؤمنین را همراهی کردند و در کنار او جنگیدند و حال آن که پیروز نشدند و عده ای هم - همچون سعد

بن ابی وقاص - در کنار او نجنگیدند اما خوار و خاذل نشدند و در مقابل، خداوند یاران معاویه و بنی امیه را بر آن حضرت پیروز گرداند.

او همچنین معتقد است جمله «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» مخالف مبانی اسلام است، زیرا مؤمنین برادر یکدیگرند هرچند با هم می جنگند.(۲)

به نظر نمی رسد چنین سخنانی نیاز به پاسخ داشته باشد؛ اما همین قدر کافی است که به یاد داشته باشیم کسانی مدعی چنین مطالبی هستند که معتقدند مفاد حدیث غدیر، لزوم محبت و یاری امیرالمؤمنین است.

تفسیر دوم، تأکید بر یاری امیرالمؤمنین

اشاره

با پذیرش این مطلب که یکی از معانی واژه «مولی» در زبان عربی، «ناصر» است، برخی از متکلمان سنّی مدعی شده اند که «مولی» در حدیث غدیر نیز به همین معنا به کار رفته است.

هرچند پیروان این برداشت بدون آن که تلاش کنند جمله «من کنت مولاه فعليٌّ

۱- منهج الفاضلین فی معرفه الائمه الکاملین، ص۱۹۴.

۲- کتب و رسائل و فتاوای ابن تیمیه فی العقیده، ۴/۴۱۸.

مولاه» را بر این اساس معنا کنند، فقط به ذکر این مطلب بسنده کرده اند که «مولی» به

معنای «ناصر» است، ولی در معنای سخن پیامبر با توجه به این مطلب، دو احتمال را می توان تصور کرد:

الف) هر کس من را یاری می کند، علی را یاری می کند

ب) هر کس من او را یاری می کنم، علی او را یاری می کند

احتمال نخست گرچه به خودی خود متضمن معنای درستی است، ولی چون با ساختار جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» تناسب ندارد، در متون کلامی اهل سنّت نیز بررسی نشده است؛ اما باقلانی معنای دوم را چنین توضیح می دهد: همان گونه

که پیامبر به ظاهر و باطن، در نهان و آشکار، یاور و حامی دیگران است، امیرالمؤمنین نیز به همین شکل، یاور و حامی آن هاست.(۱)

با پذیرش این معنا برای سخن پیامبر، این پرسش مطرح شود که بیان چنین مطلبی آن هم در سطح عموم، چه نتیجه ای را به دنبال خواهد داشت؟

در پاسخ باید گفت: مهم ترین پیام این جمله آن است که امیرالمؤمنین مبرای از خصلت نفاق بوده، همان گونه که در ظاهر یار و یاور دین خدا و مؤمنان است، در باطن نیز چنین است؛ در نتیجه، از مقام و منزلت بالا و والایی برخوردار است.(۲)

۱- دلایل

اشاره

برای اثبات این برداشت از حدیث ولایت، به سه مطلب استناد شده است:

۱-۱- محدودیت معنایی

از آن جا که یکی از معانی واژه «مولی» در زبان عربی، «ناصر» است و سایر معانی این واژه به خصوص «أولی» هم در جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» به کار نمی رود، می باید این معنا را برای آن در نظر بگیریم.(۳)

ص:۱۲۱

۱- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۶.

۲- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۶.

۳- غایه المرام فی علم الکلام، ص۳۷۸.

۲-۱- تناسب با سایر جملات

حدیث غدیر را از نظر محتوایی به سه بخش می توان تقسیم کرد: آغازین، میانی و پایانی.

پیامبر در بخش نخستین سخن خود، به موضوع فرا رسیدن زمان رحلت خود می پردازد، در بخش میانی با استفاده از کلمات «أولی» و «مولی» موضوع مولاـ بودن خدا، رسول و امیرالمؤمنین را مطرح می کند و در بخش پایانی هم به بیان چند دعا می پردازد.

پیامبر در دعای خود، این جملات را به کار می گیرد: «اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

از آن جا که هر سه بخش سخنان پیامبر باید یک محتوا را به شنونده منتقل کند، بخش پایانی حدیث، گواه بر آن است که منظور ایشان از بخش میانی سخن خود، تنها یار و یاور بودن امیرالمؤمنین است.(۱)

۳-۱- مقید نساختن مضمون

پیامبر هنگامی که جمله «من کنت مولاه فعليٌّ مولاه» را به کار می برد، هیچ قیدی به آن نمی افزاید و تعیین نمی کند که مولا بودن امیرالمؤمنین مربوط به چه زمانی است.

عدم استفاده از قید «من بعدی» نشان گر این مطلب است که مولا بودن امیرالمؤمنین مطلبی است که در زمان حیات پیامبر نیز صادق است؛ و معلوم است که در این زمان، امر اداره و سرپرستی جامعه به امیرالمؤمنین واگذار نشده است. بنابر این، منظور از این جمله باید چیزی باشد که در حیات پیامبر نیز صادق باشد و این نیست جز، یار و یاور بودن (ناصر).(۲)

به عبارت دیگر، اگر واژه «مولی» به معنای «اولی بالتصرف» باشد، لازم می آید که امیر المؤمنین اولویت در تصرف داشته باشد حتی در زمان زنده بودن پیامبر گرامی

۱- المواقف، ۳/۶۰۲ و۶۱۷-۶۱۵.

۲- الغنیه فی اصول الدین، ص۱۸۲.

اسلام و چون چنین مطلبی نادرست است، می باید «مولی» به معنای «ناصر» باشد.(۱)

۲- انتقادها

اشاره

این برداشت از غدیر از سه جهت قابل انتقاد است:

۱-۲- همسانی با دلایل سایر نظریات

با دقت در مطالبی که به عنوان دلیل برای اثبات این برداشت از ماجرای غدیر ارائه شده به خوبی مشخص می شود که متکلمان سنّی پیش از این برای اثبات برداشت نخست نیز به آن ها استناد کرده اند.

از آنجا که «محب» و «ناصر» دو عنوان مستقل هستند که در زبان عربی به یک معنا بکار نمی روند و واژه «مولی» نیز نمی تواند در یک کاربرد (استعمال واحد)

دارای دو معنا باشد؛ دو پرسش به طور جدی قابل طرح است: ۱- آیا پیامبر با حدیث غدیر، قصد دارد میان محبت به خود و محبت به امیرالمؤمنین رابطه برقرار کند یا منظور ایشان از این حدیث، برقراری ارتباط میان یاری خود و یاری امیرالمؤمنین است؟ ۲- چگونه می شود برای اثبات دو معنای متفاوت، هرچند نزدیک به هم، به دلایل مشابه استناد کرد؟

۲-۲- ناپیوستگی معنایی با جملات پیشین

اگر واژه «مولی» در حدیث ولایت به معنای «ناصر» به کار رفته باشد، سخن پیامبر به این صورت در خواهد آمد: «من کنت ناصره فعليٌّ ناصره» که در فارسی معنای آن چنین خواهد شد: «هرکس من او را یاری می کنم، علی او را یاری می کند».

این جمله هرچند در جای خود بی مفهوم نیست، اما ارتباطی با اولویت پیامبر نسبت به مسلمانان پیدا نمی کند، زیرا اقرار گرفتن از مردم با جمله «ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟» حکایت از آن دارد که اقرار کنندگان در برابر اقرار خود، وظیفه و مسئولیتی بر عهده دارند، با این که در جمله بعدی، پیامبر امیرالمؤمنین را مُلزم به یاری مردم می کند.

۱- الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۰۵.

۳-۲- ناپیوستگی معنایی با جملات پسین

در صورتی که برای این حدیث چنین معنایی قایل شویم، جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» با جملات بعد از خود نیز پیوستگی معنایی نخواهد داشت، زیرا اگر به فرض، جمله «اللهم وال من والاه» را همچون متکلمان سنّی معنا کنیم، در این صورت جمله این گونه می شود: بار خدایا دوست بدار هر که او را دوست می دارد.

حال چه ارتباطی است بین این که امیرالمؤمنین باید مردم را یاری کند و بین این که خداوند دوست بدارد هر که او را دوست می دارد؟

به هر حال، با فرض پذیرش این مطلب که «مولی» به معنای «ناصر» است، حمل سخن پیامبر بر آن، کمکی به فهم ماجرای غدیر نمی کند، هرچند ابن حجر با

قاطعیت مدعی است:

فیحتمل أن یکون کلام النّبی منزلا علی هذا المعنی و هو أظهر فی لفظ المولی؛(۱) «احتمال دارد که سخن پیامبر بر این معنا حمل شود که آشکارترین معنا برای کلمه مولی است».

تفسیر سوم، آزاد کنندگی برده

اشاره

عجیب ترین برداشت از ماجرای غدیر خم و بی معناترین تفسیر از جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه»، آن است که واژه «مولی» به معنای «معتِق» یعنی آزاد کننده در نظر گرفته شود که بر این اساس، معنای جمله این خواهد بود: هرکس من آزاد کننده او هستم، علی آزاد کننده اوست.(۲)

۱- دلایل

اشاره

برای اثبات این برداشت به دو حادثه تاریخی استناد شده است:

۱- غایه المرام فی علم الکلام، ص۳۷۸.

۲- الاربعون حدیثا فی اثبات امامه امیرالمؤمنین، ص۱۶۴.

۱-۱- مشاجره امیرالمؤمنین با اسامه بن زید

ابـن اثیر بـه عنـوان یـک احتمـال ضـعیف و بـا اسـتفاده از کلمـه «قیـل» از ایـن حـادثه چنیـن یـاد کرده است: اسـامه بن زیـد به امیرالمؤمنین گفت: «لست مولای، إنّما مولای رسول اللّه»، پیامبر با شنیدن این سخن فرمود: «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه».(۱)

این مطلب با توضیح بیشتری در برخی از متون شیعه به نقل از اهل سنت چنین آمده است:

إنّه وقع بین أمیر المؤنین و بین أسامه بن زیـد کلامٌ، فقال له أمیر المؤنین: أتقول هذا لمولاک؟ فقال: لست مولای و إنّما مولای رسول اللّه صلی الله علیه و آله، فقال

رسول اللّه صـلی الله علیه و آله: من کنت مولاه فعلیٌ مولاه؛ یریـد بذلک قطع ما کان من أسامه و بیان أنّه بمنزلته فی کونه مولی له؛(۲) «بین امیرالمؤمنین و اسـامه بن زیـد گفتگویی درگرفت، امیرالمؤمنین به اسـامه گفتنـد: به مولـای خود چنین می گویی؟ اسامه گفت: تو مولای من نیستی، مولای من رسول خدا است؛ پیامبر فرمودند: هرکس من مولای او هستم، علی مولای اوست؛ پیامبر می خواست سخن اسامه را کوتاه کند و نشان دهد جایگاه امیرالمؤمنین را که مولای اسامه هم هست».

۲-۱- مشاجره امیرالمؤمنین با زید بن حارثه

در پاره ای از منابع شیعی به نقل از اهل سنت، این ماجرا درباره پدرش (زیدبن حارثه) و امیرالمؤمنین نقل شده است.(۳)

۲- انتقادها

اشاره

از نحوه برخورد اندیشـمندان سنی با این برداشت از سخن پیامبر و طرح آن با عنوان «قیل» به خوبی روشن می شود در ارزیابی حادثه غدیر این

۱- النهـایه فی غریب الحـدیث و الـاثر، ۵/۲۲۸؛ همچنین ر.ک: تحفه الـاحوذی بشـرح جامع الترمـذی، ۱۰/۱۴۸؛ فیض القدیر، ۶/۲۸۲، شماره ۹۰۰۰؛ معانی القرآن، ۶/۴۱۱.

۲- خلاصه عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ۹/۳۰۹.

۳- کنز الفوائد، ص ۲۳۲.

برداشت جایگاه قابل اعتنایی ندارد، زیرا گمان نمی رود که رسول گرامی اسلام ده ها هزار نفر مسلمان از حج برگشته را در هوایی گرم ساعت ها نگاه دارد، برای آن ها سخن بگوید، به مولا بودن خداوند و خود نسبت به مردم تأکید ورزد، سپس برای برطرف کردن اختلافی کوچک میان دو نفر، به آنان گوشزد کند که هرکس پیامبر او را آزاد کرده است، گویا امیرالمؤمنین او را آزاد کرده است و مردم هم به واسطه این مطلب به ایشان تبریک و تهنیت بگویند.(۱)

اما صرف نظر از غیر عادی بودن چنین تصویری از ماجرای غدیر، چند انتقاد می توان بر آن وارد دانست:

۱-۲- ناپیوستگی معنایی با سایر جملات

اگر بپذیریم، جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» را پیامبر در غدیر خم و خطاب به مردم و در پاسخ به مشاجره با امیرالمؤمنین فرموده است، در این صورت این پرسش مطرح می شود که چه ارتباط منطقی میان جملات «إنّ اللّه مولای» و «أنا مولی المؤمنین» با آن جمله وجود دارد؟

۲-۲- بازگشت به انکار ماجرای غدیر

از پاره ای نقل ها چنین معلوم می شود که برخی می کوشند با انکار وجود حادثه غدیر، نشان دهند که پیامبر تنها این جمله را در حل یک منازعه شخصی و فقط در خطاب به شاکی آن گفته اند.(۲)

۱- الاربعون حدیثا فی اثبات امامه امیرالمؤمنین، ص۱۶۵؛ المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمؤمنین، ص۲۱۱.

۲- التمهید و البیان فی مقتل الشهید عثمان، ۱/۲۳۴-۲۳۵: قیل کان سبب فی ذلک أنّ أسامه بن زید قال لعلی: لست مولای، أنّما مولای رسول اللّه؛ فقال علیه الصلاه و السلام: من کنت مولاه فعلیّ مولاه و أمّا الیوم الّذی نزل فیه قوله تعالی «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی» فهو یوم عرفه. فروی الأمام أحمد فی مسنده بإسناده قال: جاء رجل من الیهود إلی عمر، فقال یا أمیر المؤنین: أنّکم تقرأون آیه فی کتابکم، لو علینا - معشر الیهود - نزلت لاتّخذنا ذلک الیوم عیدا، قال: و أیّ آیه؟ قال: قوله «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی»، قال: فقال عمر: و اللّه، أنّی لأعلم الیوم الّذی نزلت فیه علی رسول اللّه و الساعه الّتی نزلت فیها علی رسول اللّه، نزلت عشیّه عرفه فی یوم الجمعه.

اگر چنین باشد، بی گمان دروغی نا بخشودنی است؛ زیرا همچنان که گذشت، مدارک معتبر و متواتر بر وجود ماجرای غدیر وجود دارد که نادیده گرفتن آن ها با طرح چنین مطالبی، آب در هاون کوبیدن است.

۳-۲- تناقض های درونی

همچنان که گذشت ماجرای مشاجره بین امیرالمؤمنین از یک سو و زید یا اسامه از سوی دیگر، در برخی متون نقل شده است.

اگر این مشاجره بین امیرالمؤمنین و زید بن حارثه باشد، وقوع آن امکان پذیر است. بنا بر مدارک تاریخی وقتی زید کودکی هشت ساله بود در غیاب مادرش، از شهر خود ربوده شده، در بازار عکاظ در بیرون شهر مکه به بردگی فروخته می شود. از قضا، برادر زاده خدیجه (حکیم بن حزام) او را می خرد و به عمه خود می دهد. خدیجه کودک را به خانه می آورد. رسول خدا از خدیجه می خواهند که زید را به

ایشان ببخشد؛ با بخشش زید، پیامبر او را آزاد می کند و تصمیم گیری درباره ماندن در خانه ایشان یا بازگشت به خانه پدری را بر عهده خود او می گذارند که وی ترجیح می دهد همان جا بماند و پسر خوانده پیامبر باشد.(۱) زید در جوانی با زنی به نام ام ایمن ازدواج می کند و فرزندی به نام اسامه از آن ها متولد می شود.(۲)

۱- هرچند زید بن حارثه پیش از اسلام فرزند خوانده پیامبر به حساب می آمد، اما سال ها بعد، با نزول آیات ۳ و ۴ سوره احزاب، قرآن به صراحت قانون فرزند خواندگی (تبنّی - Adoption) را لغو نمود؛ «وَ مَا جَعَلَ اَدْعِيَآءَكُمْ اَبْنَآءَكُمْ ذلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ وَ اللّه ُيَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِى السَّبِيلَ * اُدْعُوهُمْ لِاٰبَآئِهِمْ هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّه ِفَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوا اٰبَآءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِى الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ». به همین دلیل پیامبر گرامی اسلام مجاز می شود با همسر سابق فرزند خوانده خود ازدواج کند تا برای همگان مشخص شود در اسلام فرزند خواندگی از هیچ اثر حقوقی برخوردار نیست؛ «وَ اِذْ تَقُولُ لِلَّذِى اَ نْعَمَ اللّه ُعَلَيْهِ وَ اَ نْعَمْتَ عَلَيْهِ اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللّه َ وَتُخْفِى فِى نَفْسِكَ مَا اللّه ُمُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللّه ُاَحَقُّ اَنْ تَخْشيهُ فَلَمَّا قَضى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَىْ لاَ يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِى اَزْوَاجِ اَدْعِيَآئِهِمْ اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ اَمْرُ اللّه ِ مَفْعُولاً»، احزاب، ۳۳/۳۷.

۲- تاریخ پیامبر اسلام، ص۷۷-۷۸؛ اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ۲/۲۲۴-۲۲۷.

از این رو، بنا بر رسم روزگار جاهلیت، زید بن حارثه، برده آزاد شده پیامبر است که به همین سبب، عنوان «مولی رسول الله» بر او صادق است و طبیعتا جا دارد که امیرالمؤمنین به علت پیوند عمیقی که با پیامبر دارد مدعی شود من مولای زید هستم همان چیزی که پیامبر نیز آن را تأیید کرد؛ اما باید توجه داشت که زید بن حارثه یکی از فرماندهان سپاه اسلام در جنگ با رومیان است (غزوه موته) و در سال هشتم هجری یعنی حدود دو سال پیش از رحلت پیامبر در مرزهای شام به شهادت می رسد؛ پس نمی شود پیامبر در حادثه غدیر یعنی در ۱۸ ذی حجه سال دهم هجری این سخن را گفته باشد.

اما اگر این مشاجره بین علی علیه السلام و اسامه صورت گرفته، در آن صورت باید گفت که هرچند اسامه در روز غدیر جوانی ۲۰ ساله بوده و سال ها پس از رحلت پیامبر زنده بوده است، ولی باید به این نکته توجه داشت که اسامه برده آزاد شده پیامبر

نبوده، که عنوان «مولی» بر او به معنای آزاد شده رسول خدا (مُعْتَق) صادق باشد.

البته باید توجه داشت که اطلاق عنوان «مولی رسول الله» در برخی از کتاب ها و منابع تاریخی و رجالی بر اسامه و شمردن او از جمله موالی رسول خدا(۱) با این مطلب تعارضی ندارد، زیرا در پاره ای از موارد این عنوان بر کسانی که پیوسته ملازم و همراه پیامبر بوده اند یا به دست پیامبر، اسلام آورده اند نیز صادق است.(۲)

بنابر این، هنگامی که پیامبر مولای اسامه نباشد، دیگر مجالی برای ادعای علی علیه السلام باقی نماند، همچنان که جایی برای سخن پیامبر هم وجود نخواهد داشت.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد

نام خود و آنِ علی مولا نهاد

گفت هر کو را منم مولا و دوست

ابن عم من علی مولای اوست

۱- ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، ۲/۴۱۸؛ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۱/۲۰۷-۲۰۸؛ عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر، ۲/۳۹۷-۳۹۸.

۲- عوائد الایام، ص۸۰۷-۸۰۸؛ تقریب التهذیب، ۲/۲۱۱: «مقسم ... یقال له: مولی ابن عباس للزومه له».

کیست مولا آن که آزادت کند

بند رقیت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است

مؤمنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید(۱)

۱- مثنوی معنوی، ص۴۱۹.

گفتار چهارم: راهی به سوی نگرشی نو

اشاره

ص:۱۳۰

بررسی وجود یا عدم وجود رابطه میان دو موضوع کلامی و لغوی، یعنی دلالت حدیث غدیر بر خلافت امیرالمؤمنین و دلالت واژه «مولی» بر اولویت که محور اصلی تعارض اندیشمندان شیعه و سنّی است به آن سبب اهمیت می یابد که می تواند با نقد دو دیدگاه رایج میان آن ها، زمینه طرح نظریه جدیدی را فراهم سازد که بدون در نظر گرفتن چنین پیوندی، دلالت حدیث غدیر را بر خلافت و ولایت امیرالمؤمنین به اثبات رساند.

۱- انتقاد پذیری نگرش کلامی اهل سنّت

۱-۱- انکار ناپذیری مفهوم اولویت

تردیدی نیست که واژه «مولی» به معنای «أولی»، «اولی بالتصرف» و «اولی بالشیء» در متون عربی، اعم از اشعار شاعران و قرآن و حدیث و به گواهی گزارش های خود اهل سنت، به کار رفته است؛(۱) انکار آن

ص:۱۳۲

۱- التبیان فی اعراب القرآن، ۲/۲۵۶؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۵/۳۰۰؛ الجامع لاحکام القرآن، ۱۷/۲۴۸؛ تفسیر القرآن العظیم، ۴/۳۱۱؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ۲۷/۲۲۸؛ ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم، ۸/۲۰۸؛ الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۲/۱۰۶۸؛ فتح القدیر، ۵/۱۷۱؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ۸/۱۶۷؛ تفسیر الجلالین، ۱/۷۲۱؛ مدارك التنزیل و حقائق التأویل، ۴/۲۱۷ و۲۵۹؛ معالم التنزیل، ۲/۲۹۹؛ البحر المحیط، ۵/۵۲؛ مجمع البحرین، ۴/۵۶۰؛ اتفاق المبانی و افتراق المعانی، ۱/۱۳۸؛ الکشف و البیان، ۹/۲۳۹؛ یقظه أولی الاعتبار مما ورد فی ذکر النار و أصحاب النار، ص۶۴.

از سوی برخی از متکلمان سنّی(۱) فاقد ارزش علمی است.

شاهد بر این مدعا، نقل ماجرای غدیر با استفاده از دو واژه «اولی» و «مولی» است. در این نقل پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مقام گرفتن گواهی از مردم، ابتدا اولی بودن خدا و خود را بر مردم مطرح کرده، سپس همین مطلب را با مولی بودن خدا و خود بر مردم توضیح می دهد:

إنّ النّبی قام بحفره الشجره بخم و هو آخذ بید علی، فقال: أیّها الناس، ألستم تشهدون أنّ اللّه ربّکم؟ قالوا: بلی، قال: ألستم تشهدون أنّ اللّه و رسوله أولی بکم من أنفسکم؟ قالوا: بلی، و أنّ اللّه و رسوله مولاکم؟ قالوا: بلی، قال: فمن کنت مولاه، فإنّ هذا مولاه.(۲)

۲-۱- ملاحظات غیر کلامی در اولویت گریزی

مهم ترین پرسش برای یک پژوهشگر، صرف نظر از گرایش مذهبی وی، آن است که چرا با وجود شواهد فراوان بر بکار رفتن واژه «مولی» به معنای «أولی» در متون عربی و پذیرش آن توسط متفکران سنّی، آنان در طول تاریخ با اصرار فراوان کوشیده اند این واقعیت را در حدیث غدیر انکار کنند؟ آیا بود و نبود استنادات لغوی - ادبی دلیل این انکار بوده یا

پاره ای ملاحظات غیر ادبی، سبب چنین اتفاقی بوده است؟

با مراجعه به متون کلامی اهل سنت روشن می شود که انکار وجود «أولی» از جمله معانی «مولی»، هیچ دلیل لغوی نداشته و به اعتراف خود ایشان، تعارض میان پذیرش آن با کارهای انجام شده در راستای تثبیت خلافت ابوبکر، دلیل این کار بوده است.

آمدی این مطلب را چنین توضیح می دهد:

ص:۱۳۳

۱- البیان فی غریب القرآن، ۲/۴۲۲: «مولاکم: أولی بکم، أنکر بعضهم هذا الوجه و قال: انّه لایعرف المولیبمعنی الأولی».

۲- السّنه، ص ۵۹۱، شماره ۱۳۶۱.

و لایمکن حمل لفظ المولی علی الأولی، فإنّ ذلک ممّا لایرد فی اللغه أصلاً ...

ثمّ و إن کـان ذلـک محتملاً، فهو ممّا یمتنع حمل کلام النبی علیه لما فیه من مراغمه الاجماع و مخالفه اتفاق المسـلمین و هـدم قواعد الدین؛(۱) «ممکن نیست واژه مولی بر أولی حمل شود، زیرا چنین چیزی هیچ گاه در لغت نیامده است ... و بر فرض که این حمل روا باشد، ممکن نیست سـخن پیامبر را بر آن حمل کنیم، زیرا چنین کاری باعث شکسـتن اجماع و مخالفت کردن با اتفاق مسلمانان و خراب کردن ستون های دین است».

این عبارت به خوبی نشان می دهـد که انگیزه اصـلی از تردیـد در مفهوم اولویت آن است که با پذیرش دلالت سـخن پیامبر بر اولویت امیر المؤمنین، می بایـد بپـذیریم که رونـد انتخـاب جانشـین برای پیـامبر در سـقیفه نـادرست بوده، حکومت و خلافـت ابوبکر فاقد مشـروعیت است. در نظر اهل سنت چنین مطلبی قابل پذیرش نیست و به گفته آنان باید بپذیریم که منظور پیامبر از سخن خود چیزی غیر از خلافت امیرالمؤمنین بوده است.

چنین روشـی برای بررسـی معنای سخن پیامبر در نوع خود بی نظیر است، زیرا بر این اساس، مهم نیست که گوینده در پی بیان چه مطلبی بوده است، همچنان که اهمیت نـدارد شـنوندگان از آن سـخن چه فهمیده و نسـبت به آن چه واکنشـی از خود نشان داده انـد؛ بلکه مهم آن است که رفتـار گروهی بـا فاصـله چنـد ماه از سـخن پیامبر درست جلوه داده شود و به همین منظور می توان رفتار متأخر افراد را قرینه برای سخن متقدم پیامبر دانست.

این روش در بررسـی اسناد و مدارک تاریخی نه تنها در باره پیامبر و سخنان ایشان به اجرا در آمد، بلکه هرجا احساس می شد سخن یک فرد با روند سقیفه در تعارض

۱- غایه المرام فی علم الکلام، ص۳۷۹-۳۷۸.

است نیز به کار رفت، هرچند آن شخص عمر بن خطاب باشد.

مورخان شیعه و سنّی نقل کرده اند که پس از پایان پذیرفتن سخنان پیامبر، یاران ایشان در صدد ابراز تبریک و تهنیت به امیرالمؤمنین برآمدند که یکی از آن ها عمر بن خطاب است.(۱)

مورخان سخن او را با عبارت های گوناگون اما نزدیک به هم چنین نقل کرده اند: «هنیئا لک یا بن أبی طالب، أصبحت مولی کلّ مؤمن و مؤمنه»، «هنیئا لک یا بن أبی طالب، أصبحت مولای و مولی جمیع المؤمنین و المؤمنات»، «بخًّ بخًّ یا علی، أصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه»، «بخًّ بخًّ یا بن أبی طالب، أصبحت مولای و مولی کلّ مسلم»، «طوبی لک یا أبا الحسن، أصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه» که وجه مشترک همه آن ها استفاده از واژه «مولی» است.(۲)

هرچند ابن اثیر سخن عمر را به «ولی کل مؤمن» معنا کرده(۳) و برخی نیز آن را با عبارت «یا بن ابی طالب، اصبحت الیوم ولیّ کل مؤمن» نقل کرده اند،(۴) اما بی تردید

اگر بپذیریم وی در آن روز به ولایت و در نتیجه اولویت امیرالمؤمنین اعتراف کرده، به سادگی نمی توان رخدادهای پس از رحلت پیامبر را در مسئله خلافت توجیه

۱- ر.ک: خلاصه عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ۷/۱۴۹ و۱۸۲؛ نظم درر السمطین، ص۱۰۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۲۲-۲۲۱؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص۶۷؛ ابن حنبل، فضائل الصحابه، ۲/۵۹۶، شماره۱۰۱۶ و ۲/۶۱۰، شماره۱۰۴۲؛ البدایه و النهایه، ۷/۳۵۰؛ المصنف فی الاحادیث و الآثار، ۶/۳۲۷، شماره۳۲۱۸.

۲- لازم به یادآوری است که ابن حجر در ذیل عنوان اسفندیار بن موفق نقل می کند، عمر و ابوبکر با شنیدن جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» از شدت خشم رنگ رخسارشان تغییر کرد که آیه ۲۷ سوره ملک نازل شد «فَلَمَّا رَاَوْهُ زُلْفَةً سیِّئَتْ وُجُوهُ الَّذینَ کَفَرُوا وَقیلَ هذَا الَّذی کُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ»؛ ر.ک: لسان المیزان، ۱/۳۸۷، شماره۱۲۲۰؛ فیض القدیر، ۶/۲۸۲، شماره۹۰۰۰؛ السقیفه اُم الفتن، ص۸۱.

۳- ر.ک: النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸؛ لسان العرب، ۱۵/۴۱۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۳۸.

۴- من حیات خلیفه عمر بن الخطاب، ص۱۹۰.

کرد؛ پس باید در صدد باشیم تا سخن وی را از ظاهر خود به گونه ای دور سازیم که با رفتارهای بعدی او در تعارض نباشد.

به عنوان مثال، باقلانی مدعی است یکی از شواهدی که واژه «مولی» نمی تواند به معنای «أولی» باشد، سخن عمر بن خطاب است؛ زیرا اگر منظور وی از آن جمله، اولویت و ولایت امیرالمؤمنین بود، پیامبر به او اعتراض می کردند که چرا آن چه تنها در حقّ من ثابت است، برای غیر من (امیرالمؤمنین) ثابت کردی.(۱) اما باقلانی از این نکته غفلت کرده است که سیاق جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» صرف نظر از این که «مولی» را چه معنا کنیم، به گونه ای است که بر همین مطلب، یعنی اثبات چیزی برای امیرالمؤمنین که پیشتر برای پیامبر ثابت بوده است، دلالت دارد و به واسطه وجود همین تلازم است که متکلمان سنّی ادعا می کنند هدف پیامبر از گفتن آن جمله این بوده است که مردم همان محبت یا نصرتی را که در حقّ وی دارند، نسبت به امیرالمؤمنین نیز روا داشته باشند.

طبیعتا اگر چنین استدلالی درست باشد، پیامبر باید به حسان بن ثابت که بلافاصله پس از پایان پذیرفتن سخنان ایشان، در توضیح جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» با سرودن اشعاری به مسئله ولایت و خلافت امیرالمؤمنین اشاره می کند، اعتراض می کرد که چرا چیزی را که به من اختصاص دارد به امیرالمؤمنین نسبت می دهی؟ در حالی که می دانیم پیامبر نه تنها به او اعتراض نمی کند، بلکه او را مؤیّد از جانب روح القدس نیز می داند.(۲)

افزون بر این، باقلانی و همفکران او توجه نکرده اند که عمر بن خطاب در سخن خود از واژه «أصبح» استفاده کرده که به معنای «صار» است و در فارسی از آن به

۱- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۴-۴۵۳.

۲- ر.ک: نظم درر السمطین، ص۱۱۳-۱۱۲؛ خوارزمی، المناقب، ص۱۳۶-۱۳۵، شماره۱۵۲.

«شدن» و «گردیدن» یاد می شود. استفاده از این واژه حکایت از آن دارد که از نظر عمر برای امیرالمؤمنین چیزی ثابت شده که پیش از این ثابت نبوده است و این جز با ولایت و خلافت با هیچ یک از معانی واژه «مولی» سازگاری ندارد؛ گرچه دیری

نگذشت که وی پای بند نبودن خود را در عمل به این سخن نشان داد.

۲- انتقاد پذیری نگرش کلامی شیعه

۱-۲- نادرستی استفاده از مفهوم اولویت

به نظر ما نمی توان واژه «مولی» را در جمله «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» به معنای «أولی» دانست، زیرا پیامبر پیش از آن، با طرح این پرسش که «ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم» ابتدا مسئله اولویت خود را که قرآن نیز بر آن تأکید دارد - «اَلنَّبِیُّ اَوْلی بِاص لْمُؤْمِنینَ مِنْ اَ نْفُسِهِمْ»،(۱) «پیامبر سزاوارتر است به مؤمنان از خودشان» - در قالب استفهام تقریری(۲)

۱- احزاب، ۳۳/۶.

۲- منظور از استفهام تقریری، اقرار گرفتن از مخاطب در قالب پرسش است، همچون آیه «ءَاَ نْتَ فَعَلْتَ هذَا بِالِهَتِنَا» و این شعر: آن قصه خوانده که مسیحا به عون فقر از آفتاب افسر و از چرخ گاه یافتنه تو گفتی که بجای آرم و گفتم که نیاری عهد و پیمان و وفاداری و دلبندی و یاری ؛ ر.ك: جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع، ص۹۴-۹۳؛ روش گفتار، ص۱۴۵.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

